

توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

کتابششم ابتدائی

پستران

بها در تمام کشور ۲۵ ریال

حق چاپ محفوظ

۱۳۲۴

کتابفروشی و چاپخانه علمی



1000

1000

1000

1000

1000

1000

توانا بود هر که دانا بود

کتاب ششم سپران

وزارت فرهنگ

حق چاپ محفوظ

کتابفروشی چاپخانه علمی

چاپخانه شرکت مطبوعات

بنام خداوند جان آفرین

آفرین (۱) - پورش (۲) - ادیم (۳) - خوان یغا - سیمغ (۴) - قاف - صلیب

بنام خداوند جان آفرین	حکیم سخن در زبان آفرین
خداوند بخشنده و دستگیر	کریم خطا بخش پورش پذیر
عزیزی که هرگز درش سربافت	بهر در که شد نیسج عزت نیافت
سرمه پادشاهان کرد نفس را	بدرگاه او بر زمین نیاز
ادیم زمین سفره عام دوست	برین خوان یغا چه دشمن چه دوست
پرستار امرش همه چیز و کس	بنی آدم و مرغ و مور و گس
چنان پهن خوان کرم گسترده	که سیمغ در قاف قیمت خورد
لطیف کرم گستر کار ساز	که دارای خلق است دوانی راز
بدرگاه لطف و برزگیش بر	بزرگی نهاده بزرگی ز سر
بر اسحوال نابود علمش بصیر	با سدا ر نا گفته لطفش خیر
نه مستغنی از طاعتش پشت کس	نه بر حرف او جای انگشت کس
نهد لعل و پیروزه در صلب گنگ	گل و لعل در شاخ فیروزه گنگ

۱- آفرین - آفریننده - ۲- پورش - حذر - ۳- ادیم - سفره چرمی - ۴- سیمغ - نام مرغی خیالی

با مرش وجود از عدم نقش ثبت که داند جزا و کردن از نیست بهت

مناجات

ملکا (۱)، ملک (۲)، فضل (۳)، شنا - بری (۴)، گذار (۵) - شبه (۶) و بهم

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدائی	نردم جنبه بهمان که تو ام را بهمانی
بهمه درگاه تو جویم همه از فضل تو بوم	بهمه توحید تو گویم که بتوحید ستم
تو حکیمی تو عظیمی تو کبری تو رحیمی	تو نماینده فضل تو سرادار ثنائی
بری از رنج و گذاری بری از درد و نیازی	بری از بیم و امید بری از چون و چرا
نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی	نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیایی
بهمه عظمی و جلالی بهمه عظمی و نقیضی	بهمه نوری و سروری بهمه جود و سخا
ببدون دان سنائی بهمه توحید تو گوئی	مگر از آتش و دوزخ بودش روی را

۱- پادشاه - خداوند ۲- احسان ۳- برتری و فنونی ۴- پاک و منزله ۵- سوز ۶- سنانی

فایده همکاری

مرغزار - کهن - کمین - نختی - منتر - (اصرار) - گزاردن حق - بهشتی - جوافردی - ثمره - جمله

گذریان - فراق - بچاپوی - دروغ داشتن - درانا - پری - جادو - مستظم

زراغی در مرغزاری بر درختی کهن خانه داشت . روزی بر آن درخت نشسته

بود و بچپ و راست میگریت ناگاه صیادی را دید دمی برگردن با
جامه ای درشت و عصائی درشت روی بدان درخت نهاد و زاع ترسید
و با خود گفت منبدا نم این مرد قصد من دارد یا قصد دیگری بستر آنکه در
جای بانم تا قصد او بدانم. صیاد پیش آمد و دمام بگسترده و دانه بیفشاند
و در کمین نشست ساعتی گذشت ناگاه قوچی از کبوتران رسید نزد
ایشان کبوتری بود طوقدار که او را طوقی میخواندند و کبوتران هم در
متابعت او بودند. همسنگه دانه مارا دیدند فسرود آمدند و بگلی در دمام
گرفتار شدند. طوقی رئیس ایشان غمگین شد اما صیاد شاد گشت و
شافت تا ایشانرا بگیرد. کبوتران دست و پا میزدند و هر یک در خلاص
خود میکوشیدند طوقی گفت یاران باید همه در خلاص یکدیگر بکوشیم
و ربائی دوستان را بر ربائی خود مقدم شمیریم. چاره کار اینست که
همزور شویم و دمام را از جای بلند کنیم و پرواز آئیم. کبوتران چنین کردند
و دمام را برداشتند و بهوارفتند. صیاد باین امید که آخرد میمانند
ومی افستند در پی ایشان روان شد زاع با خود اندیشید که دنبال ایشان
یروم و معلوم کنم که کارشان بکجای انجامد چه من هم از این واقعه بربی

آبند و خویش درسی خواہم آموخت طوقی دید کہ صیاد ہنوز در پی ایشان
 روان است بیا ران گفت این میثرم در گرفتار ساختن مامصراست و
 تا از چشم او ناپدید نشویم دل از ما برنمیکند . در این نزدیکی آبادی است
 و موشی زیرک نام از دوستان من در آنجا مسکن دارد مصلحت آنست
 کہ بدان آبادی رویم تا از نظر او پنهان شویم و از ما نومید شود و باز گردد
 و من از زیرک خواستار شوم کہ بندہای مارا ببرد . کبوتران سخن اورا پذیرفتند
 و بجانب آبادی روی آوردند صیاد نومید بازگشت اما از غیبچان در
 پی ایشان میرفت تا ببیند آئندہ چگونه از دام رهایی می یابند . طوقی بیا ران
 بمسکن زیرک رسید کبوتران گفت فرو دایید جسدہ فرو د آمدند . طوقی
 زیرک را آواز داد زیرک گفت کیست ؟ کبوتر نام خود گفت موش اورا شناخت
 و شتاب از سوراخ بیرون آمد چون اورا در بند دید سخت غمناک شد و بختی بگریست
 و گفت ای دوست عزیز و رفیق موافق ترا در این رنج کہ افکند گفت حرص
 خوردنی و طمع دانہ مارا بدین بلا گرفتار ساخت . موش بچالاکی بریدن بندہای
 او مشغول شد . طوقی گفت سخت بندہای یاران مرا بگشای . زیرک اتفاقی
 بسخن او نکرد و بارہ گفت ای دوست مشفق سخت بند یارانم را بگشای بگو

گفت مگر جان خود را دوست میداری گفت مرا نباید سلامت کرد زرار است این
 کبوتران را من بهسد گرفته‌ام و ایشان بر من حتی دارند و من باید حتی ایشان را
 بفرارم از من فسه ما برداری کروند و بهیشتی ایشان از دست صیاد و بجهتم ^{از}نگو
 اگر از کشتن کرده‌ای بند من آغاز کنی بیم آن میرود که در آشنای کار خسته و
 ملول شوی و بعضی از یارانم در بند بمانند اما اگر من در بند باشم هر چند که
 خسته باشی دوست خود را در بند نخواهی گذارد. چون در هنگام بلا بایاران
 شرکت بوده است در وقت خلاص هم باید موافقت باشد. موش بر بهمت و
 وفای او آفرین گفت و بجهت و رعیت بندای ایشان بجشاد و طوقی و یارانش
 سلامت بازگشتند.

تلاغ چون هنرموش را دید بر دوستی او رغبت نموده با خود گفت تو آمدی بود که روزی
 چون کبوتران بدام بلا افتسم و در آن حال بچنین دوستی نیازمند خواهم بود
 پس نزدیک سوراخ موش رفت و او را آواز داد موش پرسید که کیست؟
 گفت منم موش گفت چه میخواهی گفت من جو انمردی و وفاداری ترا در باره کبوتران
 دیده و ثمره دوستی را دانسته و آمده‌ام تا خود را از جبهه یاران تو گردانم.
 موش گفت میان من و تو بر گز رشته دوستی محکم نتواند شد چه من طعمه توام و از

سیم تو آسوده نتوانم ز نیست . زراغ گفت نیکو میزدیش که مرا در اذیت تو چه فایده
 و از خوردن تو چه سیری باشد . اما ز دوستی تو مرا بزرگ فایده است من آن
 مدتی دور آمده ام و از جو انزوی تو دور است که مرا از دوستی خود محروم
 واری و نوید بازگردانی . موش قویدل گشت و از سوراخ بیرون آمد از
 قباغ احوال پرسی کرد و او را در کنار گرفت و هر دو بدیدار یکدیگر شاد شدند
 چون روزی چند گذشت بزراغ گفت چنانکه می بینی این مکان بسیار صفا
 و باطراوت است چه خوب می شود اگر اهل و فسر زندان را هم می آوردی
 و یکباره در اینجا می اندازی زراغ گفت بی جانی دلگشایب و در خوشی آن سخنی
 ندارم لیکن در فسادنجایی هم مرغزاری است غرم و اطراف آن پر شکوفه
 و گل خندان سنگ پستی از دوستان من هم آنجا وطن دارد و طعمه من
 در آن حوالی بسیار یافته می شود و دیگر این که اینجا راه آمد و شد گذریان است و
 ممکن است با آسبی برسانند مصلحت آنست که بدانجا رویم و در نعمت و فراوانی
 و امن و آسایش زندگانی کنیم . موش دعوت زراغ را پذیرفت پس زراغ
 دُم موش را گرفت و روی مقصد نفسا و چون در آنجا رسیدند سنگ پست
 ایشان را دید و در آب رفت زراغ آهسته موش را از هوا بر زمین آورد و

سنگ پشت را آواز داد و سنگ پشت بیرون آمد و خوشحالیها کرد و پرسید از
 اکجایمائی و حال چیست ؟ زاغ قصه خویش و کبوتران و گرفتاری ایشان
 و جو افروزی موش را در آواز داد کردن ایشان از بند تمام بازگفت .
 سنگ پشت چون قصه مردانگی موش را شنید گفت بخت ماترا با چنین
 دوستی بدین جای رسانیده است .

در این اثنا آهویی از دور دوان دوان پیداشد لگان بردند که صیادی
 در پی او است سنگ پشت در آب جفت زاغ بردخت پرید و موش بسوراخ
 خزیده آهوی بگزار آب آمد و اندکی آب خورد و هراسان بایستاد و بچپ و
 راست بنگریست . زاغ چون حال آهوی بد انسان دید بر هوا زفت و
 بنگریست تا ببیند کسی در پی او میآید بهر جانب چشم انداخت کسی اندید
 سنگ پشت را آواز داد تا بیرون آمد و موش هم حاضر شد سنگ پشت که
 هراس آهوی را دید پرسید حال چیست ؟ از کجایمائی ؟ آهوی گفت مدتی در
 این صحرای آلوده بچرا مشغول بودم امروز پیری را دیدم پنجاهم صیاد
 است بایجا که نختم سنگ پشت گفت ترس که صیاد تا کنون بدین مکان نیامده
 است و ما دوستی خویش را در حق تو دریغ نمیداریم . آهوی بهمنشی ایشان

رخت نمود و در مرغزاری نزدیک اقامت کرد. گوشه بود که هر روز در آنجا
 جمع میشدند و بازی میکردند و سرگذشت میگفتند. روزی زراغ و موش
 و سنگ پشت مانند روزنای دیگر در همان گوشه جمع شدند و ساعتی با هم
 آهونشستند. آهونیانم نگران شدند و بزراغ گفتند برپوای پرواز گیر و در جایی
 بگریه تا از آهوا اثری هست یانه. زراغ برپوای رفت آهوا در دامی گرفتار
 دید. باز آمد و بیاران گفت زراغ و سنگ پشت بموش گفتند در این پیش آه
 از ماکاری ساخته نیست و جز بتو امید نتوان داشت شتاب کن بلکه توکاری
 انجام دهی موش بجهت تمام پیش آهوا رفت و گفت ای برادر چگونه بدین
 دام گرفتار آمدی؟ هنوز جواب نشنیده بود که سنگ پشت رسید آهوا گفت
 ای برادر آمدن تو اینجا بر من دشوار تر از این بلا است چه اگر صیاد و بابر
 و موش بندای مرا بریده باشد من بچالاک از نظر او پنهان خواهم شد بزراغ
 بهم پیرو و موش در سوراخ میرود اما تونه تاب مقاومت داری و نه پای گریز
 چرا خود را برنج افکندی. سنگ پشت گفت چگونه میتوانستم که نیام و دست
 خود را هنگام بلاتها گذارم. زندگانی که در سراق دستان بگذرد چه لذت
 دارد؟ سنگ پشت هنوز در این سخن بود که صیاد از دور پدید آمد و موش

از بریدن بند ما فارغ شده بود آهوی بخت و زراغ برید و موش در سوراخ شد.
صیاد بر رسید و چون دام آهوی بریده دید متحیر بچپ و راست بینگریست نظرش
سنگ پشت افتاد و او را گرفت و محکم بست و در توبره انداخت و روی بر او
نماد. باران سنگ پشت جمع شدند و از حال او جویا گشتند معلو شان شد که
بدست صیاد گرفتار شده است زاریها کردند و تخمها چشیدند و بر بخت بد خویش
نفرینها فرستادند. زراغ و آهوی گفتند زاری و ناله با بحال سنگ پشت سودی
ندارد بهتر آنست که حیدای بسندیشیم و او را خلاص دهیم. موش با آهوی
گفت تدبیر این است که تو خود را برگذر صیاد بیقینی و چون مجروحی نشان
دهی زراغ هم بر تو نشیند و چنان وانمود کند که نسبت بتو سوا قصدی دارد.
چشم صیاد و که بر تو افتد بی شک بجانب تو میل کند و سنگ پشت را با توبره
بر زمین گذارد و روی بتو آورد چون نزدیک تو رسید لنگان لنگان از پیش او
فرار کن لیکن بدان گونه که از رسیدن تو تو امید نگیرد و همچنان از پی تو بماند.
در آشنای این حال من بر سه توبره میروم و امید چنان دارم که شما هنوز در
تکاپوی باشید که من بندای سنگ پشت را برید و باشم. چنین کرد و صیاد
در طلب آهوی مانده شد چون باز آمد بندای توبره را بریده و سنگ پشت را

رفته دید و از مشاهده آن حالات عجیب سخت برترید و با خود گفت اینجا زمین
 و پریشان و جادوان است زود باز باید گشت و بتجیل روی بنجانه خویش نهاد
 تراغ و موش و آهو و سنگ پشت با اتفاق بمکن خویش باز گشتند و از آن
 پس دیگر نه دست بلا بدامن ایشان رسید و نه چشم بد با سودگی خاطر ایشان
 آتشی رسانید. عیش ایشان هر روز خرم تر و احوال مستطمر تر بود

۱- پرسش - چه شد که کوثران بدام افتادند؟ چگونه از دام خلاص یافتند؟ - چرا زنا
 خواست بلوش دوست شود؟ - پس از آنکه دوست شدند کجا رفتند؟ - چگونه با آهو آشنائی یافتند؟
 برای نجات آهو تراغ و موش و سنگ پشت چه کردند؟ - سنگ پشت چگونه از تو بره صیاد را بیافتاد؟
 علت اینکه کوثران از بند بلا جسته چه بود؟ - خلاص دیگران (آهو و سنگ پشت) بچه علت بود؟ -
 نمره طاعت از رئیس و همکاری با دوستان چیست؟ - طوفی بکوثران چه گفت؟ - و از زیر کج موقعی که
 موش بند های او را بریده چه اتفاقا کرد؟ - تراغ و موش و سنگ پشت برای ربائی آهو چگونه همکاری
 کردند؟ - در آزاد کردن سنگ پشت، تراغ و موش و آهو چگونه همکاری کردند؟ - حالا بگوئید همکاری
 یعنی چه؟ - شما در منزل چگونه میستوانید با پدر و مادر خود همکاری کنید؟ - در دبستان بدمبر و ناظم
 چگونه میستوانید همکاری کنید؟ -

باز گوئی حکایت - این حکایت را بچند قسمت میتوان تقسیم کرد و موضوع هر قسمت چیست؟ - مطلب

هر قنطاری یکی از شاگردان برای بیکلاس خود بگوید .

انشاء - فایده همکاری چیست ، در ضمن قصه ای (مانند حکایت بالا) شرح دهید

چگونه دیگران را یار و همکار خویش توان کرد

بگناه - فوج - رفاه

شخصی از مردم نیویورک مدیر شعبه فروش در یکی از بنگاههای بزرگ اتومبیل سازی بود فوجی از فروشندگان نا امید و پریشان حال در زیر دست خود داشت بایستی نشاط و شوق را در همه این جوانان ایجاد کند همه را در تالاری گرد آورد و خواهمش کرد که بی پروا مطالب خود را با و اظهار کنند هر چه میخواهند و از آن تقاضا دارند بی روزی بایستی بگویند تا بقدری که میتوانند در رفاه آنها بکوشند هر کسی تقاضائی کرد بعد از ختم گفتگو مدیر بکارگران گفت بسیار خوب اکنون بگوئید ببینم که من از شما چه انتظاری باید داشته باشم بنگاه فساد بر آوردند ؛ کار درست ، پشت کار ، خوش بینی ، همکاری ، همت تا دو ساعت کار با نشاط در روز ؛ مدیر بدینچ همه این پاسخها را بر لوحی ثبت کرد نتیجه این گفتگو ؛ این شد که همت و نشاط و شوق و امید کارگران دو برابر سابق گشت و کالا هم دو چندان بفروش رسید و هر روز بر مقدار

موصول و فردش افزوده گشت .

روزی مدیر گفت : کارگران با من پیمان اخلاقی بستند تا زمانی که من پیمان خود عمل کنم آنحضرت بعد خود وفا خواهد کرد بهیچدرکافی بود که من آنها را جمع کنم و با آنها مشورت نمایم و خود را با آنحضرت و آنها را بخود نزدیک گردانم تا من نتیجه ای که میخواهم برسم

۱- پرسش - مدیر معارف و دانشندگان آنچه مقصود در نالار گرد آورد ؟ - آنها چه گفت ؟ - چه جواب شنید ؟ - نتیجه گفتگوی آنها چه ؟ - همکاری یعنی چه ؟ - چه فایده دارد ؟ - افراد یک خانواده چگونه با هم همکاری میکنند ؟ - شاگردان یک کلاس درستان چگونه میتوانند با یکدیگر همکاری کنند ؟ - چه نتایج در دستان با مدیر همکاری میکنند ؟ - شما چگونه میتوانید بهنگام بازی با رفیقان خود همکاری کنید ؟ -

۲- این کلمات را معنی کنید و هر یک را در جمله ای بکار برید : شوق ، تشوق ، شور ، مشورت ، شوری
(مجلس شوری ، طلب ، طالب ، مطلوب)

۳- انشاء ۱- افراد یک خانواده چگونه با هم همکاری میکنند و نتیجه آن چیست ؟

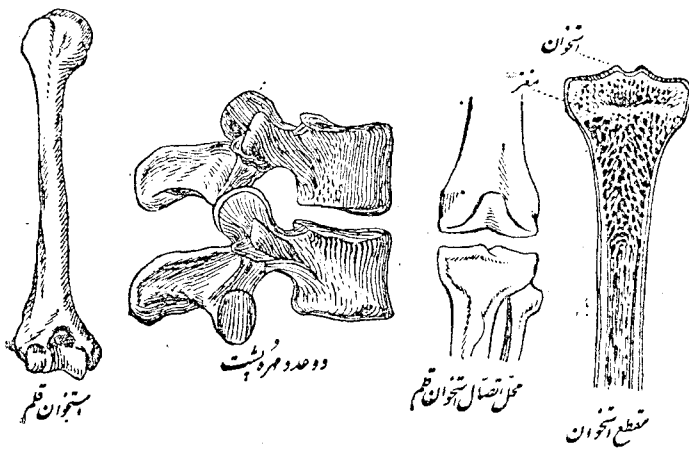
۲- بهنگام بازی اگر میخواهید بحریف خود غلبه کنید با رفیقان خود باید همکاری کنید

بدن انسان

بدن انسان و سایر حیوانات پستاندار از دو قسمت نرم و سخت درست شده است

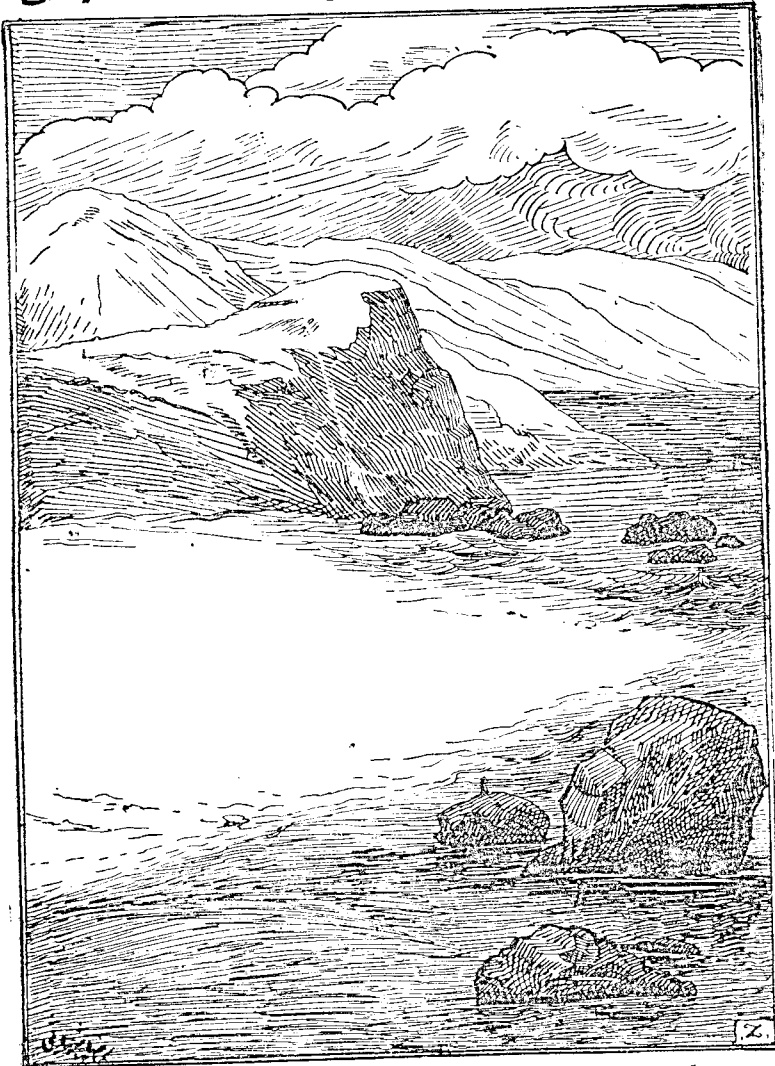
قسمت نرم پوست و گوشت و رگ و پی است
 قسمت سخت استخوان است که قسمت نرم را نگاه میدارد بواسطه همین استخوان
 است که انسان و حیوان میتواند راه بروند بنشینند و برخیزند
 استخوان دو ماده دارد

یکی ماده سخت یکی دیگر ماده ای نرم و چرب که رنگ آن بایل زردی است
 در میان ماده اول قرار دارد
 ماده سخت را استخوان و ماده نرم را مغز میگویند .
 استخوانهای بدن گوشت و پوست و رگ و پی را نگاه میدارد و استخوان بنامیده میشود



دشت و کوه تپه

پرتو (۱) - حرمت - عربده - جُخته - حائل (۲) - غرور (۳) - ولینت



۱- پرتو - نور ۲- حائل = مانع ۳- غرور = خود پسندی

وشتی سبز و خرم در دامن کوهی با صفا قرار داشت کوه در بر روز خند است
بر دشت سایه می افکند و او را از پر تو آفتاب محروم میداشت روزی دشت
زبان بشکایت باز کرد و بگوید گفت من بنده جته از تو بهتر و زیبا تر من سطح من
صاف و هموار را بهیچایم بی هیچ و خم خالم حاصلخیز، هوایم پاکیزه، اطرافم
سبز و خرم، و دامنم پر گل و زریحان با غشایم ملو از میوه های الوان و در
بتانم از همه گونه سبزی منزه او ان است رودخانه با همه بزرگی حرمت مرا
نگاه میدارد و در عبور از کنار من عریضه و بیابان را بکنار میگذازد و ترا که تنها
بهنرت بزرگی جته و بلندی قامت است چه حق داری که بر من سایه بپاشی
و روزی چند ساعت میان من و آفتاب حائل شوی؟ کوه کردن برافراشت
و گفت غرور نعمت چنانست کور کرده است که دهنده نعمت را نمیشناسی
مگر نمیدانی که هستی تو از من و صفا و سرسبزیست برکت برف آبها
و چشمه سارهای من است رودخانه ای نامسوار و راهبهای پر پیچ و
خم من است دشت میخو است سخنی دیگر گوید که ابری بجنبش آمد و بر
برو و بانگ زد که وایسمنت و پرورنده هردو منم اگر من نباشم نه ترا

که کوهی چشمه سار میسزاید و نه از تو که دشتی سبز و زار بوجود میآید
تپه کوچک و با صفائی که در یک گوشه مستدار داشت سر برآور
و گفت یاران! خاموش! که همه بهم نیاز مندیم ابر اگر
تبار و ما خشک و بی ثمر میمانیم و ما اگر نباشیم ابر مهمل و بی
اثر میماند پس بستر آنکه با یکدیگر دوست باشیم که همه اهل
یک وطن و قطعات و اجزای یک میهنیم.

۱- پرسش - دشت از چه شکایت کرد؟ - چه صفائی برای خود شمرد؟
کوه در جواب دشت چه گفت؟ - ابر چرا بجنش آمد؟ - سبب خود ستائی
و چه بود؟ - دشت و کوه را که آشتی داد؟ - بنظر شما حق بجانب کدام یک از
این چهار بود؟ - چه نتیجه از این حکایت بگیرد؟ -

۲- از شاگردان یکی بجای دشت یکی بجای کوه یکی بجای ابر و یکی بجای تپه
صحبت کنند؟ -

۳- آوصافی را که دشت و کوه و ابر و تپه بخود نسبت میدهند ابتدا بگوئید پس آنها را بنویسید؟
۴- انشاء - چه اشخاصی و چگونه با هم همکاری کرده اند تا نانی که شما بکف آورده
اید فراهم شده است.

مسافرت و حمل و نقل قدیم و امروز

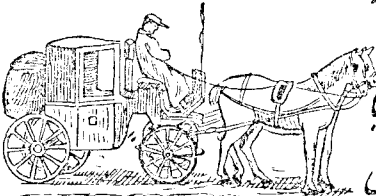


قاصد پیاده سابق

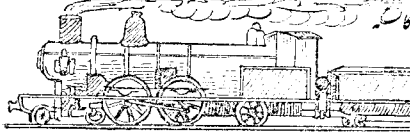


قاصد سوار سابق

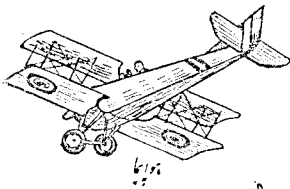
در بعضی کشورها که راهها صاف و هموار
شده و وسایل نقلیه خوب موجود است
بر گونه مسافرت و آمد و رفت بین
شهرها بسیار مشکل است و چنین کشورها
آبادی کم و دوابت دور از یکدیگر ساخته



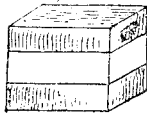
شده است مردم مجبورند پیاده و یا
با اسب و ستر و الاغ از شهری به شهری



یا قصبه ای بقصبه دیگر سفر میکنند.

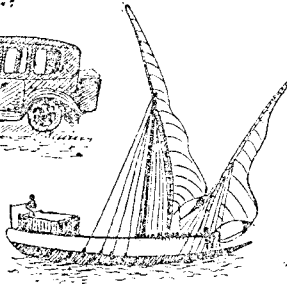
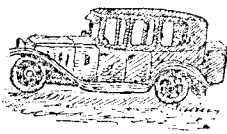


هواپیمای



سند و ثبت

در قدیم در همه کشورها اوضاع
چنین بوده است پست اقاصد
پیاده یا سواره (سوار بر اسب) میبردند



گاهی شمس مسافرنامه های پست ابا
خود میبرد که بمقصد برساند کم کم مردم
بنظر صاف کردن جاده ها افتادند و

نامور پست هم با کاسگه و دیجان و گاری و آرابه از محلی بجل و گیر میرفت ولی چون کاسگه و دیجان و گاری (آرابه) هم روزی بیش از چند فرسخ نمیتوانست برود بیش از یک مایل میکشید تا نامه ای مثلاً از طهران بخوزستان برسد مثل دیگر این که چون جاده اصفاف و سنگریزی نشده بود بعد از بارندگی چنان گلنا میشد که چرخهای کاسگه و دیجان در آن فسه و میرفت و گاهی هم شکست را بر می هم بر شکلات و گیر فسه و دود بود و مسافران از ترس شب در کاروانسراهای وسط راه میماندند و گاهی روز هم چچی و سحر باز همراه داشتند.

امروز در بیشتر کشورها و از آن جمله کشور ما ایران جاده های خوب و اتوبیل و اتوبوس رودست شده است و نواحی مختلف مملکت را یکدیگر نزدیک و مربوط ساخته است در این جاده ها مردم میتوانند بی ترس و وابسته ولی زحمت فراوان بهر جانب که میخواهند مسافرت کنند.

راه آهن سراسری ایران هم کار سفر را تا حدی آسان کرده است این راه آهن از بندر شاه که در شمال واقع است تا خرمشهر که در جنوب کشور است کشیده شده و مسافر میتواند در مدت ۲۴ ساعت از تهران تا اهواز برود مسافرت با قطار راه آهن خیلی راحت است زیرا نه گمان دارد و نه گرد و خاک بلند میکند.

برای مسافرت های طولانی بعضی از اطاق های قطار را و آبن تخت خواب و ناهارگاه و آبدارخانه و روشویی و بعضی از لوازم دیگر را نیز دارد.

در قدیم در دیار مردم با کشتی های کوچک باری مسافرت میکردند این کشتی خیلی آهسته حرکت میکرد مثلاً برای رفتن از انگلستان با امریکامیش از یک ماه است لازم داشت مختصر طوفانی ممکن بود کشتی را غرق کند اما امروز مردم با کشتی بخاری و دریا مسافرت میکنند سرعت حرکت این کشتیها بیشتر از کشتیهای بادی است و در مدت پنج تا شش روز میتوانند از اروپا با امریکای بروند و خطر غرق شدنش هم کمتر است کشتی های امروزی اطاق های متعددی دارند. تالار سینما و زمین بازی نیز دارند.

بجایگاه تازه ترین وسیله حمل و نقل است بعضی از هواپیماها میتوانند ساعتی چهار صد الی شش صد کیلومتر در هوا پرواز کنند.

پرسش - علت نخی مسافرت در قدیم چه بود؟ امروز با چه وسایلی میتوان مسافرت نمود؟ آیا شما سوار گردیدید؟ - با چه وسایلی؟ - با چه وسایلی بیشتر دوست دارید مسافرت کنید؟ - چرا؟ -

حساب کنید هواپیمایی که چهار صد کیلومتر در ساعت پرواز کند مسافرت بین تهران و اهواز - طران لندن - ملانگن - گوارا چند ساعت می بایاید فاصله بین شهر مارا از روی نقشه حساب کنید و اگر غیبی اند از شما منطلق پرسید

سفر

دو زخ - تبار - پونیدن

- ۱- بلای زو زخ سفر گردنت
- ۲- در او رنج باید کشیدن بسی
- ۳- برو چون شوی هیچ تنها پیوی
- ۴- کج رفت خواهی بر بردنی
- ۵- بهره شو تا مدانی درست
- ۶- همی تا بود دشت آباد جای
- ۷- بشهری که بد باشد آب و هوا
- ۸- چو بمی خورشهای خوش گرد خویش
- ۹- مشو یار بد خواه و همکار بد
- ۱۰- نباید که بد پیشه باشد دست
- غم چسب و تیمار جان خردنت
- جفا بردن از دست برنا کسی
- خشتین کی نیک بهره بجوی
- برهیز و ستان ز کس خوردنی
- هر آبی نخورنا ز موده خشت
- بوی را نی اندر کن هیچ را می
- مجوی و مخو بر چت آید هو می
- بندیش تمخی دار و ز پیش
- که تنه بسی به که بایار بد
- که هر کس چانت شمارد که دست

(اسدی)

پیش ۱- اسدی چه دستوری برای سافرت داده است ؟- یک یک بشماره بنظر شما این

دستور با خوب است ؟- چرا ؟-

۲- بنظر شما سافرت خوب است یا نه ؟- چرا اسدی گویند این شعر از سفر نالیده است ؟- چرا ؟

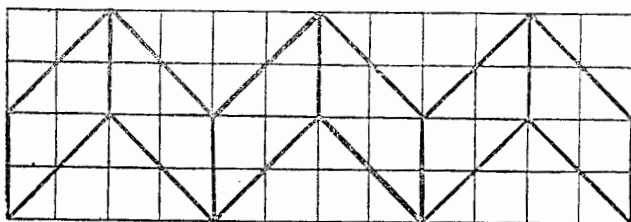
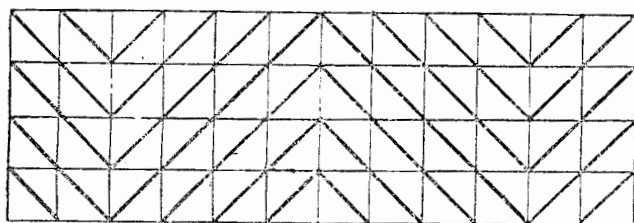
بچه وسیله مسافرت میگردند؟ - بنظر شما وسایل سفر حالامیناتر است یا پیشتر؟ - چرا؟ - حالابچه وسیله سفر میگردد:
باراهو آهین ایران بجایستوانید سفر کنید؟ - باتوبسیل سواری؟ - باتوبوس؟ - باب؟ - بالالا

۲- بیستمای ۱ و ۷ و ۹ را معنی کنید

۳- این شعار را بنویسید:

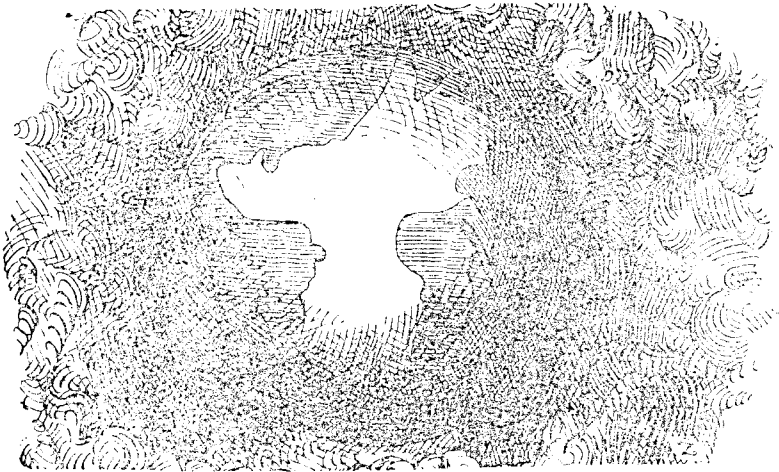
قدر مردم سفید آرد خانه خویش مرد را بندگان
چون بنگان اندرون بگوهر کس نماند که قیمتش چند است

رسم - با خط کش و پرگار از روی این شکل رسم کنید



سطح زمین

کره زمین هزاران هزار سال پیش از این از خورشید جدا و از آن دور گردید



زمین در وقت جدا شدن از خورشید جسمی که اخته و از شدت حرارت برافروخته

پس کدام قوه است که سرپوش دیگر را اینگونه بجنبش در آورده است درین



پای

اشنا بفرمان گذشت که محرک سرپوش دیگر شاید قوه بخاریست که از جوشیدن

آب و یک بوجود آمده است پس اریافتن این نکته خواست کاوی کند که
 بوسیله قوه بخار آب اشیا را حرکت دهد و از آن تاریخ در صد و تجربه
 برآمد ولی چون بضاعت نداشت نمیتوانست بدون دستکاری و توانگری
 و سایل کار را فراموش سازد و بمقصود خود برسد ناچار بمکنت آلمان مسافر
 گردید و در آنجا پس از زحمت بسیار زورقی ساخت که بقوه بخار حرکت میکرد و ناچار
 بتصور آنکه این اختراع سبب بیکار ماندن آنان خواهد شد زورقی او را
 شکستند پاپن ناامید بآنگلستان رفت و در آنجا از شدت تنگدستی گوشه
 نشین شد و روزگاری بسختی گذرانید تا عمرش با خرسید.

هزاران سال مردم جو شیدن آب و حرکت سرپوش و یک را دیده بودند
 ولی آنرا امری عادی میپنداشتند و اهمیتتی بدان نمیدادند لیکن پاپن از
 مشاهده این امر استغافه کرد و ماشین بخار را بوجود آورد و اوضاع جهان را
 تغییر داد و برای ترقی بشر را دهنوی باز کرد.

- ۱- پرسش - پاپن در موقع جوشانیدن آب چه دید؟ - از این چه نتیجه گرفت؟ - بعد چه اقدامی کرد؟
 حاقبت اختراع او چه شد؟ - عاقبت خود او چه شد؟ - بنظر شما اختراع او مفید بود یا نه؟ - چرا؟ - مایه این
 چه استغافه از این خنجر کرده ایم؟ -

۳- جملات و لغات ذیل اسمی کنسید - در عجب ماند - محال - اثنا - صناعت - عادی - در صد
تجربه بر آمد - پس از یافتن این نکته

بخورتا توانی مبارزوی خمیش

لطف - صنع - شورید و رنگ (۱) - جیب (۲) - بفتح جیم (۳) - غل - سرا - محراب

- ۱- یکی رو بهی دید بی دست پامی
 - ۲- که چون زندگانی بسر میبرد
 - ۳- درین بود و درویش شورید رنگ
 - ۴- شغال نگویند بخت را شیر خورد
 - ۵- در روز بازار اتفاق او فدا و
 - ۶- یقین دیده مرد بسینده کرد
 - ۷- گرین پس بکجی نشینم چو مور
 - ۸- ز نخلدان فرو برد چندی بکب
 - ۹- نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست
 - ۱۰- چو صبرش نمازد از ضعیفی و بهوش
 - ۱۱- شورید و رنگ = شوریده حال (۲) - جیب - گریان (۳) - تیمار - غنوار
- فرو ماند در لطف و صنع خدای
بدین دست پامی از کجی بخورد
که شیر می بود آمد شغالی بچنگ
بماند آنخبر رو با و از آن سیر خورد
که روزی رسانفت درویش ا
شد و تکبیر بر آفرینده کرد
که روزی نخوردند سیلان بزور
که بخشده روزی فرستد ز غیب
چو چنگش رگ و استخوان ماند پست
زدیوار محرابش آمد بگوش

۱۱- بر دوشیر درنده باشای دغل میسند از خود را چور و باهوش
 ۱۲- چنان سخی کن گز تو ماند چوشیر چه باشی چور و باه و امانده شیر
 ۱۳- بخور تا توانی باز زخمی خویش که سمیت بود در تر از زخمی خویش
 ۱۴- بگیر ای جوان دست دوشیر نه خود را بفیگن که دستم بگیر
 ۱۵- کسی نیک بیند بهر دوسه که نیکی رساند بخلق خدا
 ۱۶- پرسش - حالت و باه را چنانکه در این حکایت آمده است وصف کنید - چرا کسی که ربه را دیده خوشتر از او تقلید کند ؟ - نتیجه تقلید او چه بود ؟ -

۲- این افتاد این جمله را معنی کنید . فروماند در لطف و صنع خدای - در این بود در ویش شریک ماند
 - شد و کتبه بر آفرینده کرد - چور (چو چنش گن و انخوان ۱۰۰۰۰) - چو در چو صبرش نماند ۱۰۰۰۰
 چه بود چه باشی چور و باه ۱۰۰۰۰ - قوت - اکنون بخت

بینای ۶ و ۷ و ۸ و ۹ را معنی کنید - در بیت هفتم آیار است که سو بر کجی می نشیند و روزی بخورد ؟

۳- این حکایت به تقسیم شده است .

(۱) قسمت اول آن راجع چیست ؟

(۲) قسمت دوم چه میگوید ؟

(۳) قسمت سوم از چه میگوید ؟

حکایت را بطریق تقسیم بندی بالا بنویسید .

نقاشی

از روی نگارهای مین نقاشی کنید:



وات ماشین بخا

خاصه - استخراج (۲) - استمداد (۲) - نقایس (۳) - کار نمائی - ساعی - جدوجهد
بعد از مردن پاپن کروی بی از دانشمندان اروپا خاصه انگلستان فکر اود را
دنبال کردند و در پی تکمیل آن برآمدند .

مردم انگلستان در آن زمان تازه با استخراج زغال سنگ از معدن شروع
شده بودند چون در معدن زغال آب اطراف کارگران را فرا میگرفت ناچار
بودند آب را با تلمبه خارج کنند و این کار بسیار دشوار بود و برای آنکه
آب معدن آسانتر خارج شود در صد درصد برآمدند که از قوه بخار استمداد کنند
در بین کارگران جوانی بود و ات نام که اوقات بیکاری را بخواندن کتابهای
علمی میگذرانید و چنان با هوش و ساعی بود که هر مشکلی را با سانی میفهمید هرگاه
دشوار را با کمال نظم و دقت انجام میداد .

روزی ماشینی از کار افتاده را بوات دادند که اصلاح کند و تمام چیزهای
آنرا بدقت باز و ملاحظه کرد و نقایص آنرا دریافت و چنان اصلاح کرد که گویی
ماشین تازه ای ساخته است پس از این کار نمائی آوازه صنعتگری و

هنرمندی او در همه جا بلند شد.



و آن در تکمیل صنعت خود و جد و جهد کرد تا با اختراع ماشین پارچه بافی و شینا

دیگر که بوسیله قوه بخار حرکت میکرد و موفق گردید . از این اختراعات مهم
که موجب ثروت و آبادی مملکت انگلستان و دیگر ممالک رومی زمین شد
دست نام و ات زنده ماند است .-

- پرسش - بعد از مردن پلن که اختراع او را دنبال کرد؟ - کجا؟ - چرا مخصوصاً در پاکستان؟
- این اختراع استفاده کردند؟ - و ات چه مائینائی اختراع کرد؟ - و اتان بخار که شام مثل و ات بشود؟
چرا؟ - آیتا بحال چیزی ساخته؟ - طرز عمل خود را بیان کنید؟

سعی و عمل

برای در سلیمان دید موری	که با پای بلخ نمیکرد زوری
برخت خویش را هر سو کشیدی	وز آن بار گران دم خمیدی
چنان بگرفته راه سعی و پریش	که فارغ گشته از هر کس جز از خویش
نه اش پروای از پای او فادان	نه اش سوادای کار و ستادان
بمندی گفت کامی مسکن نادان	چرا فی فارغ از ملک سلیمان
بیا زین ره بقصر پادشاهی	بخورد و سفره پادشاهی
چرا باید چنین خانه بخورون	تمام عمر خود را بار بردون
.....	

کشت بهیوده این باوگران را میازار از برای جسم جانرا
 بگفت از سور کمتر گوی با مور که موران را قناعت خوشتر نوا
 چو اندر لانه خود پادشاه بند نوال پادشاهان انچه اهند
 نیفتد با کسی مار اسه و کار که خود هم توشه داریم هم انبا
 چو ما خود خادم خویشیم و مخدوم بحکم کس ننگیر ویم محکوم
 مرا مبتدا احتیاستین رنج من این پای مخ نهیم بصد گنج
 گرت بموار بهاید کامکاری ز مور آموز رسم بردباری
 حساب خونه کم گیر و نه افزون منه پای از کلیم خویش بیرون
 چه در کار و چه در کار از نمودن نباید حسد بخود محتاج بودن
 پرسش - چرا مورچه سلیمان پادشاه توجه نکرد؟ - سلیمان آن مورچه خوش آمدیانه؟ - چرا؟ -
 چرا مورچه دعوت سلیمان نپذیرفت؟ - جواب مورچه را پسندیدید یا نه؟ - چرا؟ - اگر شما بجای مورچه بودید
 چه میکردید؟ - آيا ادعای مورچه که میگوید «نیفتد با کسی مار اسه و کار که خود هم توشه داریم هم انبا»
 درست است؟ - چرا؟ - اگر خانه مورچه در حیاط دبستان یا تفریق محبت بینید و خوب توجه کار مورچه را
 باشید اما هیچ آهنگ او نیست کنید و زنبعد آخچه از کار آنها دیدید در کلاس با جازه آموزگار بزرگوار
 خود نقل کنید.

حکایت مورچه و سیلما را ابتدا پیش خود یک بار بگوئید و پس از آن آمادو بشید که اگر آموزگار بخواند
برای بیش کردن نقل کنید .

معنی این لغت را بگوئید و بر یک راد جمله ای بکار برید :

پروا - سودا - رهنما - بهود - سور - نوشته - خادم - مخدوم - رسم

معنی این لغت را چیت :

ز مور آموز رسم بردباری ، منهای از عظیم خویش برون

استخوان بندی

استخوان بندی انسان البته قسمت تقسیم کرده اند (۱) استخوان بندی سر -

(۲) استخوان بندی سینه و پشت (۳) استخوان بندی پا و دست .

استخوان بندی سر

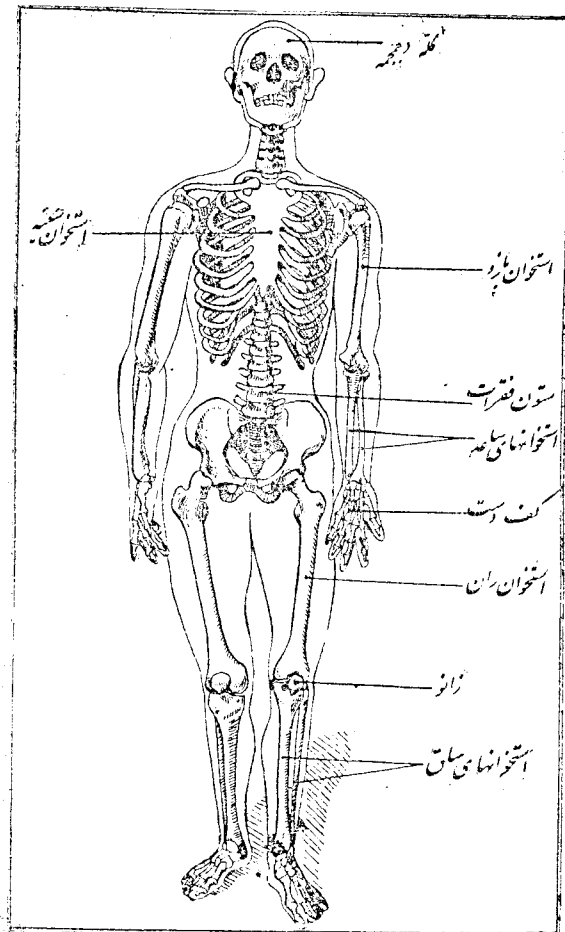
استخوان بندی سر قسمتی از استخوانهاست که مغز و چشم و گوش و بینی و دندان را

حفظ میکند این قسمت مثل بر دو قطعه است :

اول - کلاه و آن جعبه ایست استخوانی که مغز در آن قرار دارد

دوم - استخوان صورت و دوازده

استخوان بندی سینه پشت
استخوان بندی سینه و پشت کمر و حافظ اندام های تنفس و تغذیه است



و آن از سه قطعه درست شده است :

اول - ستون فقرات یا مهره های پشت که سی و سه حلقه است و روی هم چیده شده.

دوم - دوازده جفت دنده که از یک طرف به مهره های پشت و از طرف دیگر به استخوان سینه چسبیده اند و دند استخوانی است پهن و دراز و بکل نمیدایره سوم - استخوان سینه که دنده ها از پیش بدان اتصال دارند

استخوان بندی دست پا

استخوان بندی دست از استخوانهای بازو و ساعد و کف و انگشتان استخوان بندی پا از استخوانهای ران و زانو و ساق و کف و انگشتان ساخته شده اند

بند ها

مصل یا بند محلی است که سر دو یا چند استخوان بهم رسیده باشد بند سه نوع است بعضی بنجوبی حرکت میکند مانند آرنج و کاسه زانو و بند انگشتان و بعضی حرکتی مختصر دارد مانند مهره های پشت و بعضی هیچ حرکت نمیکند مانند استخوانهای کتله

حرکت هر استخوان بواسطه مایچه ها است .

مایچه قسمتی از گوشت بدن است که جمع و باز میشود و بتوسط رشته های شبیه بنوار سفید با استخوانها بسته است و قتیکه مایچه جمع میشود سر آن بهم نزدیک و استخوانی که بآن بسته است حرکت میکند .

مهرایت امراض

بعضی از ناخوشیها از شخص مریض دیگران سرایت میکند علت سرایت حیوانات بسیار کوچکند که بحشم دیده نمیشوند این حیوانات را میکرب مینامند .

میکرب مرض بواسطه آب یا هوای حیوانات بدن انسان راه مییابد و در آنجا رشد و نمو میکند و شماره اش باندک زمان چندین هزار برابر میشود و اگر در دفع و علاج آن نکوشند انسانرا بپاک میکند .

سرخجه و مملکت و خناق و حصبه و وبا و سل و آبله از امراضی هستند که بتوسط میکرب ممرایت میکنند .

میکرب در بدن ضعیف تاثیر فراوان میکند پس ما باید در نیرومند ساختن خود بواسطه ورزش و تنفس در هوای آزاد بکوشیم و برای سالم داشتن بایستی دستورهای صحیحی رفتار کنیم و در صورتیکه مریض شدیم بپزشکان

و انار جوع و از پیروی معالجات اشخاص دیگر خود داری کنیم .
 پرسش - ناخوشی سرایت کننده کدام است ؟ - سرایت اراضی از نصبت ؟ - برخی از اراضی برایت
 کنند و رانام ببرید ؟ - چه کنیم که ناخوش نشویم ؟ - در صورت ناخوشی یکی باید رجوع کنیم که مارمکجا
 ممکن ؟ - چرا ؟ .

پاستور

اشتهار - شایق - موفق - معاصر - مباحثه - استیام - دیون - رین منت
 پاستور یکی از دانشمندان بزرگ فرانسه است که نامش نه تنها در کشور فرانسه
 بلکه در تمام دنیا اشتها عظیم دارد . پاستور تحصیل فضل و کسب دانش
 بی اندازه شایق بود و دانسته بود که انسان را ثروتی بالاتر و مفید تر از
 علم نیست و مایل بود که این ثروت را از راه کوشش بدست آورد و دیگران را
 نیز از آن بهره مند سازد .

پاستور پیوسته در صد و اکتشافات علمی مفید بود از جمله ثابت کرد که بتل
 مواد قندی با کل و شراب بسر که بواسطه میکروبهای است که در هوا
 یافت میشوند و این موجودات بسیار زیربرگاه روی ماده قندی نشینند
 ماکمل مدام سازند .

هوتی در شهرستانهای جنوبی فرانسه مرضی در کرم ابریشم پیدا شد اغلب



پاستور

مگر ممالک شدند و از این حیث خسارت مهمی تجارت فرانسه وارد آمد پاستور

صد و برآمد که سبب این مرض در راه علاج آنرا پیدا کند چندین ماه در شهرستانها
مختلف فرانسه گردش کرد و راجع بکرم ابریشم و مرض او تحقیقات مطالعات
دقیق نمود و عاقبت میکرب مرض مزبور را کشف کرد و طرز شناختن تخم ناسالم
را از سالم بدست آورد و بمردم آموخت .

پاستور معتقد بود که بروز بیشتر از امراض بواسطه میکرب است علمای معاصر
او این عقیده را قبول نداشتند و با پاستور در این موضوع مباحثه بسیار کردند
ولی پاستور بالاخره ثابت کرد که چگونه میکرب سبب تولید و سرایت امراض
میشود و بر عقیده خود ثابت ماند تا وقتی که میکرب سیاه زخم و ماری و طرز علای
ج این دو مرض را نیز کشف کرد .

پاستور این موضوع را نیز ثابت کرد که سبب استیام پذیر فقر بعض
زخمها میکربهای مضرند که در هوا میباشند و بر زخم می نشینند و نیکه از
بهبود یابد و بهترین راه علاج بر زخم این است که بواسطه دوائی مخصوص
میکربها را از زخم دور دارند .

بعد از پاستور کسانی که پیرو عقیده او بودند میکرب بسیاری از امراض
مستقیم کننده را کشف کردند و حقیقت را در این باره روشن کردند و چند

بی پایان پستور است که امروز هزاران نفوس اعظم از انسان و حیوان
از چنگ مرگ نجات میابند. پیش از اکتشافات پستور مردم بعضی اراضی
را بی علاج یا علاج آلوده می دانستند و در بروز امراض خطرناک از قبیل
خناق و وبا و آبله و طاعون و امثال آن دل بزرگ می نهادند اما امروز از
این امراض و امثال آن بخوبی جلوگیری می شود. و این نیست مگر بواسطه
رحمت و رنجی که پستور در زمان حیات خود برای نجات نوع بشر متحمل گردید
دولت فرانسه قدر زحمات پستور را دانست و بعنوان سپاسگزاری و تحسین
سالی مبلغ دوازده هزار فرانک در حق وی مقرر ساخت و چندی نگذشت که
مرزور را و برابر کرد و تا پستور زنده بود این مبلغ را می گرفت اما ملی
فرانسه نیز برای تحسین مجمع و دارالتجربه ای بنام پستور تأسیس کرد
مردمان دیگر کشورهای عالم که آشفته نیز خود را در ایون احسان و ریه منت
پستور می دانستند به پیروی از مردم فرانسه در ممالک خویش مجامعی
بنام پستور تأسیس کردند. (۱)

اکتشافات پستور از حیث اهمیت و فایده کمتر از اکتشافات قوه برق و نجات

(۱) در تهران نیز مؤسسه ای بنام پستور تأسیس شده است.

نیت و از این رو است که پاستور نه تنها از نیکوکاران عالم بلکه از
کاشفین فوق العاده نیز محبوب میگرد و بنا بر این جای هیچگونه تعجب
نیست که نام این مرد بزرگ زند و شهرت و عظمت آن روز افزون
میباشد و اگر کسی او را پدر محسّر بان بشر بخواند سخنی بجزاف
نخفته است .

۱- پرسش - پاستور چرا کسب فضائل و دانش شایق بود؟ - اکتشافات علمی او
چه بود؟ - پاستور با کشفیات خود چه خدماتی بنوع بشر کرده؟ - دولت فرانسه
او چگونه قدر دانی کرد؟ - ملت فرانسه چگونه؟ - ایلی سایر کشورها
چگونه؟ -

۲- این کلمات را معنی کنید و بر که ام را در جمله ای جداگانه استعمال کنید :

اشتهار - شهرت - مشهور ، شوق - شایق ، ثابت - ثبات

۳- کلمات صلیح و جنک - خوب و بد - غم و شادی از حیث معنی ضدی که میگردانند
را کلمات متضادینامند .

در میان کلمات زیر آشنائیکه با یکدیگر متضادند و بدو پیدا کنید :

معلوم - علم مجهول - قرض - جابل طلب - اندوه - دشمن - دوست شادی

کنج و همتان

جاودانی (۱)، خفن (۲)، میراث - پرویدن (۳)، مهرگان (۴)، نمایند (۵)، کاویدن - قضاوت،

بروکار میکنم کو چیت کار	که سرمایہ جاودانی است کا
نگر تا که دبتان دانا چه گفت	بفرزندگان چون بنمخت است خفت
که میراث خود را بداید و ست	که کنجی ریشینان اندر است
من آنرا ندانستم اندر کجاست	پرویدن یافتن با شاه است
چو شد مهرگان کشتکه برکنید	همه جای آن نیرو بالا کنید
نماند ناکند و جانی ز باغ	بگیرید از آن کنج هر جا سراغ
پدر مرد و پوران بامید کنج	بکاویدن دشت بردند رنج
بگا و آهمن و بسیل کند زود	هم اینجا بهم آنجا و هر جا که بود
قصارا در آن سال از آن بختم	زهر تخم برخاست هفتاد تخم
نشد کنج پیدا ولی رنجشان	چنان چون پدر گفت شد کجشان

(ملک شعر آریا)

۱- پرسش . دبتان هنگام مرگ خود چه پندمانی بفرزندتان داد -

۱۱- جاودانی - بیشکی (۲)، خفن - در اینجا یعنی بردن است (۳) پرویدن - طلب کردن، و بپا

چیزی گشتن (۴)، مهرگان = ما و مهر (۵)، نمایند = گذارد (۶)، قصارا - اتفاقاً

چگونه آنها را تسویه بکار کرد؟ -

فرزندان پس از مرگ پدر چه کردند؟ -

فایده این کار چه بود؟ - کار را میسوان گنج نامید؟ -

۲- این حکایت از سر تا بن در کلاس برای شما گویید.

۳- الف - خلاصه این حکایت بنویسید.

ب - کار برای انسان مفید است -

۱ چنگیز

مشوم - عشایر - مراتع (مرتع) - حریف - رشادت - مبعر - پی کمر کردن (۱)، زقت آوردن

تفتیش - سنان (۲) - ارادت ورزیدن - غنائم (غنیمت)

کشور ایران تاکنون چندین بار مورد هجوم طوایف بیکانه شده اما هیچ هجوم سخت تر و مشؤمتر از هجوم مغول نبوده است مغول نام قبیلۀ بزرگی از ترک بود که بطوایف و عشایر بسیار تقسیم میشد. این طوایف عموماً چادرین بودند و مسکن اصلیشان دشت گبی در آسیای مرکزی بود. در این دشت آب و قصبه وجود نداشت و بیشترش ریگزار خشک و بی آبادی بود و در آنجا پی کمر کردن = بی نشان شدن ۲ - سنان = سرنیزه

آبادشش هم درخت دیده نمیشد و آبادی آن منحصر بر تعمای سبز و خرم فراوان بود



در این ناحیه باد های سرد میوزید و بارندگی های سخت پر رعد و برق میشد و عمو

برقش بجدی قوی بود که گاه جمیعی را بجا که میکرد هوایش بسیار سرد و بیشتر
 بارندگی بر فهای سنگین بود. در فصل بهار گاهی تگرگ شدید فرو میرفت
 و پس از سرمای سخت بناگهان هوا گرم و بعد از آنکه مدتی مجدداً سرد
 میشد.

بیشتر خوراک مغولان در بهار و تابستان که مادیانها و گاو و اسبها میآمدند
 شیر و ماست و پنیر و دیگر لبنیات بود و در زمستان اغلب از زن پخته میخوردند
 در اوایل زمستان که گرنگی بآنها سخت فشار میآورد بعاتر بمایجان مشغول
 میشدند. منو لها لباس خود را از پشم گوسفند پوست بعضی حیوانات تهیه میکرد
 فرش چادرشان قالی بخار او زینتش اسلحه آنها بود که در اطراف چادر
 میآویختند. مواظبت چادرها و روشن نگاه داشتن آتش بعهده دختران
 بود. بهترین وسیله سرگرمی و تفریحشان صید ماهی و اسب سواری و
 مشت زنی بود و در بازی اخیر گاهی استخوان یکدیگر را خرد میکردند از گفتن
 شنیدن قصه و شرح حال پهلوانان هم لذت میبردند. زمانی هم بنواختن ساز
 که یک سیم بیشتر داشت مشغول میشدند.

در میان این طایفه شخصی بنام توچین که بعد با معروف چنگیز شد فلور کرد

کلم کردند بناچار باز گشتند تو چنین از آب بیرون آمدی بر اہ افاد تا بنجیمہ ای رسید
اہل خیمہ بجالش رقت آوردند و او را در میان ازابہ پشی کہ در اینجا بود
فحش ساختند .

در این اثنا باز سواری چند در رسیدند و در جستجوی او بتفتیش خیمہ پرداختند
یکی از ایشان نیزہ خود را در میان پشما فسرہ و کوسان نیزہ پشای تموجین فرو
رفت و او با کمال رشادت و در دراتحمل کرد و نفسی بر نیار و سواریان چون
او را نیافتند رفتند . صاحب خیمہ او را از میان پشما بیرون آورد و کمانی
و چند تیر با و داد و گفت برو و خود را بقوم و کسان خود برسان . تو همین
پس از طی مسافت زیاد کسان خود را دریافت کہ گر سنگی ہمہ را از پای
آورده است . از مال دنیا فقط چند اسب برای آنها مانده بود و آنها را ہم
یک شب دزدان بردند . تو چنین از این واقعہ سخت متأثر شد در این موقع
برادرش رسید اسب برادر را گرفت و در پی دزدان روان گشت . چند
برآمد و عاقبت در حالی کہ از گر سنگی بیخس شدہ بود بچادری رسید . از
اہل چادر سراغ اسبہای خود را گرفت جوانی از چادر بدرآمد و باو گفت امروز
صبح چند نفر اسب سواری را اینجا کدشتند . اسب خود را نیز بتو چنین او برد

باتفاق در پی دزدان روان شدند. پس از دور و نزدیک دزدان رسیدند
 و بسیار اگر گفتند و پیش انداختند و راندند. دزدان خبر شدند و سر در
 پی آنها نهادند و توچین یکی از ایشان را که بسیار نزدیک شده بود بستر
 تیر از پای در آورد و دزدان دیگر رسیدند و بر سر آن کشته جمع و بدان
 مشغول شدند و توچین و رفیق جوانش مشغولی آنها را غنیمت شمردند و بسیار
 بشتاب تمام راندند تا بجا در آن جوان رسیدند. توچین بختی آنجا توفیق
 کرد و پس از صرف غذا جوان را وداع گفت و بقبیله خود رفت. رشادت
 توچین و کارهای عجیبش سبب شهرت او شد و مغولان که فریفته دلاوری او
 شده بودند در اطرافش جمع و او را از دل و جان مطیع شدند و او بیاری
 ایشان بر تمام طوایف مغول فرمانروا گردید و در این وقت او را چنگیز خوانند
 چنگیز پس از چندی بفسکر جهانگیری افتاد و بکشور چین حمله برد و آن کشور را پس
 از جنگ رنج بسیار بگشود پس بشرحی که در تاریخ آورده اند بمرقد و بخارا و
 افغانستان و حصار اسان و دیگر بلاد ایران تا ختن برد و بهر جا رسید قبیله‌ای
 از خوزیری و غارتگری و سوختن و ویران ساختن فرسود و گذار نمود و بسیار
 از شهرهای آباد مارا با خاک یکسان و مردمش را قتل عام کرد. از فتنه مغول

بیش از هفتصد سال میگذرد و هنوز نظم ای که بکشور ایران زده اند جبران نشده و این کشور بحال آبادی و جمعیتی که بیش از آن فتنه داشته برنگشته است .

۱- پرسش - دشت کبی کجا است ؟ - آرزو در روی گردیده کنید - منوهار از چه نژادی است ؟
آب و هوای دشت کبی چگونه است ؟ - بعضی عادات منوهار را ذکر کنید - جنگ دیگر چنگیز قبل از فتح چین شرح دهید - چنگیز کجا را فتح کرد ؟ - با مردم شهر چگونه معامله میکرد ؟

۲- کلمه (پی) در هر یک از این جمله ها چه معنی دارد ؟ -

سواران پی اورا گم کردند - هر دو در پی دزدان وان شدند - دزدان سر در پی آنها نهادند -
شاکر در حرف آموزگار پی برد - سگ در پی صاحبش روان بود - پیای بدن انسان -

۳- درس تاریخ خود را بر اربع جمله و تاخت و تاز منول دو مرتبه بخوانید و بعد جواب این سئوالها را بنویسید

۱- منوهار در چه قسمتی بایران حمله کردند ؟

۲- منوهار چند سال در ایران سلطنت کردند ؟

۳- پادشاهان هم این سلسله که آمدند ؟ - چرا آنها را قتل میزدند ؟ -

۴- آیا سلاطین منول همه خونی و ظالم بودند ؟ -

۵- از پادشاهان خب منول چه یادگارهایی در ایران ماندگار است ؟ -

۷- چنانکه سسده منول از میان رفت .

۸- این قوم چه باید کارهای تنگی از خود گذاشتند و رفتند ؟

توی زمین

سطح زمین که حای فو نباتات و مسکن حیوان و انسان میباشد پوسته است .
 کلفت و سخت ولی توی زمین بحال که انگی و حرارت باقی است .
 برای که انگی و حرارت توی زمین دلیلی چند آورده اند از جمله آنکه هرگاه
 چاهی در زمین بکنیم هر قدر پائین تر برویم درجه حرارت بیشتر میشود و در برسی متر
 گودی یک درجه بر مقدار حرارت افزوده میگردد بنا بر این در گودی
 شصت هزار متر درجه حرارت دو هزار خواهد بود و در چشمتین حرارت هجدهمین بود
 میشود پس در آنجا جسم جامدی وجود ندارد و هر چه هست گداخته و منور
 است .

دیگر آنکه از دانه گوبهای آتش فشان مواد گداخته بیرون میآید و این مواد را
 دلیل حرارت فراوان توی زمین است .

نیز در بعض نقاط چشمه های آب گرم می بینیم که از توی زمین میجوشد و حرارت

و سوزندگنی بعض آنها از آب جوشان بیشتر است و جود اینگونه چمنه با هم بر جوار
توی زمین دلالت میکند .

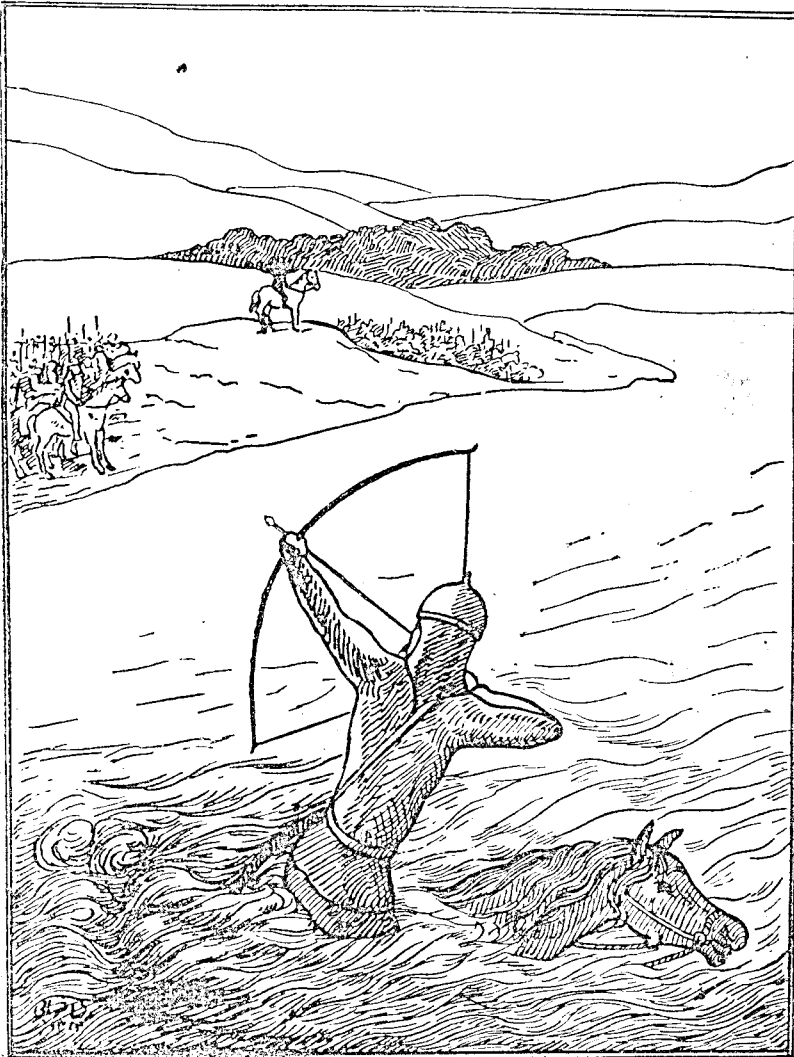
مردانگی جلال الدین خوارزمشاه

جلادت (۱) - مقابله (۲) - تغیر - حیره (۳) - تهور

از سرزمین ایران دلاوران بسیار برخاسته و همگانی که مردم دچار
فتنه و آشوب یا دشمنی سخت بوده اند در رفع فتنه و دفع دشمن مردان
کوشید و اند از جمله دلسپه ان نامی ایران جلال الدین خوارزمشاه
است که در فتنه مغول مردانگیمانمود و با کمال رشادت و جلادت با
سپاهیان چنگیز جنگید جلال الدین پس از مرگ پدر بفرزین رفت و
همت بر مقابله و کشمکش با مغولان گذاشت و چندین بار با آن قوم
خونخوار جنگ کرد و بار بار ایشان غلبه یافت و گروهی بسیار از ایشان
کشت در نوبت آخر چنگیز خود با سپاهی گران بجنگ وی شافت جلال
الدین در این مرتبه نیز چنان مردانه جنگ کرد که مغولان خیره مانده
لیکن بواسطه کمی لشکر و کثرت مغولان عاقبت بیچاره و خسته ماند و تروید

۱- جلادت - حاکم و زبردستی ۲- مقابله - روبرو شدن ۳- حیره - متحیر

بود اسیر دشمن کرد و در اینحال بخار رود و سندان تاخت و با تازیانه بر اسب خود



جلال الدین خوارزم

ز دوا سب از مسافتی که بیش از بیست متر بود میان آن رود عظیم پناه و جست و

جلال الدین را شناختن بساحل دیگر رود و رسانید چنگیز از مشاهد
این دلیر بی و تهو ربی اختیار بر او آفرین خواند و پسران خود
از پدر اینگونه پسر باید بماند .

جلال الدین قریب دو سال در هندوستان ماند و باعدۀ قلیل که
با و پیوستند کارهای بس نمایان کرد و قسمتی از خاک هند را
مقتصرف گردید .

فردا و احسنه کار در احوال جلال الدین تغییری پیدا آمد و از حال دشمنان
خافل ماند تا مغولان بخبر و بناگاه بروی تاختند و نمیشی شکرگاه
وی را محاصره کردند جلال الدین بر شادتی که داشت از آن محرکه
هم سلامت بیرون جست و بگردستان گریخت و در آن سرزمین
هلاک شد .

مردم ایران جلال الدین را یگانه پناه خویش میدانستند و او را بی
اندازه دوست میدانستند و پس از مفقود شدن وی سالها منتظر
بودند که شاید بار دیگر ظهور کند و دست مغول را از تصرف خاک ایران
کوتاه بیازد .

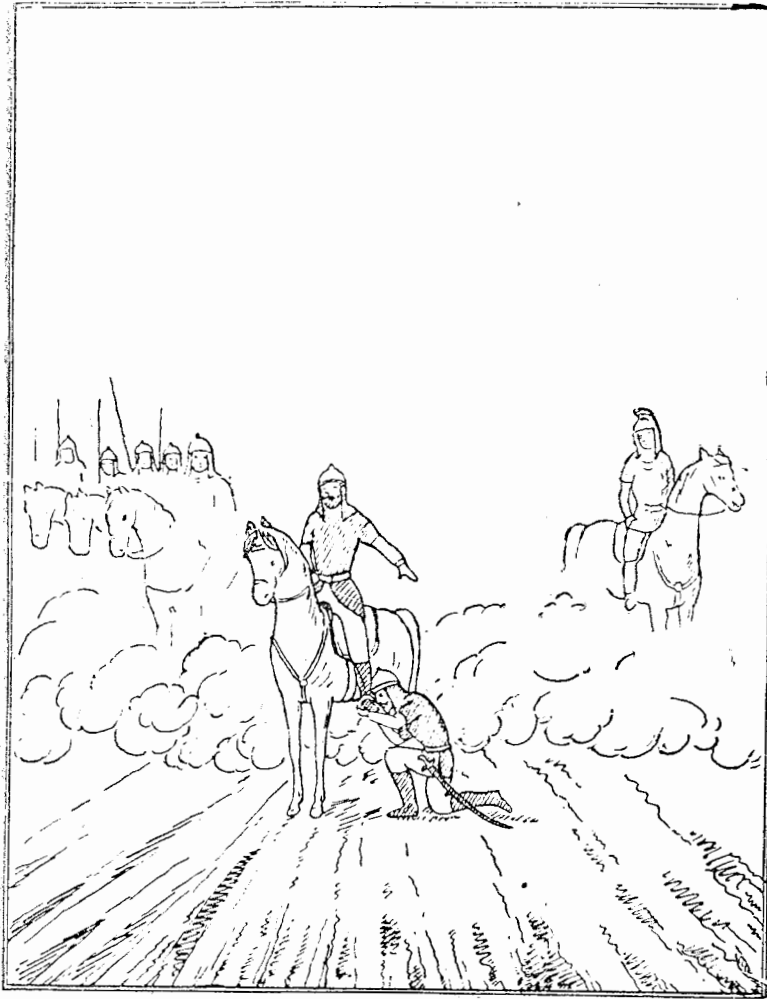
۱- پرسش - جلال الدین خوارزمشاه در چه زمان زندگی میکرد؟ - در زمان او چه واقعه‌هایی روی داد؟ - بچه‌تخت جلال الدین پادشاهی دلیه میخوانیم؟ - عاقبت کار او بچه انجامید؟ -
چرامردم و رادوست میداشتند؟ -

الب ارسلان و قیصر روم

ملک کران - عزم - کارزار - رسالت - آئینک بآگشت .

الب ارسلان پادشاه ایران با لشکری کران عزم روم نمود قیصر روم نیز با سپاهی بی‌شمار رو با و آورد . در حدود آذربایجان دو لشکر بهم رسیدند و آماده کارزار شدند پیش از آنکه جنگ شروع شود روزی الب ارسلان با تنی چند از خاصان خود بشکار رفت و عادت او چنان بود که هنگام شکار جامه ساده میپوشید و از نشانه‌های سلطنت چیزی با خود نداشت در شکارگاه فوجی از لشکریان روم بایشان برخوردند و همه را دستگیر کردند سلطان بهرمان خود گفت من هیچ احترام نگذارید تا مرا نشناسند و ندانند کیستم آنها را نزد قیصر بردند قیصر پرسید رئیس شما که ام است گفتند ما را رُمیست از راه نادانی بشکار میسرون آمدیم و گرفتار شدیم قیصر گفت تا آنها را مجبوس داشتند و تن از بهرمان الب ارسلان که گرفتار نشده بودند بشکارگاه

بازگشتند و نظام الملک وزیر آلب ارسلان را از واقعه انکار و ساختگی



البارسلان

نظام الملک آن دورا در نیمه خود حبس نمود تا راز فاش نشود و شایگان و

آواز و در انداخت که سلطان از لشکر بازگشته است روز بعد خود برسم
رسالت بشکرگاه قیصر رفت قیصر را اعلام کردند فرمان داد تا خواجه را
بعزت و احترام در مکانی لایق فرود آورند نظام الملک سخنی چند با قیصر
گفت و بمراد او صلح نمود چون آهنگ بازگشت کرد در میان پرسیدند
از لشکرگاه شما کسی گم شده است خواجه گفت نمیدانم چه لشکر بسیار است
گفتند از سواران شما چند پیش ما گرفتارند گفت اگر باز دهید ممنون می‌شوم
الب اسلان را بایاران پیش وزیر آوردند نظام الملک با آنها سرزنش
آغاز کرد که در چنین روز با چگونه خود سرانه بشکار میرود و خود را گرفتار
میسازید آنگاه ایشان را بدنبال خود انداخت و با خود برد همی‌کنکه از حد
لشکر روم بیرون رفتند نظام الملک پیاده شده و رکاب سلطان را بوسید
رسولی که از جانب قیصر بایشان همراه بود دانست که آن اسیر پادشاه
بوده است و بسی حسرت خورد الب اسلان در همان روز بار و میان بجنگ
پرداخت و رومیان را شکستی بزرگ داد قیصر بدست یکی از سپاهیان
ایران گرفتار شد و از نزد الب اسلان بردند الب اسلان با او بمهربانی
رفتار کرد و از او پرسید اگر در جنگ غالب می‌آمدی و بر من دست می‌افتی

با من چگونه معامله میکردی قیصر گفت امر میکردم ترا تا زیاده زنند سلطان تبسم کرد و گفت اکنون که نتیجہ کارزار برخلاف آرزوی توست و است در حق تو چه روا باشد گفت اگر قصاصی بکش و اگر تا جبری بفروشی و اگر خودستانی در زنجیر کن و بپایتخت خویش بیاگر یا دشا بی بخش الب ارسلان اورا بکشند نزد خود بنشانند و نهایت احترام کردند و پس بود تا از امرای روم هر که سیر شده بود را ساحتند.

۱- پرسش - الب ارسلان از چه نژادی بود؟ و در چه زمانی در ایران سلطنت میکرد؟ چه شد که الب ارسلان بدست سپاهیان روم گرفتار شد؟ چگونه نجات یافت؟ نتیجه جنگ الب ارسلان با قیصر روم چه شد؟ چه گفتگویی بین الب ارسلان و قیصر رد و بدل شد؟ الب ارسلان با قیصر چگونه رفتار کرد؟ رفتار او بنظر شما چه طور بود؟

۲- این لغت و جمله را معنی کنید = الب ارسلان غم روم نمود - لشکر گران - آمادگی از شدن فتاة سلطنت - راز فاش نشود - شبانگاه آواز و انداخت - برسم سالت - بر من دست میانی در حق تو چه روا باشد - خود ستا

۳- این لغت را معنی کنید و هر کلام را در جمله استعمال کنید

(۲۵) - خاص - مخصوص - مخصوص

(۳) - صلح - صلاح - مصلحت - صالح

(۴) - موضوع ذیل را در کلاس ضمن چهارپانچ سطر بنویسید :

« خواجه نظام الملک بچه تدبیر الیایارسلان انجالت داد »

سنگها (حجار)

در پوسته زمین مواد کوناگون از قبیل سنگ و خاک و شن و گچ و نفت و قیری
پسینیم که بر چند درزنگ و شکل سختی و دستی و درشتی و نرمی با هم منسحق و از
همه با هم سنگ خوانده میشوند

سنگهایی که پوسته زمین از آنها درست شده است دو قسمند سنگهای اصلی و سنگهای
نه نشستی سنگهای اصلی مواد اولین را گویند که هنگام سرد شدن بر روی زمین
شده است این سنگها همه سخت و صیقلی و از ذرات درخنده و براق ترکیب
شده است ذرات این سنگها نظم و ترتیبی ندارند و چنان مینمایند که در هم
فرو رفته و با یکدیگر آمیخته اند مرکز طبیعتی این سنگها طبقه زیرین پوسته است
ولی بعضی آنها در نتیجه آتشفشانها پوسته زمین را شکافته و بیرون آمده اند و در

روی زمین کو ہما و سنگلاخ ٹیکٹل داد و انداز این قسمت از سنگمای اصلی را
سنگمای خروجی مینامند .

اجزای نشستی مواد است که با آبهای روان مزوج بوده و در روی سنگمای
اصلی ته نشین شده و طبقه طبقه روی هم قرار گرفته است در این سنگما علالت
و نشانه های گیاه و جانوران قدیم که مبدل سنگ شده اند دیده میشود

حکایت

یکی از ملوک فارس بر وزیر خود خشم گرفت اورا معذول دیگری ابرای
وزارت نامزد کرد و آن معذول را گفت برای خویشتن جانی اختیار کن
تا بتو بهسم که تو با قوم و دارائی خویش آبخار روی و مقام کنی
وزیر گفت مرادارائی نمیباید و هیچ جای آبادان نخواهم که بمن و بندگان
اگر بر من همی رحمت کند از مملکت خویش و بی ویران من و بدنامی آن دو
آبادان کنم و آبخای بنشینم ملک فرمود که چندان دو ویران که خوابد و ببرد
اندر همه مملکت پادشاه بگردیدند و بی ویران نیافتند بار آمدند و خبر دادند که
همه مملکت دو ویرانی بدست نیاید .

۱- پادشاهان ۲- از کار باز داشته ۳- بنعمت اول یعنی قامت حسن و بکمال نمودن

وزیر ملک را گفت ای خداوند من خود میدانستم که در عمل و تصرف من ایراد
نیست اما این لایق است که از من بازگرفتی بدان کس و ده که اگر وقتی از او با
خواهی همچنان بتو باز سپارد که من سپردم چون این سخن معلوم ملک شد
از آن وزیر معذرت و عذرخواهی خواست و ویرا خلعت فرستاد و وزارت
بوی باز داد.

سرخه - محک

سرخه مرضی است و اگر که انسان غالباً در زمان کودکی بدان مبتلا میشود
بروز سرخه بدین گونه است که طفل در ابتدا تب میکند تب سه روز طول میکشد
و نشان این که مقدمه سرخه است آب آمدن از بینی و چشمها و عطسه کردن
پی در پی و گرفتگی راه بینی است در روز چهارم دانه های بسیار ریز سرخ
روی بدن ظاهر میشود و تب رو بسکی میکند و پس از چهار روز بجای قطع میشود
مجموع این مدت که هفت روز یا یک هفته میشود دوره اول بیماری زمان شدت
آنت و سرایت مرض هم در این دوره شدید و سریع است بعد از این
هفته دانه های سرخه بنای خشکیدن و ریختن میکند و در طرف یک هفته
اما شرکاء از زمان سرود

اگرچه بیماری سرخک بخودی خود نبسته خطری ندارد و بیماران معمولاً پس از یک هفته بهبود حاصل میکنند ولی بدن بواسطه آن ضعیف میگردد و با این جهت کودکانی که تازه مبتلا به سرخک شده اند باید دو و اوغده های مقوی بآنان بدهند تا نسیم روی بدن بحال اول خود بازگردد.

برای جلوگیری از شیوع این بیماری مبتلایان به سرخک را باید از سایرین جدا کنند و تا زمانه بکلی برطرف نشده است از معاشرت با دیگران خودداری کنند.

مخملک مرضی شبیه به سرخه است و مقدمه اش تب سختی است که اغلب با درد کله همراه است سه روز پس از عارض شدن تب کله های سرخ رنگ روی بدن ظاهر میشود این کله با شبیه لکه های پارچه ای محصل است و بدن بسبب آنها را مخملک نامیده اند پس از ظاهرا شدن کله تب رو بسکی میگردد و در روز دهم بجای رفع میشود و در این مدت مخملکها نیز میخشکد و از بدن جدا میشود و میریزد این پوستها که دارای مقداری میکرب مرض است سبب ترش مرض دیگران میگردد. مخملک از سرخه شدیدتر و احتمال خطر در آن بیشتر است و در علاجش لازم است حتماً به پزشک مراجعه و مطابق دستور او رفتار کنند

برای جلوگیری از سرایت مملکت باید کودکان مریض را از وقتی که علائم مرض ظاهر میشود تا مدت چهل روز از کودکان دیگر جدا دارند و مخصوصاً از درو و دبستان منع کنند.

پرنسش - چگونگی بروز سرخه را شرح دهید؟ - فرق سرخه و مملکت چیست؟ - (در پاسخ این پرسش شاگرد باید تمام مسأله قنای را که از درس استنباط میشود بیان کند) برای جلوگیری از سرایت این دو مرض چه باید کرد؟ -

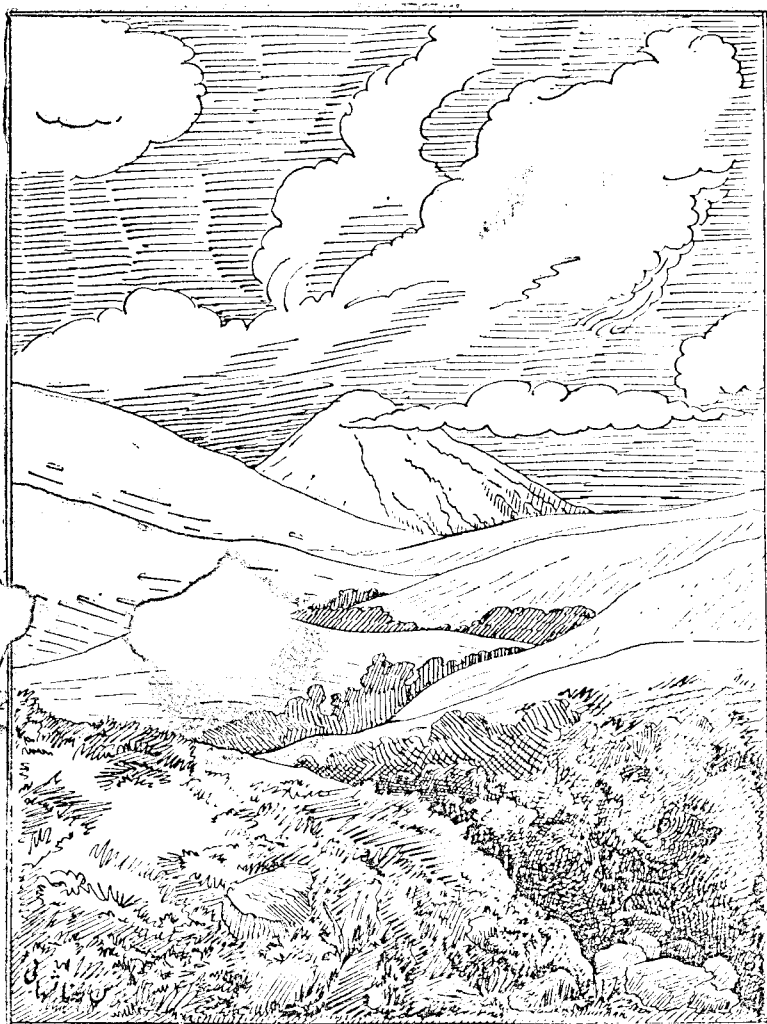
سنگهای آتشفشانی

سنگهای آتشفشانی موادیست که با آتشفشانیهای قدیم توی زمین بیرون آمده و در روی آن قسمی از گرفته اند اینگونه سنگها در بیشتر جاها دیده میشود و دلیل بر آنست که آنجا محل بروز آتشفشانی بوده است.

موادی که از دانه آتشفشان بیرون میآید دو نوع است اول خاکستر و سنگهای کوچک و بزرگ که بهوا میجند و در اطراف کوه میریزند و گاه چندین فرسنگ راه را میگیرند دوم مواد که اخه که چون نرآب سر از زیر پس پیمودن مسافتی سرد و سخت میشوند.

از مواد خروجی یا آتشفشانی سنگهای درست میشود که در رنگ و شکل و بعضی صفاتی

دیگر با هم فسق دارند.



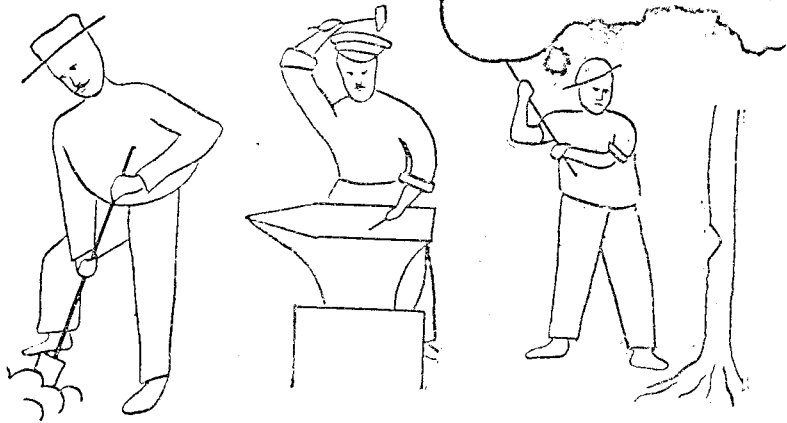
قلعه دماوند

از جمله سنگ خار است که خاکستری رنگ و دیر شکن است و درختان

بنام دوستونها و سنگفرش کوچه و خیابانها بکار برده میشود
و دیگر سنگ ساق است که سرخ یا سبز رنگ و بسیار محکم و بادوام میباشد
و آن را در عمارات زیبا و باشکوه بکار میبرند .
پاره‌ها از سنگهای خردی شکل نامنظم و رنگ سیاه یا سبز بسیار تیره دارند و سنگپا
یکی از آنهاست که بواسطه سوراخهای ریزه که دارد و یک وزن لیکن بسیار
سخت و دیر شکن است

نقاشی

دو برابر درازا و پهنای سر مشق با نعلی لیز کرده برداری نمید



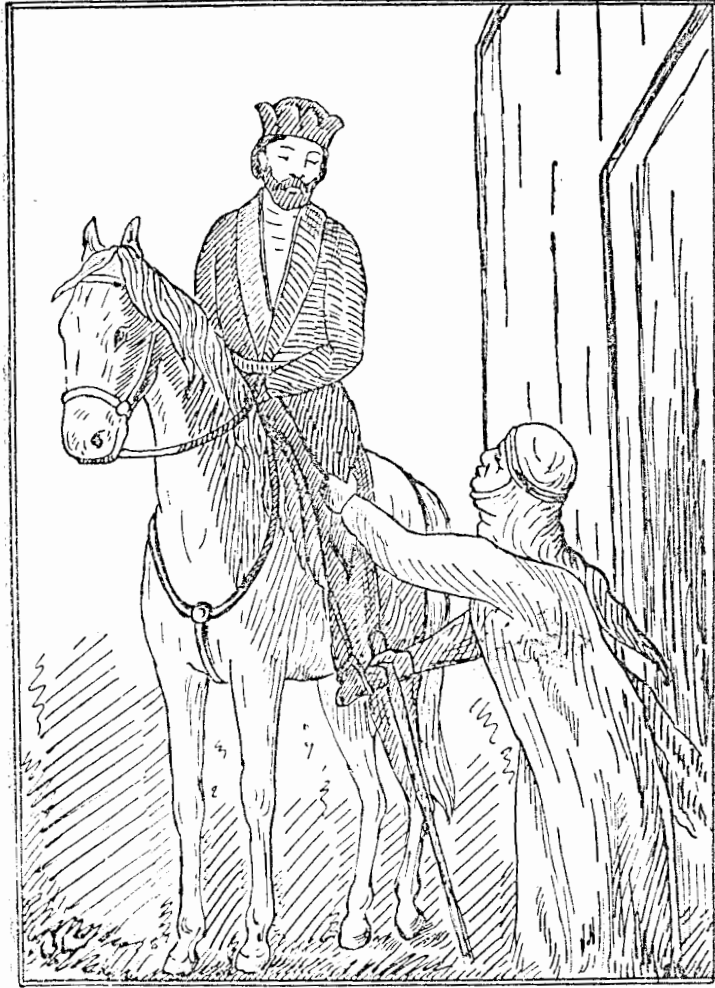
پیرزن و سلطان بنجر

شعنه (۱) - قرآ - آرم - گوشت - زبون - رطل (۲) - داورى - احمر - تباہ - نمش

- ۱- پیرزنی راستی در گرفت دست زد و دامن بنجر گرفت
- ۲- گامی ملک آرم تو کم دیدم وز تو همه ساله ستم دیده ام
- ۳- شعنه مست آمد و کوی من زد لکدی چند سواروی من
- ۴- گفت فلان نیم شبای گوشت بر سر کوی تو فلان را کشت
- ۵- خانه من جبت که خونی کجاست ای شه از این پیش زبونی کجاست
- ۶- رطل زنان دخل ولایت برند پیرزان را بجایت برند
- ۷- کوفته شد سینه مجروح من پنج نماز من و از روح من
- ۸- گردنمی داد من ای شریار با تو رود و ز شمار این شمار
- ۹- داورى دادنی نیست وز ستم آزادنی نیست
- ۱۰- از ملکان قوت یاری سکد از تو ببا من که چه خواری سکد
- ۱۱- مال یتیمان شدن کار نیست بگذر کاین عادت احرافیت
- ۱۲- بند دای دعوی شای کنی شاه نئی چونکه تباهی کنی

۱- شعنه - دارونه و شبگرد (۲) رطل = پیانه و رطل زنان یعنی پانکشان شمران -

۱۳- شاه که ترتیب ولایت کند حکم رعیت بر عایت کند



سلطان سخر و سیر زن

۱۴- تا بمهر بر خط فرمان نهند دوستیش در دل در جان نهند

۱۵- عالم را زیر و زبر کرده ای تا توئی آخر چه بسزگر وای

۱۶- شاه بدانی که جفا کم کنی گرد گران ریش تو مرهم کنی

۱۷- رسم ضعیفان بتماننش بود رسم تو باید که نوارنش بود

(انجمن لاسرر نظامی)

۱- پرسش - در این حکایت نام چه شخصی آورده شده است ؟ - چرا پیرزن شکایت سنج برده ؟

۲- سنج چه کاره بوده است ؟ - در چه زمان و در کدام قسمت ایران مصلحت میکرد ؟ - پیرزن شرح حال خود

را چگونه بسنج بیان کرده ؟ - پیرزن سنج را چگونه تهدید کرده ؟ - پیرزن چه کلیفهای برای شاه معین کرده ؟

بنظر شما پیرزن حق داشت شکایت کند یا نه ؟ - چرا ؟ - چه صفت خوبی میتواند باین پیرزن نسبت میدهد ؟

اگر کسی شما را ظلم کند و زور بگوید چه خواهید کرد ؟

۲- مقصود این حکایت چیست ؟ - از چند قسمت تشکیل شده ؟ (هر قسمت از یک یا دو بیت نبویست)

۳- این لغتها و جمله را معنی کنید . کوی - زد و کدی - چرخ - اردوی - من - خونی - بیت ششم -

باتور و دروز شمارین شمار - داوری - داد - اشعار ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ .

۴- این لغتها را معنی کنید و هر کدام را در دو جمله بکار ببرید :

(۱) ستم - ستمگر

(۲) جستن - جستجو - تجسس

(۳) جنایت - جانی

(۴) جراحت - مجروح - جراح

(۵) داد - دادگر - دادگستر

(۶) شاد - شادی

(۷) غم - غمخوار - غمیده

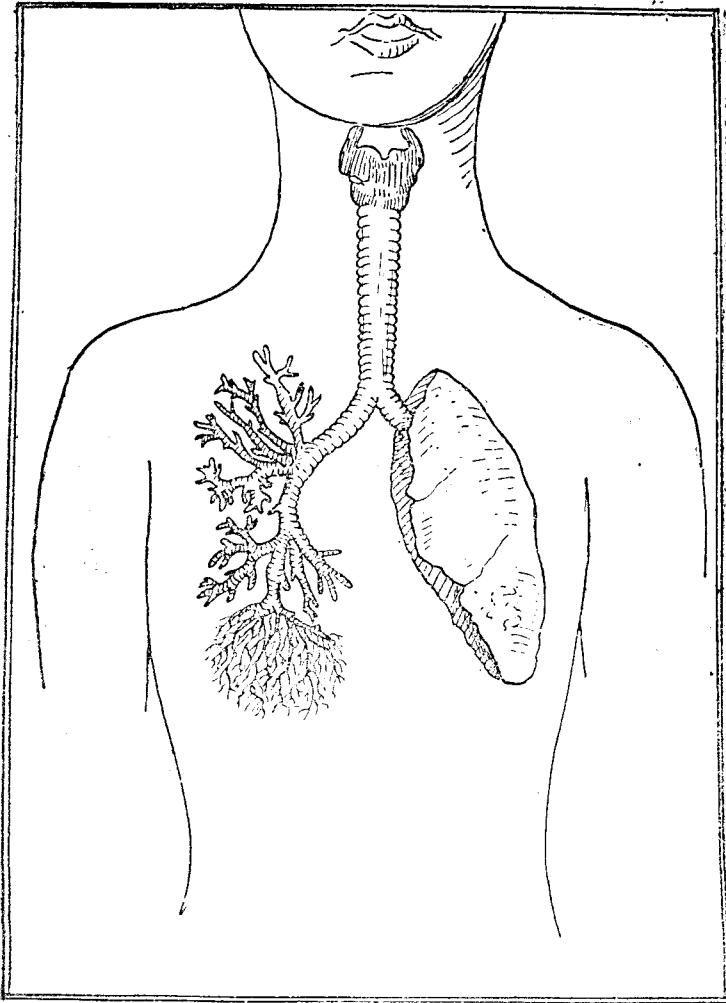
تنفس

زندگی انسان و حیوان بسته به تنفس یعنی فرود بردن هوا در شش و بیرون آوردن آن از شش است

انسان سالم در هر دقیقه تقریباً پانزده مرتبه نفس میکشد هنگام فرود بردن هوا دنده با باز و بسته شدن قفسه سینه فرو می افتد و هوا وارد ریه ها می شود و هنگام بر آوردن سینه دنده ها بحال اول بر می گردند و هوا از شش ها خارج می شود و دستگاه دم زدن مشقت برد و سوراخ بینی و خرخره و شش ها خرخره لوله ای است کوتاه که از حلقه های چند درست شده است قیمت بالای این لوله را گلوگاه میگویند.

گلوگاه یا خنجره بواسطه سوراخی بحلق راه دارد هنگام فرود بردن غذا در ریه ها سرپوش مانند رومی سوراخ گلوگاه را میگیرد تا غذا در آن داخل نشود

در حفره چهارتارنازک قرار دارد که بواسطه برخورد با هوایی که از ششها بر می آید



دستگاه تنفس

میاید تولید صدای میکند.

در خضره دو شاخه می شود و هر یک از آنها یکی از ششها می رود و در آنجا باز شاخه ها
میگردد و هر یک از این شاخه ها باز شاخه های کوچکتر منقسم و بر قسمت بکلیه بسیار
کوچک می رسد که از اجابش میگویند .

ششها در دو طرف سینۀ جای دارند و روی آن در پرده نازک پوشیده است .
همگام تنفس هوا از سوراخهای بینی و گلوگاه و خضره و شاخه های آن میگذرد
و وارد جابها می شود و در آنجا هوا اکسیژن خود را بخونی که نزدیک جابها
رسیده است میدهد و در عوض گاز کربن و بخار آب از خون میگیرد و دوباره
از راه گلوگاه به بدن میآید خون همیکنه اکسیژن را گرفت رنگش تغییر میابد
مسخ میشود و در تمام بدن گردش میکند تا برگانهای بسیار باریک و نازک که
آنها را رگهای موین می نامند می رسد در رگهای موین خون با گاز کربن ترکیب
و تیره رنگ میگردد .

مثل

از داستانهای پهلوانی سویس

در قرن هفتم هجری خانواده سلطنتی اتریش از جانب خود پیگاران را برای ادای
امور نواحی سویس میفرستاد پیگاران بزور امپراطور بمال مردم دست میزدند

امیکردند و بهانه های ناچیز آنها را برندان میافکندند عاقبت مردم از ظلم
 بجان آمدند و در صد و چارده افتادند سه تن از محثمان در نقطه ای انجمن شدند
 و از ظلم کارگران شکایت کردند و سرانجام موافقت نمودند که هر یک
 بکان خویش بازگردند و در مدت دو هفته چند تن مردان دلاور و جنگ آزموده
 فراهم آمدند و روزی معین در بمان محل حاضر شوند در تاریخ مذکور هر یک با ده کس
 از سربازان بودند و گاه آمدند این باری و سه تن بمقسم شدند که تارفع شتم کنند
 و کشور خویش را از وجود پیکاران اسپه اطور پاک سازند آرام نشینند در
 پایان کار قرار بر این شد که در نخستین روز عید میلاد مسیح در ساعتی معین
 بقلعه پیکاران حمله آرند و آنها را از کشور برانند از جمله کسانیکه در این انجمن حضور
 داشتند جوانی بود کمان کش، شمشیر زن، پیل زور و موسوم به «تیل» آواز فر
 مردانگی و دلاوری او در سراسر کشور سویش پیچیده و هر کس داستانهای شگفت
 انگیز از مهارت او در تیراندازی و شمشیر بازی شنیده بود بهینکه یاران متفرق
 گشتند تیل هم به ای دیدار زن و دو سپر کوچک خویش بشهر بازگشت.

در همین موقع پیکار شهر آکشف فرمان داده بود که در میدان عمومی تیری نصب
 نمایند و کلابی بر نوک آن بگذارند و نذاکند که هر کس از میدان بگذرد باید کلاب

احترام و تعظیم کند و بر آنکه از فرمان پیر پچی نباید محکوم بمرگ یا حبس خواهد
شد مردم شهر راه خود را تغییر دادند تا مجبور نشوند کلاه بی را پرستش کنند چون
پیکار خیر یافت فرمود تا ندانند که رعایا دست کم روزی یکبار با جبار باید
بمیدان بروند و پیرستش و احترام کلاه مشغول گردند مردم از این فرمان
بجاستخت رنجیده و در پی چاره برآمدند حاجت مصیبت چنان دیدند که از کشتن
شهرتفاضا کنند نزدیک تیر بایستند تا ادای مراسم احترام نسبت با باشند
اتفاقا در یکی از همین روزها تیل دست پسر کوچک خویش را گرفت و تفرج کنان
بطرف شهر آلت رفت که چندان مسافتی از شهر او نداشت حرکت کرد و بیچاره بخبر
همینکه بمیدان شهر وارد شد و خواست بجانبی دیگر رود نوکران پیکار او را
بازداشتند و کشان کشان بجانب محبس بردند و هر قدر التماس کرد و بویل
ببخشای خود آورد و باو اعتنا نکردند ناگاه و کسلر پیکار امپراطور خود سواره
جلو و گرونی بدنبال او میان جمعیت میدان رسید تیل خواست از بی
نقصبری خویش او را آگاه سازد کسلر بنحانش کوشش نداد اما چون بارها
داستان مهارت او را در تیر اندازی و پهلوانی شنیده بود خواست بچشم
خویش ببیند تیل را نزد خود طلبید و گفت خلاص تو یک شرط دار و آن آنست

میسی برضه قهرت قرار دی و بایک تیر از صد و پنجاه قدمی آن را برنی اگر
تیرت خطا نرفت مرخص خواهی شد و گرنه جاییت در زندان خواهد بود از شنیدن
این پیشنهاد لرزه بر اندام تل افتاد و متحیر ماند که در جواب او چه باید کرد و چه
باید گفت پسر اصرار کرد که شش طپکار را بپذیرد و خود زود بدخستی که صد
پنجاه قدم فاصله داشت بانتظار بهر نمائی پدرت گیس زد پهلوان بحکم اجبار لرز
لرزان دو تیر از ترکش بیرون آورد یکی را با چاکلی زیر بغل پنهان کرد و
دیگری را بر زه کمان گذاشت از آشفتگی خاطر دست او سخت سست شده
بود تیر از دستش بیفتاد و خم شد و آنرا از زمین برداشت و با نه بر زه پنهان
کمان کشید و بآنی تیر را از سبب گذرانید فریاد شادی از تماشا میان برخاست
پسر سبب تیر خورد و در دست گرفت و شادی کنان بجانب پدر روان شد
همیشه تل خواست برو و کسله باز او را پیش خواند و گفت قرار بر این بود که سبب
را بایک تیر برنی چرا از ترکش دو تیر بیرون آوردی تل بی درنگ گفت
دو تیر بر آوردم که اگر تیر اول خطا رفت تیر دوم را مستقیم ذر قلب تو جای
دوم کسله از بی پروائی او بمحسم برآمد اما بنا بر قوی که داده بود نیت نیست
بکشد و نیت است پیش مردم میان شکنی معروف شود فرمود تا دستهای پهلوان

«ابر پشت ببنند و در قایتی بنشانند و بزنی که در وسط دریاچه مجاور شهر بود
 میزد از مذکسلر خود با چند تن از سحران در همان قایتی نشست هنوز سحر
 ترفه بودند که طوفان برخاست و دریاچه آشفته شد امواج بر اطراف قایت
 طغیان می سخت میزد قایت را مان از مجاهده بازماند نزدیک بود قایت غرق
 شود چون از چالاک و زبردستی قایت تل در قایت را نی آگاه بودند با جازو گسلر
 را از دست او برداشته و پارو را بدست او سپردند تا سالم بساحل برسان
 تل قایت را بجانب ساحل برد همینکه نزدیک شد کمان را برداشت و یک
 تیر از قایت بساحل حست و با پاقایت را بوسط آب برگرداند و خود بر پشت
 یوتنه ای بر سر را و گسلر با انتظار نشست دیگر باز حسات بسیار خود را بساحل
 رساند و بر اسب سوار شد و بجانب خانه روان گشت در را و هموار و فکر کرد
 چگونه از تل انتقام بکشد همینکه اسب گسلر بکسی نگاه نزدیک شد تل تیری
 بر قلب او زد گسلر از اسب بر روی زمین در غلطید و جان خود را بباد داد تل
 با شتاب تمام بشهر خویش بازگشت و مرد و مرگ ظالم خود را بر آریا
 آورد و جمله شاد گشتند و مرگ او را عسری تاز و شمر دند.

پیرش - سوبس در که اقمیت او پادواق است ؟ - مجاور چه مکانی است ؟ - ساخته

طبیعی آن چگونه است .

چگونه یعنی چه ؟ - معنی محشم چیست ؟ - مردم سوس چو از دست پیکاران طریش مبتل آمد بودند ؟ -
مختمان برای دفع آن چاه تهریری اندیشیدند ؟ - تل که بود و چه بر سر او آمد ؟ - تل چگونه انتقام
گرفت ؟ -

آیا از ایرانیان کوفی را می شناسید که مانند تل در راه آزادی کوشید و بنا ؟ - چه کسانی ؟ - چه کارها
کرد و اند ؟ - اگر قصه کوفی از آنها میدانید برای همکلاسان خود بگویند -

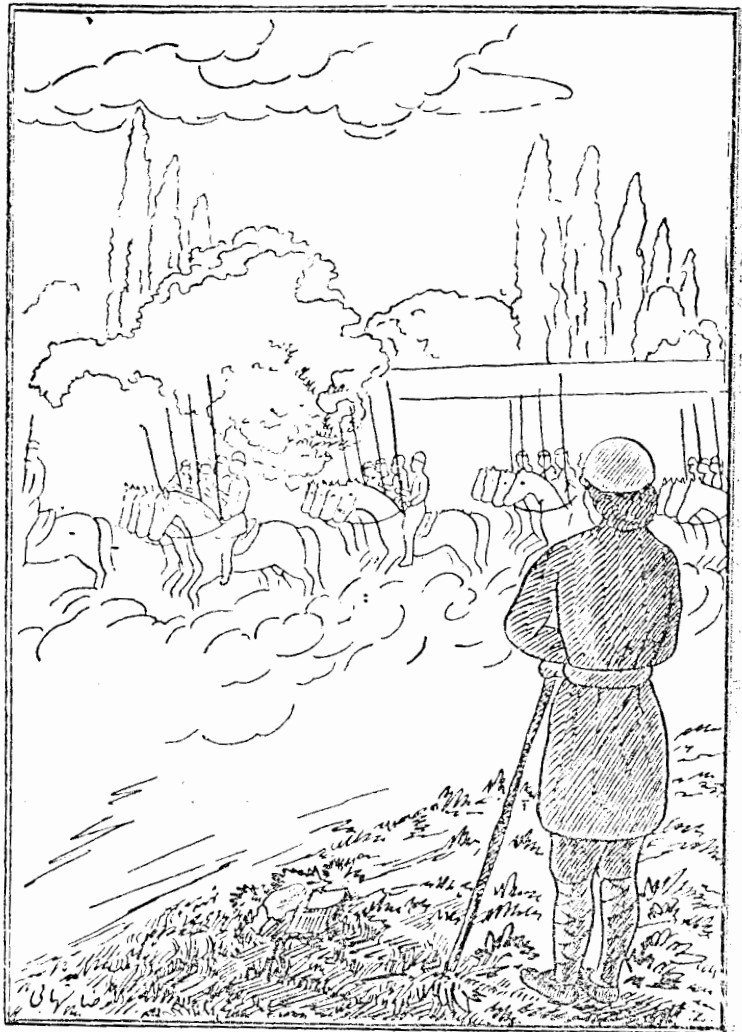
حکایت بالار ایچده قمت متوانید تقسیم کنید ؟ - مطلب بر قمت چیست ؟ - تمام حکایت را مطابق
تقسیم بندی که کرده اید در کلاس برای همکلاسان خود بگویند - حکایت بالار را مطابق تقسیم
که کرده اید بزبان خود از بر بنویسید .

عدالت امیر اسمعیل

از عدالت امیر اسمعیل سامانی آورده اند که در محاربه با عمرو لیث وقتی سپاهیان
وی از کوچ باغهای بخارا عبور میکردند نظر امیر اسمعیل بر شاخ درختی میوه دار
افتاد که از باغی مسهم بر آورده و بردیوار افتاده بود و در دل گفت اگر سواران
من این شاخ میوه را نشکنند بر عمر و غالب خواهیم آمد .

پس یک تن از معتمدان خویش را پیش خواند و آن شاخ را بوی نمود و گفت اینجا

باش تا سواران همه بگذرند و اگر کسی دست بدین شاخ زند ویرا در حال نبرد



سواران آن شخص در آن محل بماند و شکیان همه عبور کردند پس نیز دایم اعیان شد

و گفت سواران همه گذشتند و ز بیم عدالت امیر هیچکس جرئت نکرد بدانشان
بتنگد و یادستی نسبت آن فرابرد

امیر اسمعیل چون این بشنید از اسب فرود آمد و سجد و شکر بگزارد و گفت
امروز یقین کردم که بر عمر و غلبه خواهم یافت و بچنان شد که گفت
پرسش - امیر اسمعیل که بود؟ - در چه زمان سلطنت میکرد؟ - کدام قسمت ایران؟ - چرا اسمعیل
اسمعیل مواعظ بود که کسی از سوارانش دست بر شاخ میوه نزنند؟ - عدالت یعنی چه؟ - فرق آن
نعم چیست؟ - کدام یک بهتر است؟ چرا؟

هوای پاک - تنفس عمیق

هوای جسمی است لطیف و بیرنگ که بگرد زمین از هر سمت احاطه دارد و هوا از در
جار اکسیژن و آرت دست شده و بخار که تنفس آن مایه زندگی انسان
و حیوان میباشد اکسیژن است .

انسان سالم در هر دقیقه شانزده مرتبه نفس میکشد و در هر تنفس مقداری هوا فرو
میبرد و بیرون میدهد و اگر کسی سه دقیقه تنفس نگذارد بپاک میشود
در هر نفس خون در ششها اکسیژن هوا را میگیرد و گاز کربن و بخار آب از او بیرون
روان خارج میکند .

اولین شرط بنداشت آنست که هوای فاسد را از هوای سالم بشناسیم و در
هوای زندگی کنیم که تازه و سالم باشد

کسانی که در جاهای سقف دار و در بسته کار میکنند ضعیف و لاغر و زرد رنگ و
رفته رفته و چار تب و ناخوشیهائی دیگر میشوند اینگونه اشخاص برای حفظ نفس
باید هوای اقامتگاه خود را در رنستان یا تاسان پیوسته تاز کنند

تجربه ثابت شده است که بر کس در هر ساعت مقدار معینی از هوا مصرف
میکند پس اگر دو یا چند تن در محلی کم وسعت که در و پنجره آن بسته باشد بخوابند
هوای آن محل در ظرف دو یا سه ساعت فاسد و مضر میشود و آن اشخاص گرفتار
میرکجه در دسره و گاهی نیز دو چار خنکی میگردند برای دفع این مضرت باید محل
خواب منفذ یار و زنه یا پنجره یا بخارج باز گذارد تا هوای تازه از آن داخل شود و
جای هوای فاسد را بگبیه و

راههای بنداشت تنفس عمیق و طولانی است که انسان را تندرستی نمی بخشد و
غالب ناخوشیهائی معده و علقتهائی عصبانی را بر طرف میکند

اغلب مردم نفسهای کوتاه و پی در پی میکشند و تمام ششهای ایشان از هوا پر
نمیشود و قسمتی از شش که هوا بدان نمیرسد از کار میافتد و رفته رفته بیفایده

و فاسد می‌شود.

و چون شش از کار افتاد خون بد آنگونه که باید صاف نشود و بحال تریگی و فساد بدن دور می‌زند و بدن را مسموم می‌سازد و انسان کلم خونی و زرد رونی و سوزنم و درد های دیگر مبتلا می‌شود.

تنفس عمیق باید از روی غلایمت و بطور منظم انجام یابد و فشار و زحمتی بر ششها وارد نیاد و در این جنبه ورزش ممکن نیست.

پوست بدن انسان حساس را با سوراخ و منفذ کوچک دارد و انسان از راه این منفذ های تنفس می‌کند.

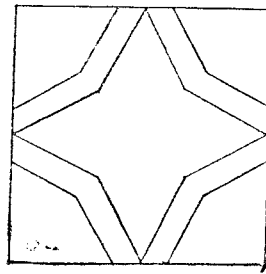
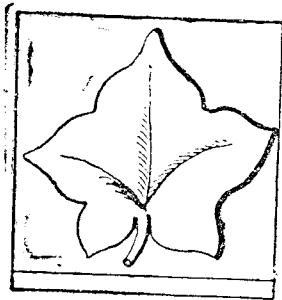
منفذ های پوست بدن بواسطه عرق و چربی و گرد و غبار که بر آن می‌نشیند بسته می‌شوند و از تنفس صحیح باز میمانند انسان باید هر چند روز یک مرتبه بدن خود را با آب پاک و صابون بشوید تا راه منفذ ها گرفته نشده و عمل تنفس مختل نگردد.

هوانه تنها مایه زندگی انسان و حیوان است بلکه گیاهان نیز در رشد و نمو به هوا محتاجند و از راه منافذ کوچک که در برگ است تنفس میکنند بیشتر نباتات در روز نگازند و حواری میگیرند و اکسیژن بیرون میدهند و در شب برعکس اکسیژن میگیرند و

کربن بیرون میدهند پس در شب باید از نشستن و خواندن در زیر درختان
و در جاهائی که نبات بسیار روئیده است پرهیز کنیم زیرا هوای دور
اینگونه جاها پر از گاز کربن و بخار آب میباشد و برای تنفس خوب نیست.

رسم

مطابق شکل های پایین روی کاغذ شطرنجی بکشید.



قاضی و غل

و غل - قاضی - و ولایت^(۱) - بیمارستان^(۲) - سرداب - برایگان - منصب

معزول

در زمان عصند الدوله دلیلی جوانی دو کیسه زیرپیش قاضی رمی بود ولایت
الگذار و خود بسر فرقت خیمتش بطول انجامید . چون پس از چند سال با
آمد نزد قاضی رفت و امانت خویش را خواست قاضی بوی پاسخ نداد
چون اصرار کرد قاضی گفت مگر دیوانه شده امی که چنین دعوی میکنی که
بار دیگر از این سخنان گوئی ترا بیمارستان میفرستم جوان ترسید و نوسید
از پیش قاضی نالان و گریان بیرون رفت یکی از خاندان عصند الدوله او را
دید و از حالش پرسید جوان قصه خویش باز گفت آن شخص ویران خدمت عصند الدوله
برد و گرفتاری او را گفت عصند الدوله باو گفت روزی چند همان این مرد باش
تا ز تر از قاضی بستانم و تو برسانم .

آنگاه کسی را بطلب قاضی فرستاد و او را در خلوت بجنور خواند و با خود بخزان برد
و چندان زروسیم و جواهر بوی بنمود که خیره گشت پس بقاضی گفت میخواهم

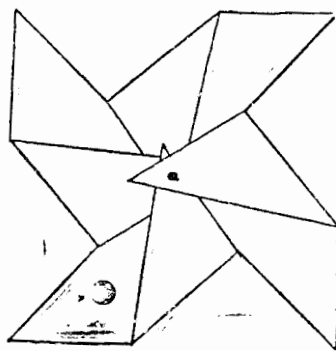
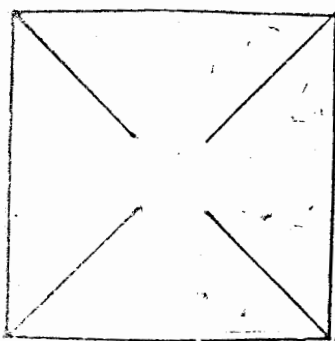
(۱) ولایت = امانت (۲) بیمارستان = محلی است برای پرستاری و درمان دیوانگان

این مال را بتو سپارم که پنهان نگاهداری و سر آن با هیچکس نگوئی و بعد از مرگ من جمله آن اموال را به خستران من دهی چه بترسم پسران من چیزی از مال من بدیشان ندهند اکنون برو در سرای خود سروابی محکم بساز که گنجایش این اموال داشته باشد و چون ساخته شد آنرا بمن بنمای . قاضی قبول کرد و با شغف و مسرت تمام برفت . در راه با خود میانشد که بختم یاری کرد و گنجی بزرگ بدستم افتاد . عضدالدوله علیل است و نزدی خوابد مرد و من این اموال را برای کان خواهم برو چون بخانه رسیدم فریاد معاری خواست و فرمود تا سردابی محکم در سرای وی ساختند و چون ساخته شد امیر آگاهی داد امیر شهبانه بسرای وی رفت و آن سرداب را دید و پسندید و گفت فقط باش که همین دوروزه اموال را بخانه تو خوابم فرستاد .

آنگاه بسرای خود بازگشت و آن جوان را احضار کرد و باو گفت فردا پیش قاضی برو و ز خود را از وی بخواه و بگو که اگر زمراندی شکایت بعضدالدوله میبرم آن چنان کرد قاضی با خود اندیشید که اگر این جوان شکایت میر برد امرد در امانت مر شک و تردید پیدا میکند و اموال خویش را بمن نمی سپرد

آن گنج از دست من بیرون می رود بهتر است که این اندک زر را پس بستم
و در عوض گنجی بستم پس زر آن جوان را بی کم و کاست بوی تسلیم کرد و او
وی معذرت بسیار خواست که نخواست ترا نشا ختم.

جوان زر را برداشت و بید رنگ بخدمت عضدالدوله شافت و حال را
گفت و وزیر نمود عضدالدوله قاضی را احضار کرد و بوی گفت ای قاضی این
جوان را شناسی قاضی که چشمش بر آن جوان و کیسه های زر افتاد دانست که عضد
الدوله تدبیر برای کشف خیانت وی و باز گرفتن امانت جوان بکار برده است ملک
احمد ویش پرید عضدالدوله فرمود عمامه از سرش برگرفتند و از منصب خویش مفروش کردند



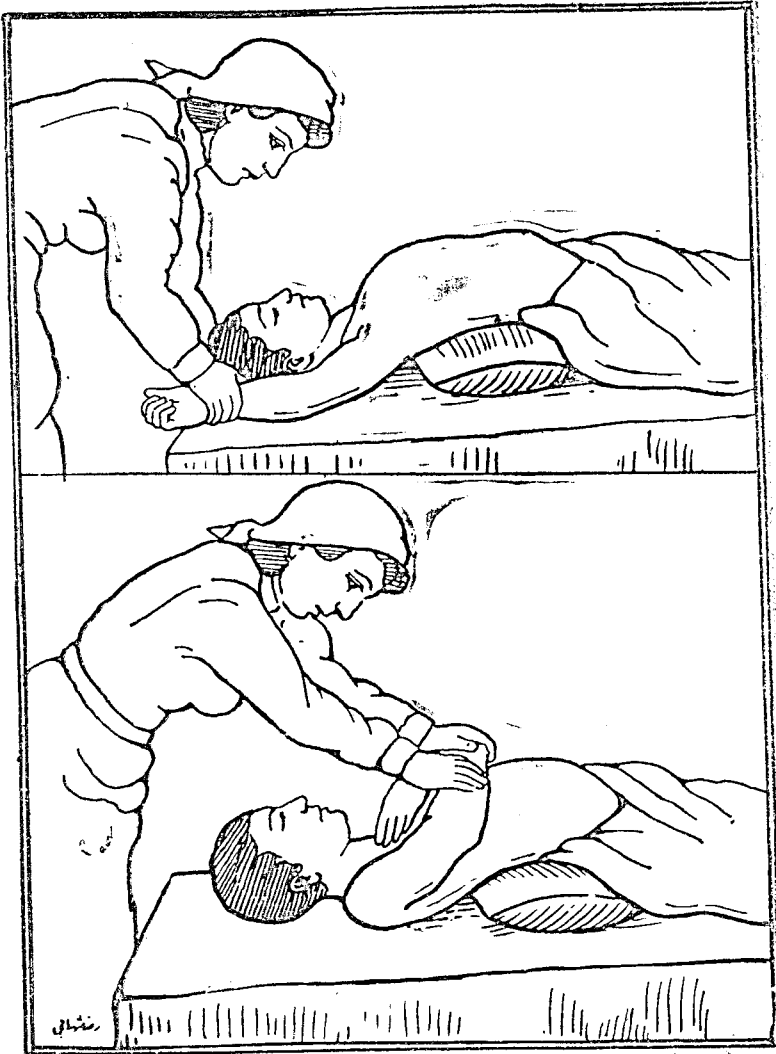
- ۱- پرسش - عهده الدوله در چه زمان و در چه قسمت ایران سلطنت میکرد؟ - حکایت جوان از قاضی
دی جی بود؟ - عهده الدوله بچوان چه دستور داد؟ - و با قاضی چه تدبیر کار برد؟ - آیاتد بیرش خوشتر افتاد؟
- ۲- ابن لغتار اور جمله های گوناگون بکار برید : امانت - ودیعت - پاسخ - تیمارستان - جمله - شکست
تردید - بی کم و کاست - خیانت - معزول - و غل
- ۳- انشاء - مانند بالا حکایتی درست کنید و در آن عواقب خیانت انسان بنویسید .

خفگی

خفگی حالتی است که از توقف در جاهای بسیار گرم یا پر جمعیت و تنفس هوای ناپایم بانسان دست میدهد در حال خفگی نفس قطع میشود و انسان مانند مردی بخت و حرکت میافتد .

بعض مردم در رستمان در اطاقهای کوچک که در و پنجره آن بسته است در مقابل زغال چوب میوزانند و یا نیمه خسته آنرا زیر کرسی میفریزند و هوای اطاق بواسطه آتبخسته شدن باد و دود گاز زغال سموم میشود و بکسانی که در چنین اطاق زندگانی میکنند خفگی دست میدهد در یکنونه مواقع مریض را باید فوراً از اطاق بیرون برد و در هوای آزاد خوابانید و سر و سینه او را برهنه و بند او و کمر او را بپاش آب سرد و سر او را با آب سرد بپاشید و دواهایی که بوی تند

دارد از قبیل نوشادر و سرکه نزدیک بینی او نگاه داشت و شربت آب لیمو



دم زدن مصنوعی

اندر آنکه بخلق او ریخت و هرگاه از این معالجات در مریض آثار بهبود ظاهر

میشود باید فوراً بطیب مراجعه کرد.

اشخاصیکه در آب غرق میشوند و دچار خفگی میگرددند پانچوا از مردم وقتی که غرق
شدند از آب بیرون میآوردند بجان اینک که آب بسیار بجلش فرو رفته است
و در اسیرگون نگاه میدارند تا آبی که در شکم اوست بیرون آید خطر این
عمل برای غریق کمتر از خطر خفگی نیست و اگر شخص سالمی را بدین شکل نگه دارند
بلاک خواهد شد در شکم غریق آب بسیار داخل میشود و نفس نکشیدن
او بواسطه خفگی است نه خوردن آب پس باید او را مانند دیگر مبتلایان
بخفگی معالجه نمود.

بهترین علاج غریق و دیگر خفه شدگان تنفس ساختن و آن چنانست که غریق را
پشت بخوابانند و سر او را بطرف شانه چپ گنج کنند و آنگاه دو بازوی
او را بگیرند و با بستگی تا مقابل سر بالا برند و پائین آورند و این عمل را منظم
هر دقیقه هفده مرتبه تکرار کنند و همچنان ادامه دهند تا غریق شروع
بنفس کشیدن کند.

در وقت غریق عجله نباید کرد چه بسیار دیده شده است که پس از ده ساعت بخت
و تنفس ساختن غریق بنفس و حرکت آمده و از مرگ رانی یافته است

بازی از اطفال که بسیار ضعیف و کم خون میباشند بجال خنکی بدن میآیند
اشخاص بی تجربه و نادان چنین تصور میکنند که طفل مرده است و در دفن
عجله میکنند و گاه طفلی را که باید سالها در دنیا زندگی کند از روی نادانی زنده
بخاک میسپزند در چنین موقع باید بید رنگ بطیب یا قابله مجرب مراجعه کنند
تا او طفل را معاینه کند و زنده و مرده بودن او را تشخیص دهد و اگر زنده است
بعلاج او بپردازد.

خنکی خالتی است بسیار خطرناک و انسان باید خود را از این خطر بزرگ محفوظ
بدارد راه جلوگیری از بروز این حالت آنستکه در زمان هوای اطاق
پی در پی تازه کنند تا از دو دو زغال سنگ و بخار زغال چوب و یا حرارت
بسیار فاسد نشود از خوابیدن زیر کرسی و توقف در حمام بسیار گرم و جاهای
پر جمعیت نیز باید پرسینه کرد و اطفال را باید از رفتن بر لب حوض آب انبأ
و بازی کردن در کنار نهرهای کو و منع نمود

حضرت محمد ص از ولادت تا هجرت

در ارضی - معاش - بت پرست - تعدی - مرتکب - کفالت - میراث - بلند آوازه (۱)
عربستان شبه جزیره ایست در آسیا که مسکن اصلی قبیله های عرب است
در ارضی عربستان اغلب خشک و بی آب و آب جاری آن منحصر است
به نهرهای کوچکی که از بعضی کوهها سرآریز میگرد و در شتزار فرو میرود . در
قدیم بیشتر عربستان مسکن مردمان چادر نشین بود معاش این مردم از تربیت
چهار پایان خاصه شتر و اسب میگذشت و شغل عمدتاً ایشان جنگ و غارت
بود بیشتر این طوایف بت پرست بودند و از تعدی بمال و جان یکدیگر پروا نداشتند
و بآنکه بهانه مرتکب قتل میکشیدند و از چنین سرزمین وحشتناک پیغمبر اسلام
محمد بن عبد الله ص در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول پنجاه و سه سال قبل از هجرت
در مکه بدنیا آمد عبد الله پدر آن حضرت پیش از ولادت آن حضرت وفات یافت
چون محمد ص چهار سالگی رسید مادر او وفات یافت و عبد المطلب که جد او بود
کفالت و نگاهداری فرزند زاده را بر عهده گرفت و چون آثار بزرگی در وی
مشاهده میکرد در محافظت وی کوشش بی اندازه مینمود چون پیغمبر بهشت
شد جدش وفات یافت ابو طالب که عم آن حضرت بود برادر زاده آنجا

(۱) بلند آوازه - مشهور -

خویش برد و حفظ و حمایت اورا عہدہ دار شد چار سال بعد برای تجارت بشام
رفت و آن حضرت را نیز با خود برد .

پیغمبر از پدر مالی میراث نبرد و طفلی بیستم و بی بضاعت بود و کو دکی کو سفند
جد و عم خود را بصحرای سیر و میچرانید ہمکنہ بن جوانی رسید بشرکت مردی
بتجارت مشغول شد و در این وقت نام آن حضرت بحسن اخلاق و نجابت و
راستگویی و امانت بلند آوازہ گردید و اورا محبت امین لقب دادند خدیجہ کہ
زنی دو لقمہ بود و آن حضرت را از طرف خود برای تجارت بشام فرستاد و ہنتر
پس از مراجعت از شام خدیجہ را ترویج نمود

پیغمبر بیشتر اوقات از مردم کنارہ می گرفت و بکوہی کہ نزدیک مکہ است میرفت
و گاہی چندین شبانہ روز در غاری بستہ نمائی بسر میبرد و بعبادت میپرداخت
چون بچل سالگی رسید از جانب خداوند بر سالت مبعوث شد . تا سہ سال
مردم را پنهان باسلام دعوت کرد و نخستین کسی کہ بدان حضرت ایمان آورد آن
زمان خدیجہ و از مردان حلی ابن ابیطالب بود و بعد از ایشان گروہی زن و مرد
داخل اسلام شدند .

پس از سہ سال پیغمبر بامر خداوند دعوت خویش را آشکار کرد و مردم اترکیت

پرستی و ایمان بحدای یگانه خواند . کافران دعوت را نپذیرفتند و او را آتش را
و اذیت و آزار کردند ولی ابوطالب و اکثر بنی هاشم که قوم پیغمبر بودند از او
حمایت میکردند .

«دعوت پیغمبر در قبایل عرب انتشار یافت و روز بروز بر عده مسلمانان افزون
شد بزرگان قریش چندین بار نزد ابوطالب رفتند و با او تکلیف کردند که دست
از حمایت برادرزاده خود بردارد و نپذیرفت .

در سال دهم بعثت حدیجه و پس از وی ابوطالب وفات یافت و پیغمبر تنها ماند
حدی بعد جمعی از اهل مدینه که بزیارت آمده بودند مسلمان شدند و در حمایت
مردم مدینه را باسلام دعوت کردند و اهل مدینه جز نبود همه اسلام
آوردند .

پیغمبر، مسلمانان که را که از کافران در رنج و عذاب بودند فرمود مدینه
بروند تا از شکنجه و آزار در امان باشند و خود نیز بمدینه هجرت
فرمود .

۱- پرسش - مردمان عربستان در قدیم چگونه زندگی میکردند؟ - عادات و اخلاق آنها
چگونه بود؟ - اصل نسب حضرت پیغمبر چیست؟ - در چه سال بی پیغمبری بعثت گردید؟ - مردم با او چگونه

رفار کردند؟ - پیغمبر مسلمانان چه امر فرمود؟ -

۲- ابن نبات را معنی کنید و هر که ام را در دو جگہ کار برید . قبیلہ - ہجرت - یثرب
- بلند آوازہ - اسلام آوردن - مبعوث - بعثت

حضرت محمد (ص) رسول خدا از ہجرت تا وفات

نشر - ہمدستان - پیرامون - نصرت - رحلت

کافران قریش چون از اسلام اہل مدینہ آگاہ شدند و نشر دعوت پیغمبر را دیکھا
عرب دیدند از عاقبت کار ترسیدند و ہمدستان شدند کہ پیغمبر را بقتل برسانند
یکی از شبہاد و رخانہ آن حضرت را گرفتند و منتظر بودند کہ باید ادا شود و قصد خود
را انجام دہند . در آن شب علی (ع) بجای پیغمبر (ص) خوابید و پیغمبر
عمرمانہ از خانہ بیرون رفت و شبانہ با ابوبکر از مکہ خارج گردیدند و روی بندین
نہادند .

ہجرت پیغمبر سیزدہ سال پس از بعثت (۱) بود و سال ہما ہجرت وی ابتدای
تاریخ ہجری است .

پنجمین در آغاز اولین سال هجری وارد مدینه شد پنجمین در مدینه مسجدی بنا کرد و حاکم
خود را متصل بنجد ساخت و بهدایت خلق مشغول شد و کار اسلام بالا گرفت طایفه
عرب از هر جانب بخدمت آنحضرت شافتند و قبول اسلام کردند. در سال دوم
هجرت مسلمانان امور جنگ شتند و بابت پرستان جنگهای بسیار کردند.
در سال نهم هجرت مکه بدست مسلمانان فتح شد و قریش قبول اسلام کردند.
پنجمین از دور و مدینه تا زمان وفات پیش از هفتاد و مرتبه لشکر جنگ مخالفان کشید و
اغلب جنگها علی رع حاضر بود و در نصرت پنجمین شجاعانه نمود. پنجمین در سال دهم
هجرت با گروهی انبوه مکه رفت و حج بگذارد. و در این سفر آداب حج را بسلیمان
آموخت پس از مراجعت به مدینه در اوایل سال یازدهم رحلت نمود
قبر آن حضرت در مدینه طیبه زیارتگاه عموم مسلمانان است

- ۱- پرسش - چه مناسبت کافران قریش خواستند پنجمین را بکشند؟ - پنجمین
- در چه سالی پس از بعثت از مکه به مدینه رفت؟ - بعثت و هجرت را معنی کنید -
- مبدء تاریخ اسلام را از چه زمان حساب میکنیم؟ - اسال چندین سال هجرت است
- پنجمین در مدینه چه کرد؟ - چه وقت مکه بدست مسلمانان فتح شد؟ - وفات پنجمین
- در چه سالی واقع شد؟ -

سنگهای نه نشستی

از آب برف و باران چشمه ها و کوهها پدیدار و از اطراف مرز زیر میکرد و چشمه ها
و جویها بدرج بیکدیگر می پیوندند و تکثیر نهری بزرگ میدهند نهرهای زیر بهم می پیوندند
و از پیوستن آنها رودهای پهن و بزرگ بوجود می آید و رودها بیشتر دریاها و
دریاچه ها میسازند.

آب که از کوه سرازیر میشود سنگهای سخت را که در راه اوست از جای میکند
و با خود میبرد و سنگها بجزایان آب روی هم میغلطند و بشدت بهم میخورند و ساینده
میشوند و هر چه بیشتر بروند ساینده گی آنها بیشتر و حجم آنها کوچکتر میشود و چونکه آب بزرگ
هموار و صاف رسیده سنگها را به بانای فرو نشتن میگذارند اما آنها که بزرگتر و
سنگین ترند زودتر و آنها که کوچکتر و سبکترند دیرتر فرو می نشینند.

ذرات کوچک که از سنگها جدا میشوند ب شکل ماسه و شن در می آیند و با آب مخلوط
میکردند و همچنان به راه آب میروند تا داخل دریاچه و یا دریا شوند و در آن
این ذرات کرم کرم طبقه طبقه روی یکدیگر قرار میگیرند و بواسطه فشار بهم می چسبند
جوش میخورند و ب سنگهای سخت مبدل میشوند مقداری از آنها نیز در مصب رودها

گفتند که در زمان رسوب و در زمان رسوب

همه موادی که بترتیب مذکور بر سطح زمین قرار میگیرند سنگهای تنبستی نامیده میشوند
سنگهای تنبستی در شکل و ترتیب ذرات متفاوت و به طبقه منقسمند؛ سنگهای تنبستی
سنگهای آبی و سنگهای رستی

دخانیات

پیش از آنکه امریکا کشف شود مردم دنیای قدیم از وجود توتون و تنباکو و
طریق کاشتن و بعل آوردن و استعمال آن اطلاعی نداشتند ملاحظان اروپا
این گیاه و تخم را از امریکا بار و پا آوردند و طرز کاشیدن و دورا که بومیان
امریکا آموخته بودند به مردمان اروپا آموختند از آن وقت زراعت توتون
و تنباکو و کاشیدن یکار و چتی و غلیون در دنیای قدیم متداول
و معمول گردید

توتون یا تنباکو ماده سمی دارد بنام نیکوتین که اگر قدری از آن را داخل
بدن کرد بکشد گریه پس از چند لحظه تلف خواهد شد

کسانیکه دخانیات استعمال میکنند نیکوتین را کم کم در بدن وارد و خود را مسموم
میسازند اثر نیکوتین در مزاج بتدریج ظاهر میشود و انسان ابتدا ملتیفت مسموم
شدن خود نمیشود و در صد و علاقه بر نمسآمد و وقتی آنرا جازیه را داد که کما

گذاشته و زهر کشنده تاثیر خود را کرده است

کشیدن توتون و تنباکو عادی مضر و خطرناک است که اغلب مردم خود را
بدان مبتلا میکنند و و تنباکو و توتون در بیشتر قوای بدنی تاثیر و هریک را بنوعی
ضعیف و مختل می سازد بهمارانیره رنگ و زشت و دندانها را فاسد و دندان و



بوته توتون

کلور اکشن و حسن و الله داشته

را ضعیف و چشم را کم نور میکند

آلات تنفس و اعصاب را ناتوان و

شخص را بتنگی سینه و کمی اشتها

و بدی هضم مبتلا می سازد

پس بر همه کس خاصه محصلین و جب

دست که از کشیدن یگانه و قلیا

و غیره پرهیز کنند و کسانی که بغفلت و نادانی خود را با استعمال و خانیات مبتلا

گم کرده اند باید در ترک آن بکوشند تا از زندگی بعبادت و تندرستی کامیاب

و بر خوردار گردند

پیرمیش - و خانیات بچه نمادی گفت میشود - عادت استعمال و خانیات از گنج بزرگ

است؟ - نیکو ترین چیست؟ - و اثر آن که ام است؟ - چرا اشخاصی که بکار و چینی و قدین
میکنند در ابتدا لغت مضرات آن میخوانند؟ - بعضی از ضررهای استعمال در خانیات ایران

اندوه فقیه

قالب - ششما - برک (۱) اندود - روزن - پرویزن - ششام

- ۱- بادوک خویش پیرزنی گفت وقت کا
 - ۲- از بس که بر تو خشم شدم و چشم دختم
 - ۳- ابر آمد و گرفت سر کلبه مرا
 - ۴- جز من که دستم از همه چیز جهان تهیست
 - ۵- بر بست بر پرند و در آشیان خویش
 - ۶- نور از کجا بروزن بچارگان فند
 - ۷- از پنج پاره دو ختن و ختم رفو
 - ۸- دیر و ز خواستم چون کنم کنی
 - ۹- من بس گر سه خفتم و شهاب شام
- کاوخ ز پنبه ریشتم موی شد سفید
کم نور گشت دیده ام و قاتم خمید
بر من گریست زار که فصل شتاید
هر کس که بود برگ زستان خج و خرید
بگریخت بر غرنده در گوشه ای خرید
چون گشت آفتاب جهان تاب ناپدید
خونابه دلم ز سرانگشتها چکید
لرزید بند دستم و چشمم دگر ندید
بوی طعام خانه همسایگان شنید

برک - ساز و نوا - سامان و سر نخام - ورق و جتان - پرویزن - دشتی - پرویزن - آرد و شکر و آرد و نهند

- ۱۰- زانده و دیرگشتن اند و باخیزش
برگه که آبرو دیدم و باران نام طمید
- ۱۱- پرویزت سقف من از بر گشتی
در برف و گل چگونه تواند گس آید
- ۱۲- هنگام صبح در عرض پرده عجبوت
بر بام و سقف ریخته ام تار باغید
(بر این قضای)
- ۱- پرسش - عنوان این حکایت چیست؟ - آیا این عنوان با مطالب حکایت مناسبت دارد؟
می تواند عنوان بهتری انتخاب کنید؟ - علل اندوه پیرزن ایشاید - بنظر شما حق حکایت داشته
باشد؟ چرا؟ - کس پیرزن چه بود؟ - بنظر شما درآمد پیرزن با مخارجش برابری میکرد یا نه؟ چرا؟
اگر بایستد که شما و ارا را بهمانی و کرمک کنید چه میگوید که رحمت داند و ده و تخفیف بیاورد؟ - اگر فقط
پول با و میداد و اگر اذیت و بیکاره میکردید؟ چرا؟
- ۲- لغتها و جمله های نایل معنی کنید:

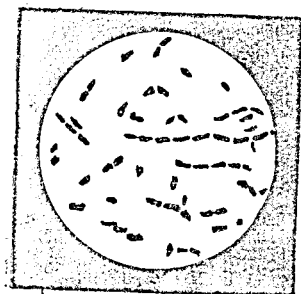
- کاوخ - شعر ۳ - شعر ۵ - برگ (در این درس چه معنی دارد؟) - اندوه
- ۳- انشاء - با توصیف بیچارگی پیرزن فقیر اگر بنا شود که شما و ارا را بهمانی و کرمک کنید
چه میگوید که رحمت داند و ده و تخفیف بیاورد؟

مسل

میکوب مرض سل از راه تنفس و گاهی بواسطه دستک و با ضمه داخل بدن میشود و اگر
مزاج ضعیف باشد در ریه پرورش مییابد و انسان مبتلا بل میکند. علما

این مرض تب و سرفه و ضعف و کم خونی است
غالباً اشخاص ضعیف و کم خون و کسانی که پای بند حفظ صحت و تقویت بدن
و مزاج نیستند باین مرض مبتلا میشوند بهترین راه جلوگیری از شیوع این مرض
آنست که هر کس بوسیله ورزشهای مناسب و بکار بردن دستورات بهداشتی
از قبیل گردش در هوای آزاد و سالم و زندگانی در جاهای آفتاب رو خود را
قوی و نیرومند و از مبتلا شدن برکنار دارند .

تنفس هوای فاسد و استعمال دخانیات و مسکرات و دم زدن در هوای
گرم و غبار دار و زندگانی در جاهای
نمناک و بی آفتاب مزاج را برای
گرفتن سل آماده میازد .



میکروب سل

میکروب سل با اخلاط از سینه ها
مسلول بیرون میآید و چون خدی
در هوا بماند میخشکد و جزو غبار و ذرات
هوا میشود و از راه تنفس وارد پتین
مردمان سالم میگردد و آنرا مبتلا میازد .

برخی از قواعد که در جلوگیری از سرایت مرض سل باید رعایت شود بدین قرار است .

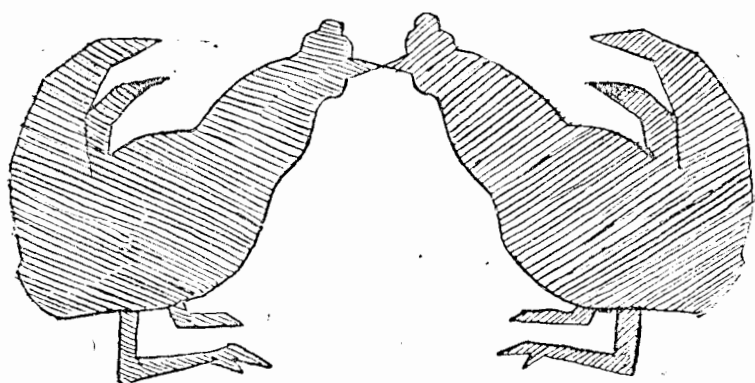
۱- هیچکس آب دهان خود را بر زمین سیندازد اگر چه خود را سالم بپندارد .

۲- اشخاص سالم از استعمال ظرف و لباس مسلول پرهیز کنند

۳- از خوردن گوشت حیوان مسلول پرهیزند و شیر گاوها را پیش از خوردن بجوشانند زیرا ممکن است گاویل داشته باشد و خوردن شیرش انسان را مسلول سازد .

۴- زنانیکه مبتلا بس است از شیر دادن طفل خودداری کند .

۵- ظرف خوراک مسلول جدا و مخصوص خود او باشد و بر روزی جوشانیده شود



برای اشخاص مسلول بهترین راه علاج اینست که بد بکند و با نقاط خوش آب و هوا بروند تا از گردش در آفتاب و تنفس هوای سالم و پاکینه مریشان رفع و یا لا اقل سبک و بی خطر شود.

پرسش - بل چگونه مرضی است؟ - میکرب این مرض از چه راه وارد میشود؟ - علامات مرضی چیست؟ - چه اشخاصی بیشتر مبتلا میشوند؟ - چه باید بکنند تا مبتلانشوند؟ - چه عاداتی مزاج را آلوده میکند؟ - میکرب بل چگونه جزو ذرات هوا و بخار میشود؟ - کشنده میکرب بل چیست؟ - بعضی دستورهای صحیحی را که در جلوگیری از نشر بل لازم است بگویند؟ - بهترین راه علاج برای مسلولین چیست؟ - چرا آب دهان از این نباید انداخت؟ -

سنگهای شنی

سنگهای شنی از دانه های ریز و خشن درست شده اند

سنگهای شنی را بچند علامت میتوان شناخت یکی آنکه اگر سطح آنها را با کار دیاجم دیگر بجزاشند دانه های شنی از آنها جدا میشود و دیگر آنکه تیز آب در آنها اثر نمیکند و دیگر آنکه بزود قلعہ فولادی آتش از آنها جستن میکند و دیگر آنکه ذرات آنها در آب خمیر نمی شود.

سنگهای شنی انواع بسیار دارد و معروف آنها شنی و سنگ آتش زنه و سنگ آتشی

شَن

شَن عبارت از ذرات یادانه های شَن است که در ته آب یا سطح خشکی روی عم قرا گرفته و قسمتی از زمین را پوشانیده است .-

آن شَن که در ته آب جاری دارد ذراتی است که رود یا سیل از زمین جدا کرده و با خود برده است این ذرات است که در ته اوقیانوس و دریا و دریاچه نشسته و سنگهای طبقه طبقه درست کرده است

شَن در مصب رود یعنی در آنجا که رود وارد دریا میشود فرو می نشیند و گاه درینجا پهناء و تکیل میدهد قسمتی از مملکت مصر در زمینی واقع شده که از ته نشتهای نیل بوجود آمده است در حلقه های رودخانه که سرعت جریان آب کم است نیز شَن ته نشین و بسبب پیدایش برآمدگیها میشود .

و اما آن شَن که در سطح خشکی میباشد جایی اصلیش ساحلها و یا ته دریا و دریاچه ها بوده و باد آنها را بسبب خشکی رانده و در بیا بیا بنا و دشته ها گسترده است و یا آنکه پس از خشکیدن دریا همچنان بر جای مانده است

شَن خشک را که بواسطه باد تغییر مکان می دهد ریگ روان می گویند

۱- نام مستعار وزیر ۲- یکسان و برابر ۳- کنارهای دریا

در بعضی از بیابانهای افریقا و عربستان و سوریه تپه های کوچک و بزرگ شن
چون حلقه های زنجیر دیارشته کوه با هم پیوسته اند از این شنزار با بی نهایت
سودیل گذر نمیتوان کرد چه در آنجا خط و اثری که نماینده راه باشد وجود
ندارد.

درین بیابانها سنگام وزش باد های سخت توده های عظیم شن از جای خود
بلند میشوند و مانند موج دریا بجفتش می آیند ذرات شن که بدست و سرعنی عجیب
پیهم میخورند فضا را تسبیح و تار میکنند مسافرین در هر نقطه دوچار این طوفان
بیابانی بشوند در همان نقطه توقف نمایند و برای اینکه از باد و ضربت ذرات
شن آسیب نبینند سر و صورت خود را در لباس می پیچند و بعضی بر زمین
میخوابند و همان حال میمانند تا باد بایستد و طوفان آرام گیرد
په نسان از شن استفاده بسیار میکنند. شن در قالب ریزی و ساروج
سازنی و شیشه گری یکی از مواد اصلی و مهم است بعضی اودات و
ظروف فلزی را هم با شن پاک و صیقلی میکنند.

خناق

یکی از مرضهای سرایت کننده خناق است پس از بروز هر چه زودتر باید پیر
رجوع کنند که بچاره آن پرواز و اگر تاخیر کنند مریض میمیرد.
سبب خناق نوعی میکرب است که در گلو و پنج زبان جای میگيرد و بستر
نمیکنند و بسیار میشود نشان آن پرده سفید رنگی است که در گلو و حلق میزند
و باندک زمان بزرگ میشود تا بجهتیکه راه گلو را میبندد و مریض را خفه میکند

در اء علاج این مرض این است

که مایع مخصوصی از خود میکرب

میگیرند و آن مایع را که ماده

ضد خناق نامیده میشود در لوله

کوچکی از شیشه جای میدهند

و سر آن لوله را میبندند و در

موقع لزوم مقدار معینی از آنرا با

آب دزدک بیدن مریض را میکنند

خناق بیشتر عارض کودکان میشود و اشخاص بزرگ کمترند آن مبتلایان میشوند



بیماری ہم مانند سرخجہ و مٹھک زود بدگیران سرایت میکند۔
 برای جلوگیری از سرایت این مرض باید کودکی را کہ بدن مستحکم است از
 کوکان دیگر دور دارند و پس از بسبب دریافتن حلق و گلوئی اورا سرور
 باداروئی کہ پزشک دستور میدہد بشویند مت پرہیز این مرض کہ مریض
 از دیگران جدا باید داشت چہل روز است و تا چہل روز از ابتدای مرض
 کودک باید از معاشرت با کوکان سالم ممنوع باشد
 پرسش - خاق چہ مرضی است؟ - سیسہ پست؟ - میکرب خاق در کجا جای میگردد و چگونه
 تائید میکند؟ - چہ اشخاصی بیشتر دچار ناخوشی خاق میشوند؟ - برای جلوگیری از سرایت
 آن چہ باید کرد؟ -

علی بن ابیطالبؑ

زہد - فضایل - فضیلت - معرفت -

علی بن ابیطالب پسر عم و داماد و جانشین پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم است پنج سال قبل از ہجرت
 در مکہ تولد یافت از مردان نخستین کسی کہ بہ پیغمبر ایمان آورد و با آن حضرت
 نماز گزار داد و بود۔

علی در ہمہ جا ہمراہ پیغمبر بود و آن حضرت را معاندت میکرد۔ در سال

میر و هم بعثت کفار قریش بر قتل پیغمبر متفق شدند و شبی را برای این کار معلوم کردند و در آن شب پیغمبر از مکّه خارج گردید تا مدینه رود و علی در بستر آن حضرت خوابید کفار ثابداً و از رفتن پیغمبر آگاه نشدند.

حلی قسید از پیغمبر ده سه روز در مکّه ماند و اماناتی که از مردمان نزد پیغمبر بود بصاحبان^ش برگردانید و آنگاه مدینه رفت.

در مدینه بنحمان نصرت پیغمبر میکرد و در جنگهای اسلامی با شجاعی بی نظیر ییجلیکد پیغمبر در سال دوم هجرت دختر خود فاطمه را بعلی داد و او را در وقتیکه بن مسلمانان برادری انداخت برادر خویش خواند و جانشینی خود را نیز با و واگذار کرده.

در سال سی و پنج هجری مردم مدینه با علی بحلف بیعت کردند آن حضرت چنان سال و نه ماه خلافت کرد و در سال چهارم هجری در مسجد کوفه بدست ابن ملجم شهید گردید.

علی از همه مسلمانان عالمتر و شجاعتر و در زهد و عبادت بسایه ای بود که از طاعت بیشتر خارج است پیغمبر در باره علی سخنان بسیار گفته و مسلمانان را بدوستی و اطاعت او امر کرده و آنست و مسلمانان عموماً بنصایلی علی معترفند.

۱- پرسش - حضرت امیرالمؤمنین با پیغمبر چه نسبت است؟ - رفقا او نسبت به پیغمبر چگونه بود؟
 عقیده پیغمبر نسبت با چه بود؟ - فضایل و صفات پسندیده علی اثنایید؟ - مردم مدینه چه وقت با او بیعت کردند؟ -

از وقایع جنگهای علی با اشخاص معروف عرب اگر چیزی میدانید برای همکامان خود بگوئید؟ -

۲- این لغت‌ها را معنی کنید و هر کدام را در دو جمله بکار برید؟

فصرت - معاونت - بستر - طاقت - فضیلت - معترف

سنگ آتش زنه (بقیه نگهائی)

سنگ آتش زنه برنگهای مختلف قهوه‌ای و سبز و زرد و خاکستری دیده می‌شود پیش از اختراع کبریت مردم با این سنگ آتش روشن میکردند و بنابرین که قطعه فولادی لبه دار را بر آن می‌زدند تا آتش از آن جستن کند و در پنبه یا فیتیله که متصل بدان قرار داده بودند افتد و آنرا شعله در سازد و تفنگ‌ها فیتیله‌ای را که سابقاً معمول و متداول بوده است نیز با آتش زنه آتش میدادند انسان قدیم سلاحها و بعضی ظرفهای خود را از سنگ آتش زنه می‌ساخت در این دوره سنگ آتش زنه را آرد میکنند و آنرا در ساختن چینی و لعاب کاشی و اشیای آن بکار می‌برند .

سنگ آسیا

سنگ آسیا سنگی است سخت که جو و گندم و دیگر مواد را با آن نرم میکنند و بهترین اقسام آن سنگی است که دندانها و دندانها و بسیار سخت باشد سنگ آسیا پس از این استعمال صاف میشود و مواد را چنانکه باید نرم نمیکند و سنگ تراشان میتوانند آنرا اصلاح و طحش را بار دیگر دندانها را کنند.

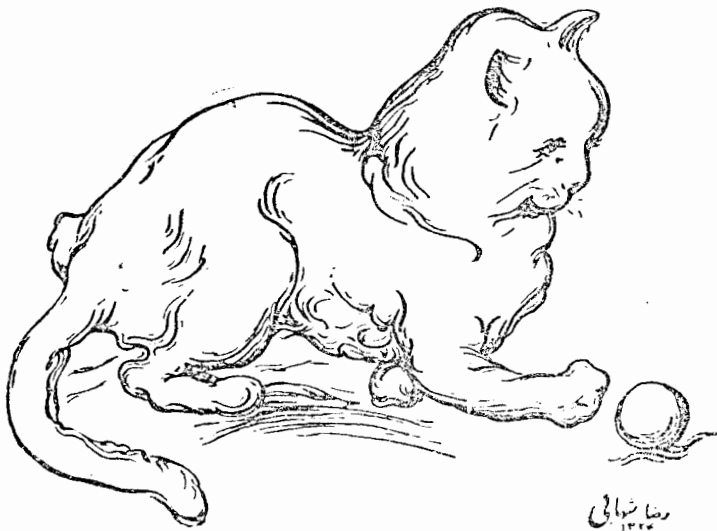
عبادت خدمت

محنت - رواداشتن - نهتن

آورده اند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در زمان خلافت روزها بنجام وادن امور مردم مشغول بود و شبها بعبادت و اطاعت گفتند یا امیرالمؤمنین چرا این همه رنج و محنت بر خود روا میداری نه بروز آسایش داری و نه شب آرامشی فرمود اگر در روز بیا سایم کار رعیت ضایع و اگر در شب بپارم خود در قیامت ضایع میمانم پس روز هم مردم بیازم و شب کار حق میپردازم.

۱- پرسش - امیرالمؤمنین شب روز را چگونه بسر میرود؟ - مردم بفرجاری بعلی که گفتند حضرت چه جواب فرمودند؟ - کار دنیوی برای چیست؟ - عبادت برای چه؟ - چرا خود

نیت که انسان فقط بجای از این دو بهره‌دار؟ - شایسته عبادت میکند تا خدا را از خود
سازید؟ - برای اینکه دینداری پاک باشید باید بکنید؟ -
۲- لغات ذیل را معنی کنید و هر که ام را در یک جمله بکار برید:
عبادت - عبد - عابد - آسایش - آسودگی - آسودن
آرام - آرامش - آرامیدن



سنگهای آهکی

سنگهای آهکی را بجهت علامت میتوان شناخت یکی آنکه با کار و مثال آن
بآسانی خراشید و میشود و خط بر میدارد و دیگر آنکه هرگاه تیزآب بر آن بریزند
میجوشد و بخار کربن از آن خارج میگردد و دیگر آنکه اگر آرزای هوا و حرارت
دهند آهک میشود.

سنگهای آهکی چندین قسم و معروفتر آنها سنگ آهک و سنگ مرمر و سنگ چاق
سنگ آهک را بیشتر بمصرف آهک پزی میسرسانند باین ترتیب که سنگها را در
کوره‌ای سقفی میسوزانند و زیر آن آتش میکنند چنانکه حرارت تمام سنگها بکلی
برسد سنگ پس از آنکه بمقدار کافی گرم شد آهک میشود.

آهک تا از آب و هوا تغییر نیافته است آهک زنده میماند آهک مرده آهکی
است که مدتی نزدیک هوا بماند و رطوبت ببیند آهک زنده را چون آب
بر آن بریزند از هم میپاشد و بخاری گرم از آن بلند میشود و آن پس از سرد
شدن آهک کشته میماند.

آهک یکی از مواد و مصالح بنائی است در صابون پزی و چرم سازی نیز بکار
میدرود و مخار و از مخلوط آهک و خاکستر و شمش و خاک و مواد دیگر ساز و جهت

بعل میاید .

سنگ مرمر برنگهای مختلف یافته میشود . مرمر سفید را در مجسمه سازی و مرمرهای رنگین را در بنائی برای آرایش عمارات بکار میبرند .
سنگ چاپ قسمی از مرمر است که رنگ آن خاکستری است و بر روی آن کتاف چاپ میکنند .

و با

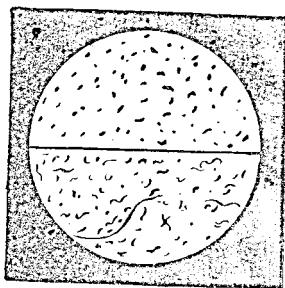
و با مرض عمومی و خطرناک است که اگر از آن جلوگیری نکنند زود انتشار مییابد .
دبسیاری از مردم را هلاک میکند .

میکرب و با ماته میکرب حصه بوسیله آب وارد معد و انسان میشود و اگر معد ضعیف و ناسالم باشد میکرب از راه معد و داخل رود و با میکرب و در آنجا نمو میکند و آنگاه داخل خون میشود و انسان را مسموم میازد .

بیماری و باقی و اسهال بسیار سخت شروع میشود و پس از آن بیمار تب میکند و سخت ضعیف میشود و باندک زمان میمیرد برای انتشار و با کافی است که یک نفر بدان مبتلا شود و پرستارانش لباس یا ظرف خوراکش را که آلوده بمیکرب مرض است در آبی جاری بشویند زیرا میکربهای ظرف و لباس بوسیله آن

آب جاری داخل منازل می‌شوند و در زمانی قلیل زیاد می‌شوند و تمام آب انبارها را آلوده می‌سازند و هر کس از آن آب بخورد مبتلا می‌شود.

عایل دیگر برای انتشار و باکس است که برطرف غذا و بدن شخص و بانی می‌باشند و میکروب و با آلوده می‌شود و میکروب را به همه جا می‌برد و عامل دیگر مردمانی هستند که هنگام بروز و باز شهر خود فرار می‌کنند و میکروب را با خود و نقاط دیگر می‌برند و از اینجا می‌توان بعلت هراس و باز از شهری بشهر دیگر پی برده.



میکروب

هر کس باید هنگام بروز و با قواعد حفظ صحت آبجوی رعایت کند.

قواعد صحیحی که باید در وقت و با رعایت شود از این قرار است
۱- آب را بجوشانند و آنگاه
بصرف آشامیدن بایستد
شورسانند.

۲- غذائی را که خوب پنجه است نخورند و میوه را بیش از خوردن بجوشانند

تآن را روی آتش برشته کند و آنگاه بخورند .

۳- ظروف و البسه مورد استعمال مریض را هر روز در آب بجوشانند .

۴- پیش از غذا دستهارا با صابونی که کشنده میکرب امراض است از قبیل صابون لئوئیمه بشویند .

۵- مدفوعات مریض و بانی را در محلی دور از آبادی و آب و آن دفن کنند و پیش از دفن مقداری آبک روی آن بریزند و ظرفهای دوا و غذای مریض را در آب بجوشانند و لباسهایش را بسوزانند .

۶- از ورود کس با لحاظهای منزل و نشستن او بر آغذیه و ضرر و صورت جلوگیری کنند .

بهترین وسیله برای جلوگیری از شتر مرض اینست که چون در شهری آثار وبا ظاهر شود عموم سکنه بشهر و باکوبی کنند

پرسش - وبا چه مرضی است ؟ - میکرب وبا چگونه وارد بدن میشود چه اثر میکند ؟

بیماری وبا چگونه شروع میشود ؟ - عوامل انتشار وبا چیست ؟ - برای احتراز از وبا چه باید کرد ؟ - دلیل بریک از قواعد صحی را که در وقت وبا باید رعایت

نکته

شیراز

اشتهار - دارالعلم

یکی از شهرهای معروف ایران شیراز است که بخوشی هوا و زیبائی منظر اشتهار
تمام دارد . اطراف این شهر در چهار طرفی با صفا و باغهای دلگشا و
گردشگاههای فصح افزا و کوچههای خوشنما احاطه کرده و از اینجست بر
بسیاری از شهرهای جنوب ایران استیلا دارد . این شهر یک هزار و دویست
ده متر از سطح دریا بلند تر و هوایش خنک و مطبوع است و سردی است در
تابستان گرمی . تا چهل درجه بالای صفر میرسد و در زمستان شب که
سرد تر از روز است از درجه صفر پائین تر میرود .

از نزدیکی این شهر رودخانه میگردد و مهمترین آن رودی است که در زمان
قدیم سد های محکم بر آن بسته اند و از آن جمله سد و پل است که با مراسیم
عقد الله و له و یمنی بر آن بنا کرده اند و بنام بند امیر معروف شده است .
شیراز را دارالعلم لقب داده اند و یکوقت بنا مکفته مورخان صد و هفتاد و سه



در این شهر وجود داشته در این مدرسه با انواع علوم ادبی و دینی و ریاضیات و پزشکی تدریس می‌شده است . یکی از سیاحان عرب که در اوایل سده هشتم بشیر از آمد و است میگوید دین و دنیا در این شهر جمع است و میگوید شهری زیبایی شیراز ندیده ام . سعدی و حافظ که در آسمان ادبیات فارسی دو ستاره درخشانند از این شهر برخاسته و در این شهر جهان را وداع گفته مدفون شده اند .

پرسش - استنباط از آنچه چیست ؟ - در اطراف شهر چه چیزهاست ؟ - روزی که گنجای بند امیر را که بنا کرده ؟ -

والسلام ، بنا ، فرج افرا ، مدفون است

سعدی

سابقه معرفت - قید - خانقاه (۱) - اصناف (صنف) - مصاحبت (۲)

سعدی بزرگترین شاعر و نویسنده ایران در اواخر قرن ششم هجری در شیراز

(۱) خانقاه = جای درویشان ، آقا نگاه درویشان

(۲) مصاحبت = بمصحبتی و دوستی

-۱۱۱۶-

یہ دنیا آمد و رکود کی چٹان کہ خود کوید از پرستیم مان .



میرا باشد از دور وطنان خبر کہ در خدی از سر برستم پدر

سعد بن زنگی اتابک فارس بر پیش همت کاشت و پس از چندی برای تحصیل بغدادش فرستاد.

سعدی قریب سی سال در اطراف جهان گردش کرد و همه جا با علما و دانشمندان مصاحبت و معاشرت نمود.

در حوالی بیت المقدس گروهی از سپاهیان فرنگ اوراد سگیر و اسیر کردند بطرابلس بردند و بکار کل بداشتند تا یکی از رؤسای حلب که بادی سابقه معری داشت اورادید و براحوالش رحم آورد و بده دینارش باز خرید و از قید فرزند آزاد ساخت و او را با خود بحلب برد سعدی پس از چندی از حلب بیرون رفت و باربیر و سیاحت مشغول گردید تا بالاحسنه بوطن اصلی خود شیراز بازگشت.

در سال دوم ورود بشیر از کتاب بوستان بنظم آورد و سال بعد گلستان را تألیف کرد.

سعدی پس از وفات در خانقاه خود که اکنون بیرون شهر شیراز واقع و بعد از موسوم است مدفون گردید.

سعدی در مسافرت و سیاحت لباس درویشان می پوشید و بهر شهر که میرسید با



اصناف مردم آن شهر خاصه علما معاشرت میکرد از هر مسافرت تجربه ای و از هر مصاحبت نکته ای میآموخت .

گلستان و بوستان او نزد ما ایرانیان مطبوع و مطلوب میباشد .
 پرشش - سعدی در چه قرنی زندگی میکرد؟ - در آن زمان چه سلسله ای بر شیراز حکومت داشت که ام پادشاه این سلسله از او حمایت نمود؟ - آیا سعدی بخارج شیراز هم مسافرت کرد؟ - بچه دلیل؟
 که ام کتابهای او پیش از ایرانیان بسیار معروف است؟ - شمار آثباتا بحال خبری خوانده اید؟
 بوستان او بیشتر نوشت یا گلستان؟ -

قحط سالی در دمشق

نخل (۱) - روزن (روزنه) - راغ (۲) - شخ - شگفت - غایت - شفت - نبات -

تریاک (۳) - فقیه (۴) - نیاساید (آسودن) - ریش - نیم (نستم) - درو (۵)

- ۱- چنان قحط سالی شد اندر دمشق که یاران مندراموش کردند عشق
- ۲- چنان آسمان بر زمین شد نخل که لب ترکمزد زرع و نخل
- ۳- بخوشید سرچشمه های قدیم نماز آب جز آب چشمه سیم
- ۴- نبود ی بحسنه آه پیوه زنی اگر بر شدی دودوی از روزنی

(۱) نخل - ارخت غرام (۲) راغ - مرغزار (۳) تریاک = دودای ضد زهر (۴) فقیه = دانای (۵) درو = بخت

- ۵- نه در ران سنبری در باغ شخ
- ۶- در آن حال پیش آدم دوستی
- ۷- و گر چه بکشت قوی حال بود
- ۸- بد و گفتم ای یار پاکیزه خوی
- ۹- بغیر بد بر من که عقلت کجاست
- ۱۰- بنیسی که سختی بغایت رسید
- ۱۱- بد و گفتم آخر ترا باک نیست
- ۱۲- گر از نیستی دیگر شدی بلاک
- ۱۳- نمکه کرد و رنجیده در من خفیه
- ۱۴- که مرد آرد چه بر ساحل است ^{آفتاب} x
- ۱۵- من از بس خوابی نیم نوی زرد
- ۱۶- نخواهد که بزند خرد مندریش
- ۱۷- چه بسیم که درویش مسکین بخورد
- ۱- پرسش - دشت کجاست ؟ - آنرا در روی کر جزو فایان نشان میدی - سبب قطعی است ^(سعدی)
- چو بود ؟ - سعدی از دوست خود چه سوال کرد ؟ - چه جواب شنید ؟ - سعدی چگونه آوار و لاری ؟

۱۱- است سعدی چرا از جوابا و تغییر شد؟

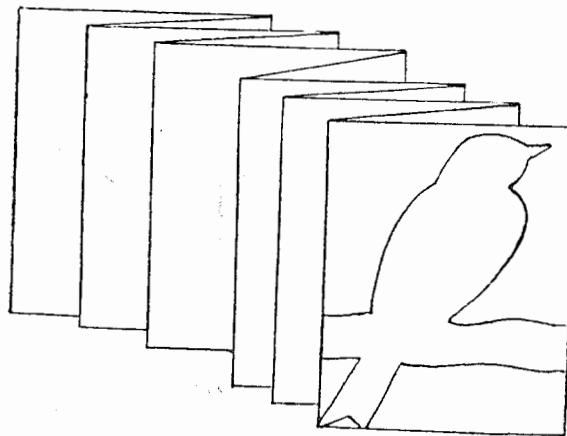
۲- مضمون و آرایه حکایت چیست؟- حکایت را بچند قسمت می‌توانیم تقسیم کنیم؟- قسمتها را بگوئید- مطلب

قسمت بیان کنید- اشعار ۲ و ۳ و ۴ و ۱۵ را معنی کنید.

۳- معنی این کلمات را بگوئید و برگه ام را در جمله ای استعمال کنید.

بغل- بخل- بیوزن- شگفت- جاه- غایت- تریاک- سفيه- غرق- غریب- ریش

۴- انشاء- حکایت را مطابق تقیماقی که کرده اید بصورت مکالمه بنویسید.



گروش خون

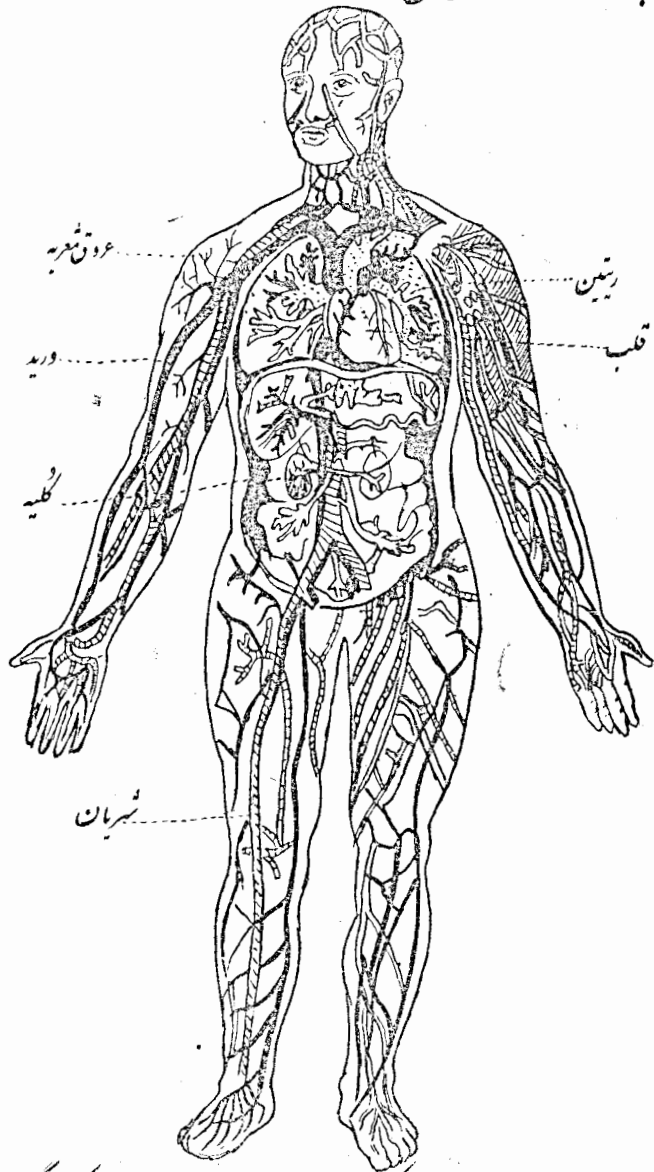
خون مایه‌ی است سرخ رنگ که در هر نقطه از رگهای بدن انسان یافت می‌شود
در هر قطره خون میلیونها ذرات جامد از حدسی شکل شناورند
بدن انسان سالم و معتدل تقریباً چهار کیلوگرم گشش می‌کند و خون دارد
خون توسط قلب در رگهای سرخ و سیاه نازک بدن گروش میکند و
این گروش موافق غذائی را بشام بدن میرساند و چیزهای فاسد و مضر
را میگیرد و میبرد.

قلب و رگهای سرخ و سیاه نازک را دستگاو گروش خون مینامند
قلب عضله‌ایست توخالی و گلابی شکل که در طرف چپ سینه قرار دارد
و توسط قلب پرده‌ایست که آنرا از درازا بدو قسمت راست و چپ تقسیم
میکند.

هر یک از این دو قسمت دو جبر و پائین و بالا دارد که به توسط سوراخی بهم
دارند.

رگهای سرخ و سیاه رگهای هستند که از قلب برآمده و در تمام بدن می‌گردد
باند رگهای نازک رگهای سرخ و سیاه را بهم مربوط میکنند و در تمام بدن

پراکنده میباشند. خون گهای سرخ مواد غذایی و اکسیژن را در ورنگ آن روشن است



همگامی مثل سیاه گهای شود که مواد غذایی و اکسیژن را بدین اود در عوض بخار آب که از بدن گرفته شده

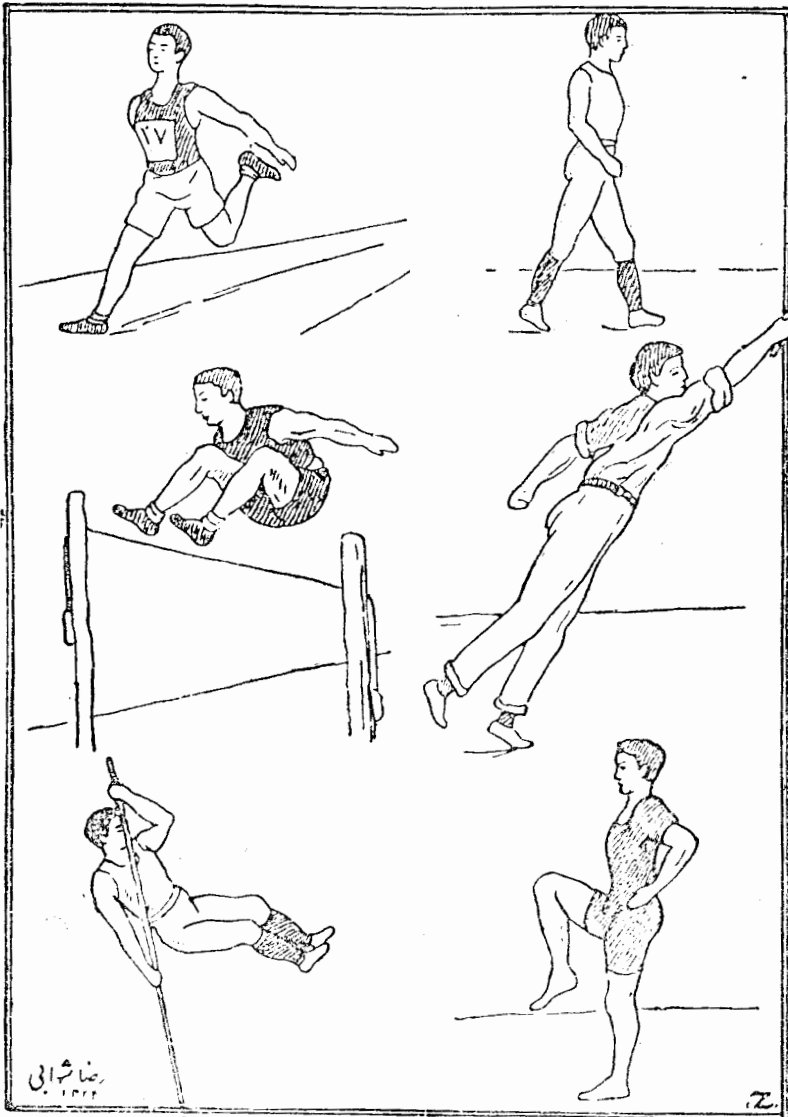
چگونه می‌توان نیرومند شد

میشتر شما مردمانی را که در کوستانها و جنگلهای زندگی می‌کنند دیده و ملتفت شده اید که اغلب تندرست و نیرومند و دارای مایچه‌های برجسته و سینه‌پس و پیش‌آمد و لذت‌آسا این تندرستی و نیرومندی را امیدانید که چیست؟
سبب دو چیز است یکی اینکه در هوای خوب و پاکیزه زندگی می‌کنند و بگرابند تمام روز را بکارهای سخت کشت و رزی و درخت پریدن مشغولند و مایچه‌های ایشان بسبب ورزش و کار قوی و نیرومند می‌شود.

آیا میل دارید که مانند آنها قوی و سالم باشید و استخوانهای محکم و مایچه‌های مفت و سینه‌پس و فراخ داشته باشید؟

اگر میل دارید راهش اینست که هر روز مرتب در هوای آزاد ورزش کنید و بگرابند و گوناگون از قبیل راه رفتن و دویدن و جست و خیز کردن و پریدن و بار برداشتن (۱) تمام مایچه‌های خود را بکار اندازید و بدانید که هر مایچه که کار نکند لاغر و ضعیف می‌ماند.
(۱) برای جسته از آن ظرفی مراقب باشند که بار سنگین بلند نکنند

از ورزش بگامی دست بکشید که قدری خسته شده باشید و در زمان و هوای سرد



بگامی که بدنتان گرم شده باشد.

پس از ورزش نفسهای عمیق بجشد زیر تنفس خون بدین پاک می کند و هر چه عمیق تر باشد تأثیرش بیشتر است در هر نفس کشیدن سینه مانند دم آهنگری بالا پائین می آید بالا آمدن سینه موقعی است که هوای صاف و پاکیزه داخلش میشود و اگر نفس عمیق باشد تمام شش را پر میکند و آمدن سینه موقعی است که هوا از شش ها خارج میشود و کثافت های خون را با خود بیرون میبرد .
در حال ورزش زدن دل سخت تر و تند میشود اگر گوش خود را طرف چپ سینه کسی که دویده است بگذارد بد تند و سختی زدن دل را ملاحظت می شوید .
اینکه حرکت دل بحال عادی برگردد باید پس از هر ورزش قدری استراحت بکنید .

هر مرتبه که دل میزند مقداری خون شریک (شریان) میشود خون در تمام بدن سرعت گردش میکند و دوباره بدل بر میگردد و خون در گردش خود بشام بدن میرساند حرکت خون را از زدن نبض دیگر شریکها میتوان فهمید .

ایمنی و تندرستی را	آدمی شکر کرد و نتواند
در جهان این نعمتی است بزرگ	دانه آکنس که نیاست بداند

اشعار از مسعود سعد سلمان

حافظ

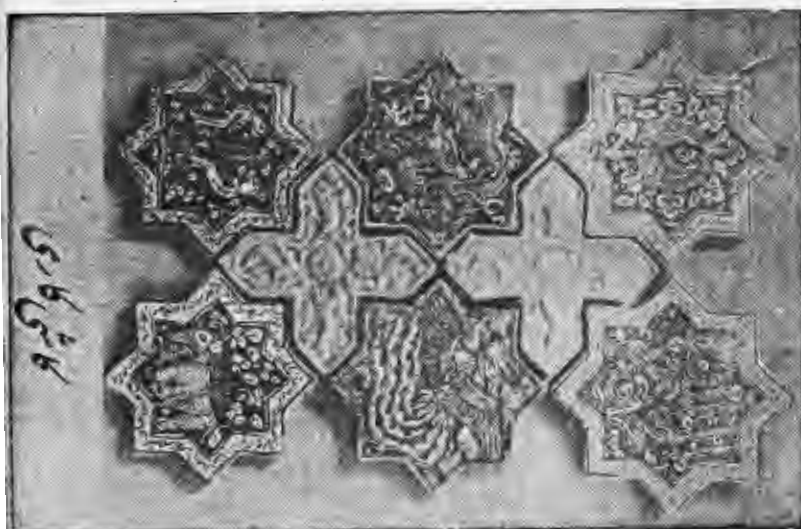
بی‌مال (۱) - زوال (۲) - خوش‌آند (۳) - خضر - زلال - عبیر (۴) - شمال (۵) -

فیض (۶) - روح قدسی (۷) - بحر - منبع

حافظ یکی از مشهورای نامی ایران است و تولد او مانند سعدی در شیراز بود
است اما برخلاف سعدی بمسافرت و سیاحت میل نداشت و از وطن خود
شیراز دل نمیکند.

گویند وقتی یکی از پادشاهان هند بمغنی زروسیم نزد وی فرستاد تا خارج را
سازد و هندوستان رود حافظ بغرم هندوستان از شیراز حرکت کرد و
چون بخلج فارس رسید در کشتی نشست و تا جزیره هرمز رفت از قضا بادی
مخالف وزیدن گرفت و دریا آشفته گردید حافظ چون اینحال دید از سفر پشیمان
شد و بجهانهای از کشتی بساجل بازگشت و غزلی برای شاه فرستاد و خود
بشیراز مراجعت کرد.

۱- بی‌مال - بمانند ۲- زوال - نیستی و نابودی (۳) خوش‌آند - خداوند ایران بی‌آبادی نسازد
(۴) عبیر - نام مادوی خوشبو است - ۵- شمال - نیمه - ۶- فیض - عطا بخش - ۷- روح قدسی - جان



در شیراز وفات یافت و او را در محلی موسوم بجا فتنه بنجان سپردند و اکنون



بیارنگاه مردم آن دیار است.

دیوان اشعار حافظ از معروفترین کتب فارسی است و در ایران کمتر خانه‌ایست
که دیوان مزبور در آن یافت نشود.

مردم بخواندن غزلیات حافظ بسیار مایل و راغبند و حتی گاهی از دیوان او
فال میگیرند و خود را بدین وسیله دلخوش میسازند. حافظ درباره شیراز گفته است

خوشا شیراز و وضع بيمالاش	خداوند آنکه دار از زوایش
ز رکنا باد ما صد لوحش آمد	که عمر خضر می بخشد ز لالش
میان جعفر آباد و مصطفی	عبیر آمینه می آید شمالش
بشیر از آبی و فین روح قدکها	بجوی از مردم صاحب کمالش
که نام قند مصری بر آونجا	که شیرینان ندانند نفعش
چرا حافظ چو میترسیدی از بحر	نگردی شکر ایام حاصلش

و نیز گفته است.

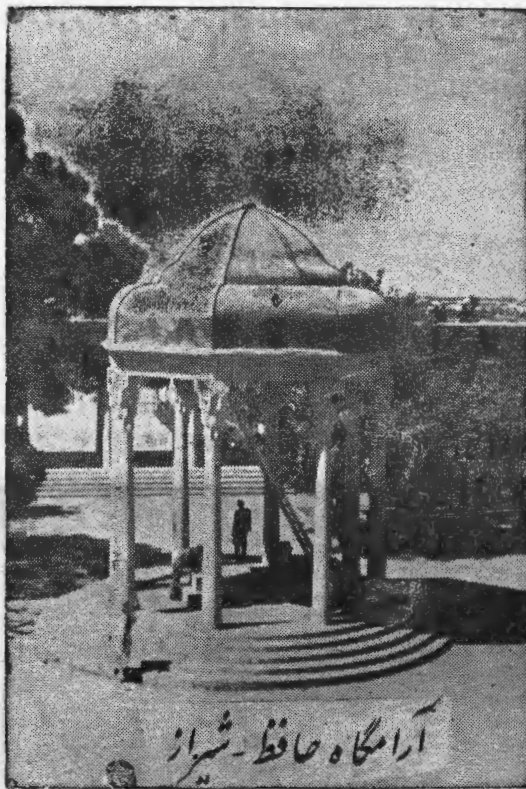
شیراز و آب کنی داین با خوش نسیم	عیش کن که خال رخ هفت کثورت
فرق است از آب خضر که ظلمات جی دارد	تا آب ما که منبش آید اکبر است

(۱) آب رکنا باد منبر معروفی است از انار شیراز که از تنگ «الله اکبر» عبور و صحرای مصلی دیکه

خواجہ حافظ را مشروب میکند.

پرسش - حافظ کدام شیرایران بدیا آمد؟ - غیر از او چه شاعر مشهور دیگری در
 شیراز بدیا آمده؟ - آیا حافظ از شیراز بخراسان سفر کرده؟ - چرا دیوان شاعر
 حافظ را مردم دوست میدارند؟ - آیا بهیچوقت خودش از دیوان او فال گرفته‌اید؟
 هرگز دیده‌اید که دیگری فال بگیرد؟ - مقصود از فال گرفتن چیست؟ - آیا بفال
 عقیده دارید؟ - چرا؟





آرامگاه حافظ - شیراز

سنگهای رستی

سنگهای رستی مرکب از ذرات بسیار نرم میباشند و ذرات آنها در آب خمیر میشوند و خمیر آنرا هرگاه حرارت دهند سفال یا آجر میگردند.

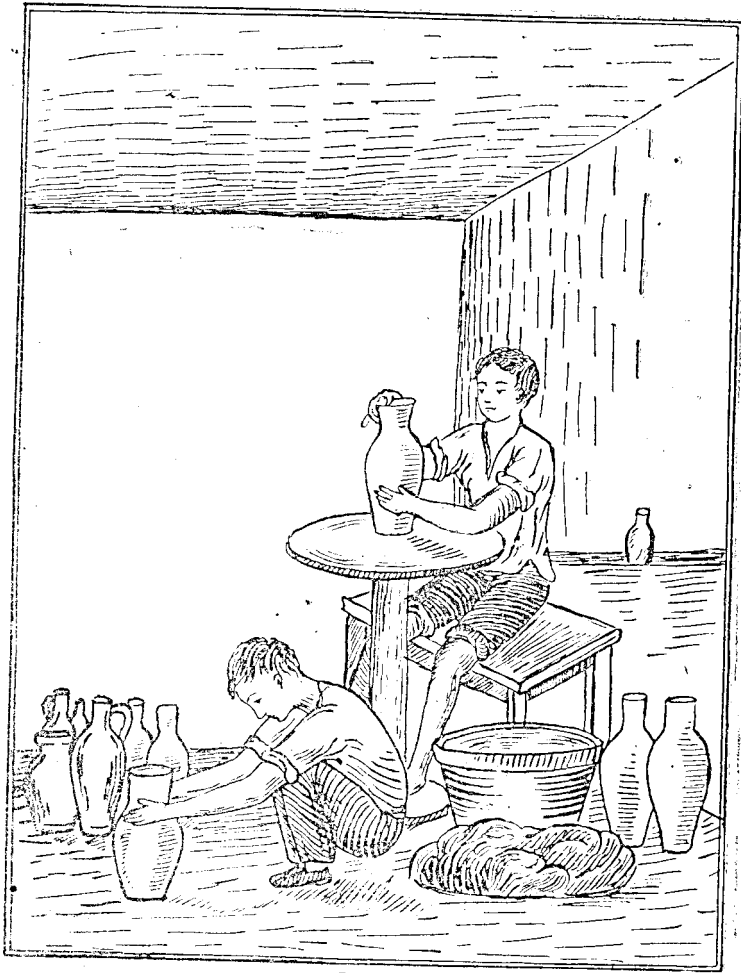
معروفتر سنگهای رستی خاک رست و خاک چینی و خاک بوته و سنگ کوج است.

خاک رست خاکی است زرد یا سرخ رنگ که در بنای عمارات و آجرپزی و کوزهگری بکار میرود در بیشتر جاهای ایران مخصوصاً در جنوب خاک رست بسیار است کوره های آجرپزی را معمولاً در محلی میسازند که بخاک رست نزدیک باشد.

خاک چینی خاکی است لطیف که ظروف چینی از آن ساخته میشود. خاک بوته بیش از دیگر خاکها تاب حرارت آتش دارد و بدینجهت بوته زگرگی و امثال آنرا از این خاک میسازند.

سنگ لوح نوعی از گل کوزهگری است که در معدن بحرارت طبیعی پخته میشود این سنگ آبی یا ارغوانی رنگست و آسان ورقه ورقه میشود و در این سنگ تاثیر نمیکند و بدینجهت است که بعضی اروپائیان بام خانه های خود را با آن فرشته

میکنند از سنگ لوح میزد و شتاب و سینی و امثال آن نیز میسازند و آن را



ساختن حوض آب نیز بمصرف میسازند صفحات کوچک این سنگ را سابقاً در ایران

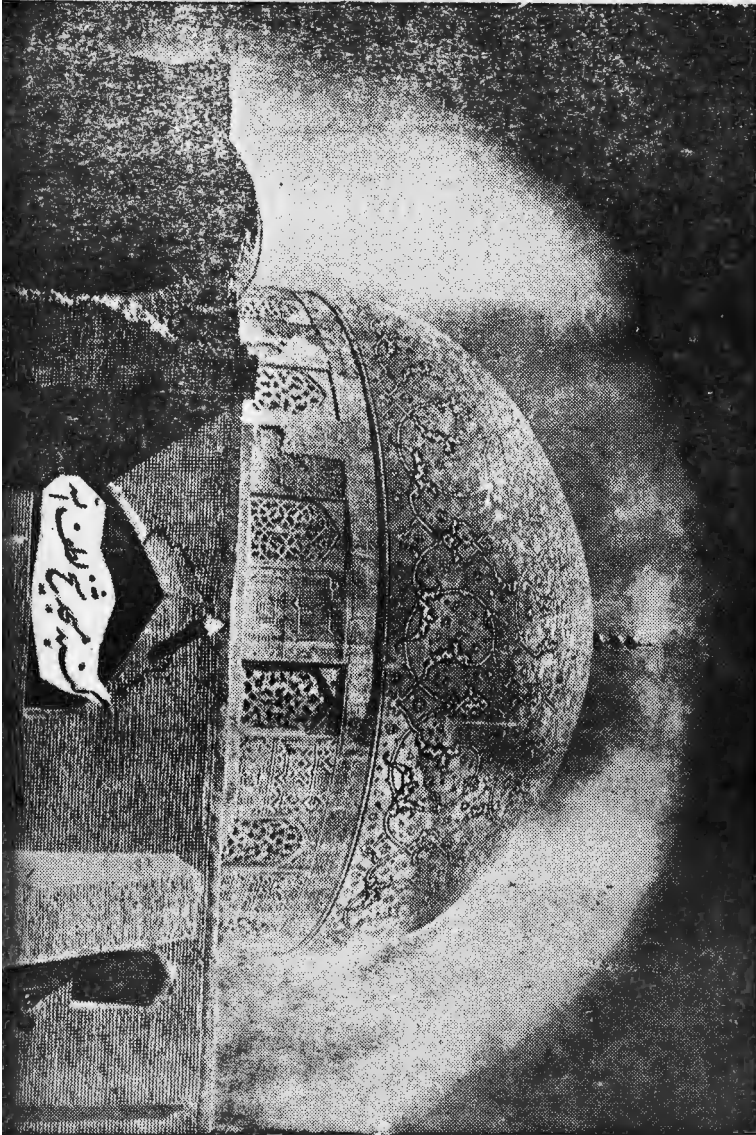
بجای لوح مشق و تخته حساب بکار میبردند.
خاک سرخ که معدن قشم آن در جزیره قشم میباشد نوعی از خاک رست است که آن
بسیار دارد و بدینجهت سرخ رنگ شده است با این خاک آهن را رنگ میکنند
تا از رنگ محفوظ بماند.

اصفهان

وفور - مزایا - بارو - آراستگی - شرکت - شهرت - شایکار - معماری - مهندسی

لطف صنعت - صادرات

اصفهان از شهرهای نامی و تاریخی ایران با عتدال هوا و وفور نعمت و دیگر مزایای
طبیعی معروف است. این شهر در عصر اسلامی در زمان پادشاهان آل بویه^{تمدنی} با
ورونقی بسزایافت و رکن الدوله دیلمی آنرا مقصد حکمرانی ساخت و گرد آن
بارونی کشید. در زمان سلجوقیان هم مدتی پایتخت بود و پادشاهان سلجوقی در
آبادی و تزیین آن کوشش داشتند اما کمال ترقی و آبادی و آراستگی و شهرت
این شهر در زمان صفویه بوده است. شاه عباس صفوی این شهر را پایتخت^{خاست} ساخت



و در آباد ساختن و آراستن آن بیتی شایسته بکار برد و عظمت و شوکت و شهرت
 این شهر در زمان این شهریار و جانشینانش بجای رسید که آفراینه جهان خوانند
 و سیاحان فیهنگی پاریس مشرق زمینش نامیدند در این شهر سبعی و توجیه پادشاه
 صفوی باغها و مسجد و مدرسه با و دیگر بناهای عالی باشکوه مانند هشت بشت
 نقش جهان - هفت بست - مسجد شاه - مسجد شیخ لطف الله - مدرسه چهارباغ
 عالی قاپو - چهل ستون و غیره ساخته شد و بهر یک از این بناها در حد خود یکی از شاهکارهای
 معماری و مهندسی و لطف صنعت و هنرمندی ایرانی بشمار میرود.

مردم اصفهان به هنرمندی و صنعتگری معروفند و در نساجی و فلزکاری و
 قلابدوزی و خاتم سازی و کاشی پزی (۱) کمال مهارت دارند و زری طلسم
 و حیت و فلکار اصفهان بخوبی و زیبائی ممتاز و از صادرات مهم این شهر است
 در سالهای اخیر هم کارخانه های جدید با فنذگی و ریسندگی در ایجاد اثر شده
 و اصفهان امروز یکی از مراکز مهم صنعتی ایران است.

(۱) راجع بهر یک از این صنایع توضیح تفصیلی آمده است.

پیشہ ور اصفہان

ملک - پیشہ ور - سرمہ (۱) - بکبیا (۲)

امی بہر سرمہ چشم جهان	پیشہ ور باہر اصفہان
چشم جهان مست تاشای تست	ملک پر از صفت نیابی تست
تیجہ و حجبہ و بازار چہ	خیر و پر از پر دو کن و پار چہ
بیش ز جنس و گران میخرند	جنس ترا حلق بجان میخرند
واع دل تافہ ششتریت	بافہ های تو کہ نامش زیت
صافرا از برگ گل اطلسی	اطلس گلدار تو باشد بسی
شاد ز زیبائی نقاشیت	بر در و دیوار جهان کاشیت
خاک و حی سیم سانی بہا	چیت بہ گیتی بہر این بکبیا

(۱) - سرمہ = سود و سنگی است سیاہ کہ در چشم کنند (۲) بکبیا = کویند کسیری است کہ من اظلا کند - مکر و حیلہ

حرکت ایل (در جستجوی مرتع)

بزرگ را مدن - سردا دن (حیوان) - پایاب (۱) - طپانچه - منعم -
 ایل قبیله و طایفه ای را گویند که در چادر بازندگی میکنند و آزار بر زندگی در شهر و
 آبادی گلین ترجیح میدهند شغل مهم ایلها گله داری و تربیت گوسفند و گاو و
 اسب و دیگر حیوانات ایل است و بدین سبب بخرد محلی که علف حیوانات ایل
 باشد اقامت نمیکند و وقتیکه علف یک محل را چریدند بجای دیگر که مرتعایش
 بنزد و بر علف است میروند و حرکتشان در این موقع دیدنی و تماشائی است
 یکی از ایلهای معتبر و پر جمعیت ایران ایل نختیاری است که سرزمین حاصلش
 کوهستان جنوب اصفهان است در او اعطای پائیز نواحی در فلول و شوشتر که در زمان
 هوش گرم و آراختیش بنزد و خرم است میروند .
 در وقت حرکت چادرهای خود را میخوابانند و جمع میکنند لیکن سبب نگیس
 بودن در همان محل میگذرانند و تنها اسباب لوازم زندگی را که خیلی مورد احتیاج
 است با خود میبرند .

(۱) محلی از رودخانه که عقی آب کم است از آن عبور میتوان کرد -

روز حرکت بامدادان پیش از سر زدن آفتاب از خواب بر میخیزند و لوازم زندگی را از فرش و ظرف و کیسه های گندم و برنج و مشک آب و گهوارة اطفال و مانند آن بر استر بار میکنند بچه های شیرخواره را با گهوارة بر پشت استر و مادری بی بیضاعت بدون گهوارة بر پشت خود می بندند . دخترهای سه چهار ساله و برة و بزغاله را را هم که راه بسیار نمیتوانند بروند بر استر یا گاو یا حیوان دیگر حمل میکنند . از مردان و زنانی آنها که اسب یا استر یا الاغ دارند سواره و آنها که ندارند پیاده بر راه میافتند و پیادگان زودتر و بیشتر از سوارگان حرکت میکنند . رؤسا و بزرگان قبیلہ با جبهه های بلند و کلاههای مندر حایک تفتنگ بدوش انداخته و طپا بکوبند بکمر آویخته اند بر اسبهای عربی خوش بکل سوار میشوند و آهسته آهسته میرانند . زنانی آنحضرت با جبهه های ابریشمین و جلیقه های قرمز و کلاههای ارغوانی سوار اسبهای بی افسار میشوند و بی ترس و بیم در راههای سخت مرکب میرانند و گاهی همچنانکه بر اسب نشسته اند با یک دست بهم بچه خود را نگاه میدارند گاهی بهم پیرزنی اسب سوار که چیزی در دست دارد و پشت سرشان اسب میراند و چتر را بالای سر آنها نگاه میدارد . در میان اسب سواران اطفال پنج ساله هم دیده میشوند که با مهارت تمام اسب تازی میکنند .

پادو با اغلب سرگرم سخن گفتن با یکدیگرند بعضی قسم آواز میخوانند بعضی شرناد
 طبل و دهل میزنند و برخی از زنهای حتی آنحضرت که بچه بر پشت دارند در حال راه رفتن میرقصند
 دهای میگویند. گاوها و گوسفند و مادیان و استرو و دیگر حیوانات قبله که عددشان
 گاهی پانصد هزار میرسد در عقب جمعیت و بعضی هم داخل جمعیت در حرکتند کثرت
 الاغها برای پیدا کردن مادر ایشان باین طرف و آن طرف میدوند و برهه
 کوچک بچ بچ کنان مادر خود را پیدا میکنند و مختصر اینکه هنگامه دهیا هوای غلیبی که
 ناشادار و در راه میاندازند.

این کاروان که شمار افرادش گاهی به پنجاه هزار نفر میرسد ترتیبی که گفته شد تا
 تا نزدیک ظهر راه می پیماید و پیش میرود نزدیک ظهر که گرمی هوا و شدت آفتاب
 در محلی مناسب منزل میکنند و چون چادرها را میزنند بعضی اسباب اقبال
 آب و کسه با و خربنبار روی بهم می چسبند و چهار دیواری برای محفوظ ماندن
 از باد و آفتاب میسازند و کف آنرا با قالی یا گلیم یا چپیز دیگر فرش میکنند و
 حیواناتشان را در دشت سر میدهند تا آزادی بچرند و خستگیشان رفع شود و زنهای
 بنشینان را مشغول میشوند و اغلب شیر بز که همان وقت دوشیده اند با ماست و نان
 میآورند و بعد از صرف آن چند استکان چای میخورند و بخواب و استراحت

یا انجام کارهای لازم از قبیل سرکشی حیوانات میروازند ساعت نه بعد از ظهر
شام میخورند و میخوابند و شام بیشترشان نان و پلو و ماست و کباب گوشت
است.

صبح دیگر پیش از آفتاب برمیخیزند و بتدریج روز پیش حرکت میکنند و بهین منوال
روز بروز را می پیمایند تا بقصد برسند.

روز چهارم حرکت بروودخانه بزرگی که کوههای بلند از دو طرف بدان لحاظ
کرده است میسرند جریان این رودخانه بقدری تند و پرزور است که آب در
بیاری جاها گل و خاکست زمین را کنده و با خود برده و بجایش گردآبی عمیق
داد و است این رودخانه پل بسم ندارد و قایتی هم در آنجا نیست که مسافر بوسیله
از رود بگذرد لکن قبیله که بر سال از آن عبور میکنند و سیله اش را بهم در دست
دارد سوارانی که اسب بهنرمند دارند سوار و آب میزنند و از راهی که پایاب
و محلس را خوب میشناسند خود را بان طرف رود میسرانند اما پادگان سوارانی که
با بهنرمند خود را روی مشکمانی که پر باد کرده اند میاندازند و بوسیله آن از آب میگذرند
بیشترشان شنبور میکنند زنها و بچه های کوچک حیوانات را بهم بوسیله گلک از آب
دا، گلک (بقع کاف آبلام)،

و آن چندین تخته چوب است که بهم متصل میکنند و زیر آن مشکهای پربادی بندند و
رویش فرسش میاندازند و زننا و بچه ها بر آن می نشینند و بزغالها و دیگر حیوانات
کوچک را هم روی آن جای میدهند و سواران این کلک را با چوبی که در دست دارند
بآن طرف رود می رانند .

پس از عبور از دو خانه چون اهی سخت در پیش دارند چند روزی توقف میکنند و پس از
آنکه خستگی خودشان و حیواناتشان بر طرف شد بر اوه میافتند و از چندین رود و
کوه میگذرند و بسبب سختی راه روزی بیش از چند کیلومتر نمیروند و پس از عبور
از کوهها بختکهای سبز و خرمی که در دامنه آنها واقع است میرسند و اینجا هم چند
برای چرانیدن حیوانات و چیدن و خشکانیدن و دسته بندی کردن علف توقف
میکند و باز بر اوه میافتند و همچنان منزل منزل میروند تا بیک رشته کوههای بسیار
تمذیب پر برف که عبور از آن سخت و دشوار است میرسند شب را در همین نقطه که
بسیار سرد است میمانند و آتش بسیاری آغز و زنند و پس از شام خوردن بمراد دهن زنند
و افسانه گفتن و شعر زمی خواندن مشغول میشوند تا بحجاب روند .

صبح دیگر پیش از آفتاب رو ببالا حرکت میکنند و عبورشان از ریای باریک است
که مردان قبیله پیش از وقت در وسط برفها شکافه و بار کرده اند این راه در بعضی نقاط

مشرف بر دره عمیق است و انسان یا حیوانی که از آن نفط میگذرد اگر پیش
 بغزو یکسر و بقعر دره میافتد و هلاک میشود اما افراد قبیله از مرد و زن و پسر
 و پیاده و با کمال و لیسری و بی اندیشه لغزیدن و افتادن عبور میکنند و خود را
 با قاتکهای که مقصد اصلی بوده است میرسانند. زنهای چادر دار که سال پیش در آنجا
 نهاده اند بر سر پایکنند و بترقیب و تنظیف منزل و پختن غذا مشغول میشوند و آنها
 که منعم و ناز پرورده اند چندین روز بخواب و استراحت میگذرانند. قبیله تا
 زمستان را در این سرزمین بسر میبرد و برای بهار بر زمین اصلی خود بر میگردد
 این حرکت آمد و رفت قبیله را قشلاقی و بیلانی کردن میگویند.
 این درس نوذاری از حرکت بیلانی و قشلاقی کی از ایلات ایران است اگر ابل و گری و حد و شهر
 با ده شصت و پنجاه کیلومتر از گانی آن آگاه هستید در کلاس ای همشاگردان خود بگوئید

سنگهای نمک

علامت سنگهای نمک اینست که در آب آسان حل میشوند سنگهای نمک بیشتر از بجا
 شدن آب شور بعل میآیند و بدینجهت است که هر کجا نمکزاری دیده شود گویند وقتی
 دریاچه یا دریا بوده است و آب آن از حرارت خورشید خشکیده و نمک آن
 بجای مانده است اطراف دریاچه حوض سلطان نمکزاری است که از بخار شدن آن

بوجود آمده است.



کوره آهک پزی

نمک کچ و نمک طبخام از سنگهای نمک میباشند.

سنگ گچ است سفید و نرم که با ناخن خط بر میدارد و پاره از سنگهای گچ بسیار
و براق و پاره‌های بیه کف صابونی است که سخت و سفت شده سنگ گچ بیشتر جاها
ایران مخصوصاً در جنوب فراوان است این سنگ را که بکوره ببرند و صد و بیست
درجه حرارت بدهند گچ میشود گچ را در سفید کردن نرند و در قالبگیری بکار می‌برند
مجموعه سازان آجر با سریشم مخلوط میکنند و از آن مجموعه‌های مرمر می‌سازند در جنوب
ایران نوعی از سنگ گچ یافته میشود که با شن مخلوط است و با بزدن حرارتی نخته
و تبدیل گچ میشود گچی که ازین نوع سنگ بعل می‌آید موسوم بگچ شور است گچ
شوره مانند گچ سفید چون در آب خمیر شود حجمش بسیار و زود سخت میگردد لیکن آن
آن سفید نیست .

سنگ نیز در بسیاری از جاها در ایران وجود دارد و آجر از زمین یا کوبه سیردن
می‌آورند .

کوه نمک توده بزرگی است از نمک سخت و سفت که در زمانهای پیش زمین افکنده
و با سنگهای آتش فشانیه بالا آمده است .
نمک را از آب یا بنزیر بگیرند .

سنگهای سوختنی

سنگهای سوختنی از نباتاتی است که هزاران سال زیر زمین بوده و سخت و سفید شده اند
علامت سنگ سوختنی آنست که نزدیک آتش شعله ور میگردد .
از سنگهای سوختنی مهم زغال سنگ و نفت و قیر و الماس است

زغال سنگ

در روزگار ان پیش اغلب نقاط زمین از جنگلهای و نباتات پوشیده بود بعضی این جنگلهای
در دشتهای وسیع باستانی و بعضی دیگر در ساحلهای مردابی دریاها و دریاچهها بوجود
آمده بودند این جنگلهای کم در زیر آب فرو رفته و طبقه طبقه روی یکدیگر قرار گرفتند
و بعضی آنها را آب از جای کنده با خود برد و درختان آنها را در دره های تنگ
روی هم انباشت شن و خاک و دیگر مواد هم روی این نباتات را پوشانیدند
فشاری سخت بر آنها وارد آورد و نباتات مزبور بواسطه فشار طبقات بالا و
بواسطه حرارت قوی زمین در هم فشرده و سوخته و رفته رفته مبدل بزغال
سنگ شدند .

پس سه معدن زغال سنگ که زیر زمین میباشد از جنگلهای بزرگ بوجود

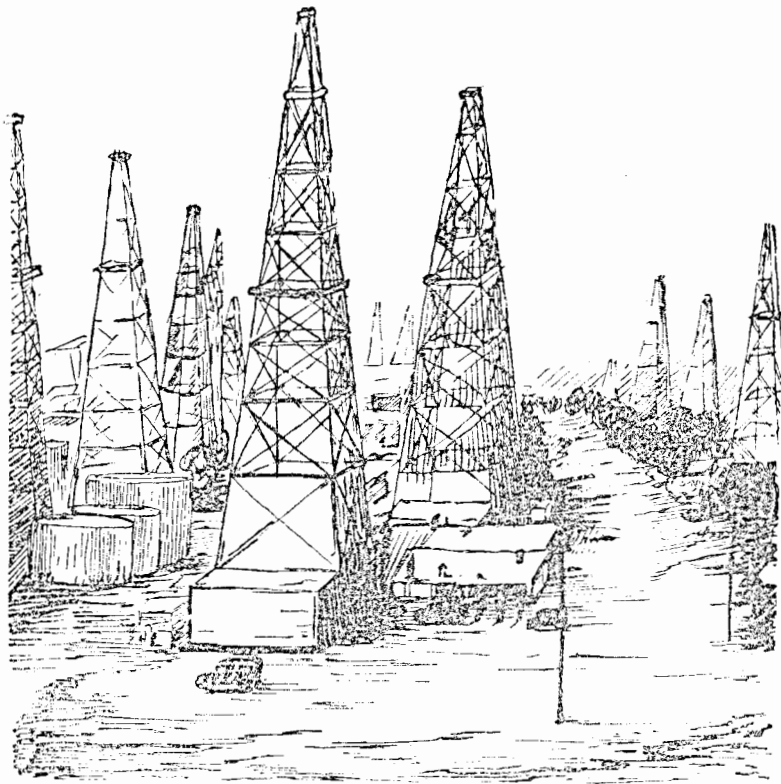
آمده است.

نفت و قیر

از جمله سنگهای سوختنی نفت است و آن جسمی است یالغ که از زیر زمین بیرون
میاورند. از بقایای نبات و حیوان که در زیر زمین مانده اند بوجود میآید.
برای بیرون آوردن نفت در زمین چاههای عمیق میکنند تا به نفت میرسند و
آنگاه نفت را بوسیلهٔ لولهٔ بیرون میآورند و گاه نفت خود را از دانه چاه چسبن
میکند.

نفت در وقتی که بیرون میآید تیره و رنگت و بونی بسیار تند و زنند و دارد
و آنرا در این حال نفت خام میگویند نفت خام را بوسیلهٔ ماشینهای مخصوص
تصفیه میکنند از نفت خام در وقت تصفیه مواد مختلفه از قبیل نازین و نفت
و روغنهای غلیظ از قبیل وازلین میگیرند نفت را برای روشنائی و
سوزانیدن در ماشینها و کشتی بخار و اتومبیل و هواپیما بکار میبرند و از این جهت
مصرف آن در دنیا روز بروز بیشتر میشود و هر خلقت که دارای معادن نفت باشد
اهلی آن از بیرون آوردن نفت و فروش آن ثروت گزاف
به دست میآورند.

در ایران در چند نقطه معدن نفت وجود دارد از جمله معادن نفت جنوب است که در آنجا



نیج فارس واقع می باشد و از حیث اهمیت سوئین معدن نفت دنیا است .

«قیر از مجاورت نفت با هوا بعل می آید و در نزدیکیهای آتشفشانهای خاموش شده
خراوان یافته می شود قیر را با آهک و شن مخلوط میکنند و آزاد در فرسش خراباناه
کوچه بکار میسوزند.

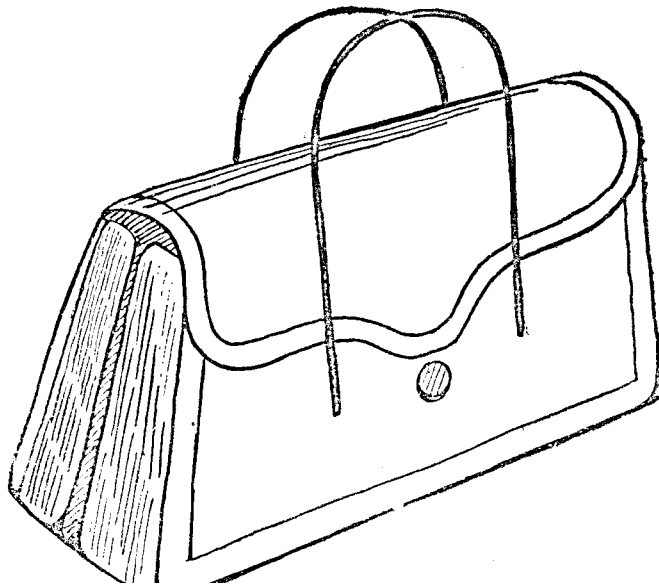
الماس

الماس که یکی از سنگهای پر بهیاست میباشد نوعی از زغال سنگ است که بخی است
خالص و صاف و شفاف که نور را بر میگردداند و منتشر میازد و بهین جهت است
که مردم آن را به قیمت گزاف میخرند و برای زینت بکار میسوزند
الماس بلوان مختلف سفید و زرد و آبی و کُلی وجود دارد رنگین شدن الماس به سبب
مواد دیگر است که با آن مخلوط می باشد و بنا بر این بهترین و گرانجهاترین
انقسام آن الماس بی رنگ است که الماس سفید نامیده می شود الماس از غالب جامه سخت
است و فولاد و آهن و امثال آنرا خط میاندازد و شیشه بر آن شیشه را با آن
میخیزند چون خواهند الماس را صیقلی و سطح سازند آن را با سود و ده خود ش
میسازند.

طیب و طیفه شناس

اشاره - گزیدن (۱) کید (۲)

در عید یکی از خلفای عباسی پزشکی بود که خلیفه بهارت او اعتماد کامل داشت
لکن بیمار بود که بهادار در ایام پادشاهان دیگر رابطه باشد و تحریک آنها در پی
وی برآید برای اینکه از چنین اندیشه فارغ شود خواست او را امتحان کند روز
او را در خلوت نزد خود خواند و گفت مرا دشمنی است که میخواهم استگار بقتلش
برسانم و او را می کشند و بساز و بیاور طیب گفت این از من بر نیاید روزی که
(۱) گزیدن - خست یا گردن (۲) کید - مکر



خدمت خلیفه راگزیدم تصور نمیکردم چیزی جز دوا می سودمند از من نخواهد بود.
 دواهای مضر نیا موخته ام اگر خلیفه بخوان خواهد اجازه دهد که بروم و بیا موزم خلیفه
 گفت این بطول میانجامد خلاصه هر قدر خلیفه اصرار کرد از طبیب همان پاسخ
 نخستین شنید ناچار بحبس او فرمان داد طبیب یک سال در زندان ماند و در آن مدت
 بمطالعه کتب خود را مشغول میداشت و از حبس شکایت نمیکرد پس از یک سال خلیفه گفت او را
 حاضر ساختند و مال بسیار با شمشیر مقابل او نهادند آنگاه گفت آنچه از تو خواسته ام اینست
 که صلاح مملکت در آنست و مرا از آن چاره نیست اگر فرمان مرا اطاعت کنی این مال و
 چندین برابر آن از تو خواهد بود و گرنه میفرمایم با این تیغ گرفت را بر نزد طبیب
 بر آنچه نخست پاسخ داده بود کلمه ای نیفزود خلیفه گفت ترا خواهم کشت بآنچه خدا
 خواسته باشد راضی هم و او را و مرا از تو خواهد گرفت خلیفه در این حال متهم کرد و باو گفت دل
 خوش دار که آنچه تا کنون کردم برای آزمائش تو بود من از کید پادشاهان بیگانه بینام و میجو آتم
 بر تو اعتماد داشته باشم و از دانش تو با خاطر می آسوده بهره مند شوم طبیب خلیفه را سپاس
 گفت خلیفه گفت اکنون بمن مگوی چه چیز ترا بر آن داشت که از ختم و تهدید من ترسیدی
 و فرمان مرا اطاعت نکردی طبیب گفت دو چیز یکی دین من که حکم میکند با دشمنان نکوئی
 کنم تا چه رسد بدشمنان و دیگر صفت من که برای نفع مردم و حفظ جان آنها بوجوب

آمده است و طبیبان را قانونیست چون خواهم بسم کسی اجازه معالجه امراض بهم
تخت از او بپایان میگیرم که صنعت خود را در آزار مردم بکار نبرد و داروی کشنده
نمازد، بکس نیا موزد و من نتوانستم برخلاف دین و پیمان خود رفتار کنم خلیفه چون
این بشنید اورا بسواخت و محل عستما و خود قرار داد.

۱- پرسش - خلیفه چگونه پزشک مخصوص خود را از نمود؟ - هر طبیب از خلیفه اطاعت نکرد -
و طیفه طبیب چیست؟ -

۲- این حکایت چند قسمت دارد؟ - هر قسمت را در دو یا سه سطر بنویسید بدین طریق :
قسمت اول - خلیفه بیناک بود از این که طبیب مبادا با پادشاهان دیگر رابطه داشته باشد .
قسمت دوم - خلیفه پزشک صهر را کرد که دوائی کشنده تهیه کند .

قسمت سوم -

قسمت چهارم -

۳- این لغت و عبارتها را معنی کنید و هر کدام را در جمله ای بکار ببرید =
عمد (چند معنی دارد ؟) - بیناک - رابطه - از من بر نیاید
۱. د - دین - صنعت .

غذا

و انسان همچنانکه در زندگی تنفس محتاج می باشد بحد نیاز احتیاج دارد و اگر چنانچه روز غذا نخورد و هلاک می شود همچنانکه هوای تنفس باید سالم و پاکیزه باشد غذا باید با مزاج انسان سازد.

غذا در بدن انسان دو تاثیر میکند یکی آنکه اجزای بدن را که بواسطه کار فرسوده می گامبید و می شوند تازه میکند و دیگر آنکه حرارت بدن را که تقریباً بمیزان ۳۷ درجه است بر یک حال نگاه میدارد پس انسان باید برای غذای خود موادی انتخاب کند که این دو خاصیت را داشته باشد.

مناسبترین غذا برای بدن انسان از مواد نباتی گندم و جو و برنج و سیب زمینی و باقالا و لوبیا و عدس و انجیر و گردو و بادام و انواع میوه ها و از مواد حیوانی شیر و تخم مرغ و ماست و کره و پنیر و مانند آنست.

بعضی گمان میکنند که گوشت و غذاهای بسیار چرب برای بدن بهتر است از غذاهای نباتی است در صورتیکه چنین نیست و خوردن گوشت و چربی زیاد بسیار ضرر دارد.

برای آشامیدن چسبیری بهتر از آب صاف و گوار نیست و مشروبات دیگر

قهوه و چای هم در صورتیکه زیاد خورده شود و چندان مفید نیست
کسی که گوشت بسیار نخورد و آتش امید نیا بآب صاف و پاک قناعت کند و یگانه رود
و یکگزشت عسری طولانی خواهد یافت .

انسان باید غالباً غذائی بخورد که محتاج بجویدن باشد و در خوردن آتش امثال
آن که محتاج بجویدن نیست افراط نکند زیرا غذائی که جویده نشود بآب دهان که
وادهاضمه است بخوبی آمیخته نمیشود و دندان نیز که برای نرم کردن غذاست
از کار میافتد و رفته رفته فاسد میشود .

از خوردن غذائی بسیار گرم باید پرهیز کرد زیرا غذای بسیار گرم دهان و حلقه را میسوزاند
و بعد نیز اسهال میسراند

غذای سرد و گرم در پی یکدیگر نباید خورد زیرا مینمای دندان بواسطه گرم و سرد شدن
میسوزد و اگر دندان فاسد گردد و عمل تغذیه بطور کلی مختل میماند

غذا را در شبانروز باید در اوقات معین خورد و در وسط دو غذا از خوردن آجيل
و شیرینی و دیگر تنقلات که عمل مضمر را بهم میریزد تا ممکن است باید پرهیز کرد
بیشتر مردم دو یا سه برابر آنچه برای بدن لازم است غذا میخورند و در نتیجه بناخوا
گوناگون دچار میشوند بعضی مردم نادان گمان میکنند که بسیار غذا خوردن نشان

زورمندی و سبب فریبی است و بدبخت در خوردن غذای رنگارنگ
مخصوصاً شیرینی و چربی زیاده روی نمایند این اشخاص بعض فریبی روز بروز
لاغر و ضعیف می‌شوند و اگر چند روزی فربه نمایند آن فریبی امری ظاهری
خود موجب ناخوشینای بسیار است.

خرس و شناگر

مضطر (۱) پخت (۲) - آگنده (۳) - تخیر - خرو - کناره - مخلص (۴)

- ۱- خرسی از حرص لقمه بر لب و
بهر ماحی گرفتار آمده بود
- ۲- ناگه از آب ماهی جربست
برو حالی بصید مائیست
- ۳- پایش از جای شد در آب افتاد
پوستین از خطا در آب افتاد
- ۴- آب بس تیز بود و پستاور
خرس مسکین در آب شد مضطر
- ۵- دست و پا زد بسی و سود نداشت
عاقبت خویش را در آب گذاشت

(۱) مضطر = ناچار، فرو مانده (۲) پخت (بفتح پ) در اینجا یعنی اسباب اشتیاق است یعنی

دیگر آن = چربی که در زیر پامانده و پهن می‌شود (۳) آگنده = پر (۴) مخلص (بفتح خیم) = چاره

(x) حالی = خورآ

(xx) پوستین آب نماد کنایه از کار مضطر کردن است و در این بیت نیست که خرس تن خود را که پوستین مانند آب و

- ۸- دوشنا و رز و دوبر لب آب
 بهر کاری همی شد مذشتاب
- ۹- چشمان ناکی فتا و بر آن
 از تحیر شد مذخیره در آن
- ۱۰- کاین چه چیز است مرده زنده است
 پوستی از قماش آکنده است
- ۱۱- آن یکی بر کنار منزل ساخت
 و آن دگر خویش در آب انداخت
- ۱۲- آشنا کرد تا بان برسید
 خرس خود مخلصی همی طلبید
- ۱۳- در شنا و دوست زد محکم
 باز ماند از شنا شناور هم
- ۱۴- اندر آن موج گشته از جان سیر
 گاه بالا همی شد و گاه زیر
- ۱۵- یار چون دید حال او ز کس
 بانگ برداشت کای کرامی یا
- ۱۶- گر گرانت پوست بگذارش
 بهم بد آن موج آب بسیارش
- ۱۷- گفت من پوست آکنده ام
 دست از پوست باز داشته ام
- ۱۸- پوست از من همی ندارد دست
 بلکه پشتم بر زور پنجه شکست
- ۱- پرسش - خرس چرا در آب افتاد؟ - آبا توانست خود را نجات دهد؟ - شنا و ران چه کردند؟
 شنای که خود را بد آب انداخت چه بر سرش آمد؟ - رفیق او با و چه نصیحت کرد؟ - وجه جواب شنید؟
 آیا شنید و اید که غریق غایت نجات دهنده خود را نیس غرق مینماید؟ - چرا؟ - اگر نمیدانید از آموزگار
 عاقل ترش علت را بپرسید.

۲- این لغت‌ها و جمله‌ها را معنی کنید = حرص لقمه - پایش از جای شد - بر سر آب چرخ زن گرفت - بهر
همی شدند - کناره - استخوانگر (در شعر ۱۲) - گران (شعر ۱۶) - بیست‌های ۷ و ۶ را معنی کنید -
گشت از جان سیر -

۳- این حکایت بدینگونه بجزایرت منقسم شود :

اول - افتادن خرس در آب

دوم - دیدن دشمنان و خرس

سوم - شاکردن یکی از آنها و گرفتاری او بدست خرس

چهارم - گفتگوی دو نفر شناور بایکدیگر این قسمت را پیدا کنید و بینید هرکدام شامل چه بیت است

۵- انشاء - حکایت بالار با نثر بنویسید .

امام خوردنی

خوردنیها پنج قسم است :

اول خوردنیهای لعابی یا سفیدهای که دارای ماده‌ای شبیه لعاب یا سفید

تخم مرغ است که برای رشد و نمو بدن مفید است مانند گوشت و سفیده

تخم مرغ

دوم غذاهای قندی از قبیل خنذرو خرما و قند و شکر که دارای ماده قندی

نوم خوراکهای نشسته دار از قبیل برنج و گندم و سیب زمینی که بدن چرب
و نیرو میدهد

چهارم غذاهای چربی دار از قبیل چربی گوشت و روغن کبچد و روغن زیتون
که آنهمه نیز مانند خوراکهای نشسته دار حرارت و نیرو میدهد
پنجم غذاهای معدنی از قبیل آب و نمک طعام و نمکهای دیگر
بعضی از غذاها دو یا چند ماده دارد مثلاً آرد گندم نشسته، نمک
سفیده دارد گوشت سفید و مقداری چربی دارد شیر مواد سفیده
و قندی و چربی و معدنی دارد.

از خوردنیهای نباتی گندم و برنج و ذرت و چو ماده مهمش نشسته است
لوبیا و عدس و نخود و ماش و باقلا نشسته و ماده ای شبیه سفیده دارد
آسفنج و تره و جعفری و نعناع و ریحان و کلم و کاهو خاصیت غذایش کم
لیکن دارای بعضی نمکها است که برای لیست مزاج و زیاد کردن عرق و
ادرا مفید است

سیب و گلابی و زردالو و بلو و انجیر و انگور و گیلاس و بادام و گردو و پسته
فندق و خرما و خربوزه و هندوانه و چند مواد قندی شیر است

از کجند و زیتون و بعض دیگر از گیاهها روغن خور دنی گرفته میشود
شیر و تخم مرغ و ماست و کره و روغن و انواع گوشت از غذاهای حیوانی است
که دکان و جوانان که بدنشان در حال رشد و نمو است باید بیشتر غذایشان از
خور و دنیهای سفیده ای باشد برخلاف پیران که باید غذاهای نشاسته دار
قندی و چرب که ایجاد حرارت و نیرو میکند بیشتر بخورند
بعضی خور و دنیها از قبیل برنج و سیب زمینی اگر خام خورده شود بر
معدة سنگینی میکند و برخی مزه خوشی بهم ندارد و آنهارا باید
پخت و خورد.

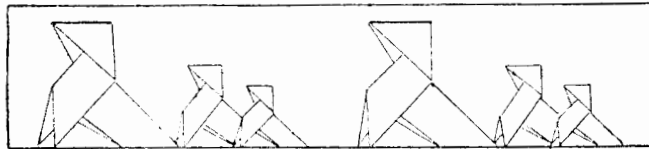
غذائی که میخوریم باید کامل باشد یعنی مواد نشاسته ای و قندی و
چربی و سفیده ای و معدنی داشته باشد تنها خوراکی که همه این مواد را
دارد شیر است و از باقی اگر غذای کامل بخورایم باید دو یا چند تارا
با هم مخلوط کنیم.

پرسش - اقسام خور و دنیها را شرح دهید - از خور و دنیهای سفیده از چند تارا
شمرید - از خور و دنیهای قندی دار - از خور و دنیهای نشاسته دار - بزرگی چگونه خوردنی است
هر یک از کودکان و پیران و جوانان چه نوع غذا باید بخورند؟ - غذای کامل کدام است؟

شیرچونه ندانی است؟

اسکیموها

در منطقه پنجم شمالی جزیره ایست موسوم بکروینند که زمینش همیشه پوشیده از برف
و یخ و هوایش در بیشتر ایام سال در نهایت سردی و تنهادر تابستان که تیش
بسیار کوتاه است اندکی گرم میشود. در این سرزمین از معدون جرفرقه
وزغال سنگ و از رستنی با جرفرقه و بعضی گدما که در تابستان کوتا و آسجنا



میرود و از جانوران خشکی جز یک نوع سگ پرورش نمی یابد. سگ گرویندگی
بزرگ جثه و زورمند و دارای پوزه باریک و دمی رو به بالا پیچ خورده و
بسیار حسریص و پر خوار است و هر چه را که دنداننش در آن کارگر باشد
میخورد.

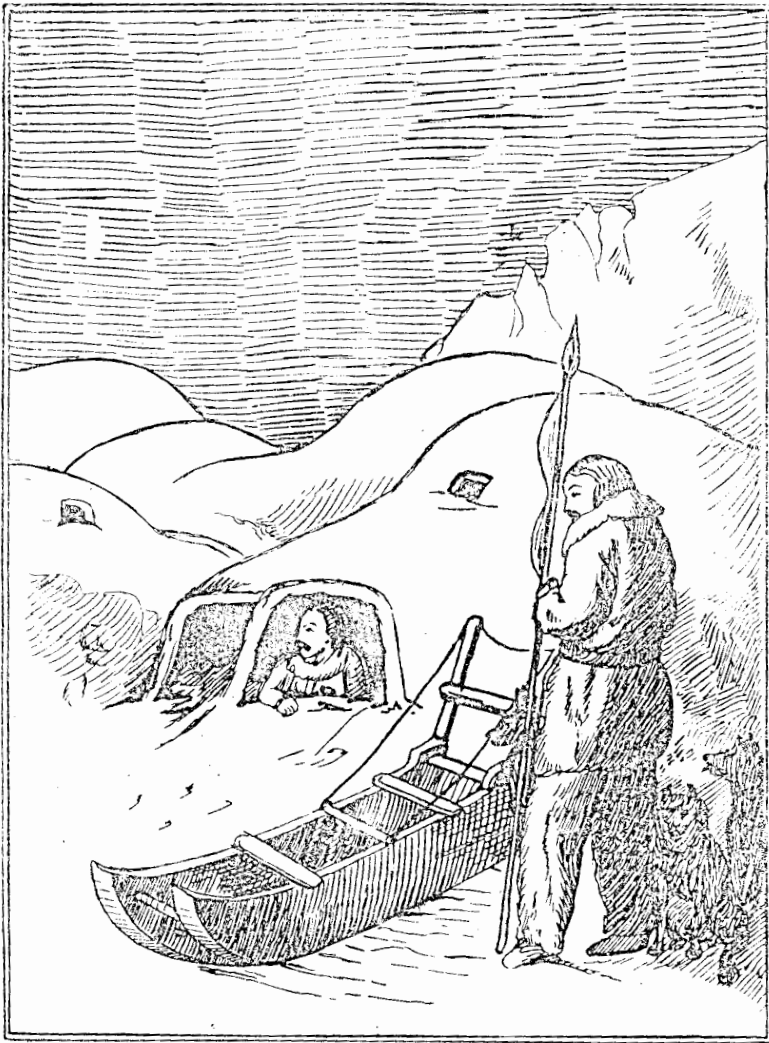
سگ گرویندگی یکی از طوایف نوعی از بشرنده که بفرانسه (اسکیمو) نامیده میشوند
اصل این کلمه یعنی خورنده گوشت خام است. اسکیموها دارای قد بسیار کوتاه و سر دراز
و صورت پهن و چشمنمای کج چون چشم مغولان و دست و پاهای کوچکند و زندگی آنها
از شکار جانوران دریائی میگذرد بدین گونه که خوراکشان از گوشت آن جانوران
پوشاکشان از پوست و سوخت و روشنایشان از پیه و چربی آنهاست و مهمترین
خوراکشان گوشت بایلن (۱) و سگ آبی است که همیشه بدان دسترس دارند.

(۱) بایلن بزرگترین حیوانات این عصر و آبستازان است و بچه خود را شیر میدهد. درازی بیش به بالا
تا متر میرسد و دم این جانور بزرگ و پیوسته متحرک و صدمه اش بحدی است که یک ضربت انسانی را بجای
و قایق را مثل شای میسازد و در زیر پوست بایلن یک طبقه چربی ضخامت ۲۰ الی ۳۰ سانتیمتر وجود دارد
و از آن روغن میگیرند سگ نه اوجی قطعی گوشت و روغن حتی پوست بایلن را میخورند و از استخوانهایش قایقها
نرمیاب میکنند. در اردو پاتنه روغن از اجابت تپه صابون کار میبرند.

باس اسکیموهای گروینند از پوست باین و سنگ آبی و دیگر جانوران دریایی
و پوست سنگ از آب کث و دودخت پرش آن بسیار ساده و تهیه اش کارزنا
در تابستان که هوا کمتر سرد است یک دست و در زمستان که سرما نهایت شده
میرسد دو دست باس و حتی دو جفت کفش و دو جفت دستکش روی هم میپوشند
و باس را طوری تهیه میکنند که کرک جامه زیرین چسبیده به پوست بدن کرک
جامه زیرین مانند پوستینی که وارونه پوشند در روی باشد.

تابستان را در چادری که از پوست جانوران دریایی است و زمستان را در چادری
یا طاقی از قطعات بزرگ گنجد که روی آن را با پوست و چوب پوشانید و اندک
میبرند و چوب بدین وسیله بدستان میاید که آب دریا پاروهای کشتی و دیگر قطعات
چوب را بطرف ساحل میآورند و اسکیموها آنهارا از آب میگیرند و بمصرف میبرند
و بدیجست برخی خانه خود را در نقطه ای از ساحل که آب بیشتر چوب میآورد قرار میدهند
را بر دو خانه یا طاقشان دالان تنگ و درازی نقب مانند و بحدی کوتاه است
که اسکیموها وجود کوتاهی قد باید بچار دست و پای از آن عبور و مرور کنند. بخره
طاقشان از پوست و گاهی از یک قطعه گنجد است که حکم شیشه دارد. محل نشستن و
غذا خوردن و خوابیدن نشان قطعه سنگ بزرگی است که در داخل طاق درگاه

دیوار می‌گذارند و روی آن پوست می‌اندازند اسباب خانه ساختن آن مختصر



سگت نوع حا قواست که از شک ما استخوان باین یا شاخ گوزن می‌سازند.

سوخنشان از نوعی زغال سنگ موسوم به تورب است که در تابستان تهیه و انبار میکنند.

چراغشان سنگ کوچکی است که وسطش را گود کرده اند و پیله که اخته بالن در آن میریزند و فتیله ای که در تابستان از خره ساخته اند در آن میگذارند و روشن میکنند و گرمی و شعله اش بجدی است که نزدیکش نمیتواند بایستند. اسکیموها چون هوای سکنشان همیشه سرد و آب در غالب ایام سال بته است کمتر خود را اشتو میکنند و زنهایشان کو دوکان خود را مانند گربه بازبان میلبند و باطن دهان پاک و پاکیزه میکنند.

وسیلهٔ مسافرت و حمل و نقلشان از آب کوچک بخرچی است که بسک می بندند و گاهی با سرعت مطلوب میکشد و بهر جا بخواهند میرود.

اسکیموهای گروینند عموماً راستگو و این فرجه تکلش در کار کردن چست و چالاکنند و پیوسته برای تحصیل قوت در پی شکارند و یکی اگر تنبلی کند گرسنه و بچراغ دبی روغن خواهد ماند.

در شکار جانوران دریایی مهارت دارند و حسیله های مخصوص بکار میبرند. شکارچیان کلمهٔ خود را در عرف مسازند و سلاحشان نیزه مانندی است که یک سرش تند و تیز و

بسر و بگرش طنابی بسته است . سرتند و تیز را که نوکش از سنگ یا استخوان
 ماهی است در بدن شکار فرو میبرند و آنگاه طناب را میکشند و جانور از آب
 بیرون کشیده میشود . در زمان که آب دریا بخ بسته و شکار در زیر یخ پنهان
 است نقطه ای از یخ را سوراخ میکنند و نزدیک آن دراز میکشند تا وقتی که
 سنگ آبی یا بالین سرخو در از آن سوراخ بیرون آورد . در این وقت با
 سرعت و چابکی مخصوص نیزه خود را در سر حیوان فرو میبرند و او را با طناب
 از آب بیرون میکشد و میکشند . در تابستان که یخ آب شده است در قایق
 می نشینند و برای شکار بواسطه دریا میروانند قایقشان قطعه چوبی است که رویش را
 پوست کشیده و در وسطش سوراخی گذارده اند که یک نفر بر پشت در آن میخیزد .
 راندن این قایق مهارت مخصوص میخواهد و اگر یکی از مردان بنشیند بی گمان قایق
 را دوار و نه و خود را غرق خواهد کرد اما اسکیموها که از کوچکی راندن آرازشن کردند
 اند با کمال استادی و زبردستی آرا بر طرف که خواهند میرانند .

در تابستان چون گرمی هوا شدید نیست جز یک قسمت از یخهای دریا آب نمیشود و
 قسمت دیگرش قطعه قطعه میشود و آب آنها را باین طرف و آن طرف میرود . اسکیموها
 ماهی برای شکار بر یکی از این یخپاره ها سوار میشوند و یخپاره ها آنها را بواسطه دریا میبرد

معروف است که وقتی دو نفر اسکیمو بر قطعه یخی نشستند و مدت یک ماه در روی آب بسر بردند و در این مدت غذایشان از گوشت حیواناتی بود که شکار میکردند.

از وقتی که اروپائیان بنای آمد و شد بنواحی قطبی را کرده اند زندگی اسکیموها در نتیجه معاشرت با آنها و تغییر نموده و اکنون با آهن و فولاد آشناده اند و در خانه هایشان بخاری آهنین و ساعت و حتی گرامافون دیده میشود و آب خانه ساختن و شکار کردنشان از آهن و فولاد است و برخی برای شکار تفنگ بکار میبرند خانه های خود را هم بعضی از چوب و تنه درخت میکنند و روز بروز از زندگی ساده خود دورتر و زندگی ساکنان منطقه معتدل نزدیکتر و آشناتر میشوند و امروز شما کسانی که بروش قدیم مانده باشند بسیار کم است.

۱- پرسش - گریبند کجاست؟ (از روی نقشه پیدا کنید) اسکیموها غذای خود را چگونه تهیه میکنند؟ - اسکیموها چه میپوشند؟ - خانه خود را از چه میسازند؟ - چرا؟ - روشنی و سوخت خود را از چه تهیه میکنند؟ - در زمستان و تابستان حیوانات دریائی را چگونه شکار میکنند؟ - قایق آنها چه شکل است؟ - از آب آنها چه شکل است (و چرا چرخ ندارد؟) -

دستگاه گوارش (بهضم)

خون از مواد غذایی بعمل میآید غذا سبکه انسان میخورد و وقتی سبب قوت و خون زیاد میشود که خوب بهضم گردد.

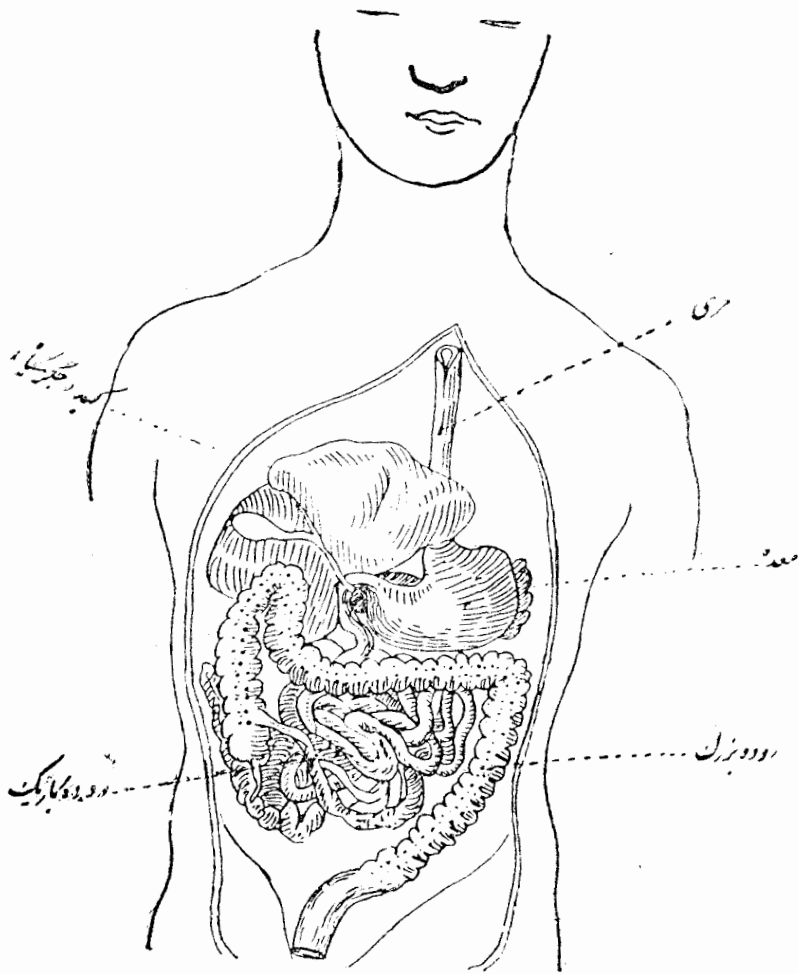
دندان و دندانها حلق و مری و معده و روده کوچک و روده بزرگ و دستگاه بهضم غذا است

دندان ماده ایست از جنس عاج شبیه باستخوان لیکن سخت تر و محکمتر است.

بر دندانانی را یک تاج و یک ریشه است تاج آن قسمت دندان را گویند که از لب بیرون است و روی آن را ماده سخت موسوم به مینا گرفته است ریشه آن قسمت دندان را میگویند که در آرد و فرو رفته و ناپید است و روی آن را ماده ایست و شبیه به ساروج پوشانیده است

انسان بالغ و سالم در هر آرد و دهان شش نوزده دندان دارد چهار دندان جلو که در وسط واقع شده و کار آنها بریدن غذا است و دوش که در دو طرف دندانهای جلو قرار یافته و دارای ریشه بلند و تاجی باریک و تیز میباشد و خاصیت آنها پاره کردن غذا است.

بعد از غشها در هر طرف آروار و پنج دندان سه پس و محکم ریشه است که دندان



آسیا میسوند و کار آنها نرم کردن غذاست.

بر آمدن دندان در اطفال از ماه ششم ولادت شروع و در اوایل سال
موم تقریباً موقوف میشود .

این دندانها که بدندان شیریه معروفست از سال پنجم و هشتم تا سال بیستم بتدریج
میافتد و بجای آنها دندان اصلی میروید آخرین دندان که میروید چاه
دندان بزرگ آسیاست که در انتهای کفین واقع میباشد .

غذا در دهان با دندان خورد و با آب دهان خمیر میشود آب دهان از غذا دهانی که
زیر زبان و آرداره و گوش واقع است بیرون میآید آب دهان جویدن فرو
بردن غذا را آسان میسازد و نشسته ای را که در بعض خوردهنها از قبیل سبزی
و لوبیا و نان موجود است بماده قندی تبدیل میکند مزه غذائی که مایع نباشد و
معلوم میشود که با آب دهان فروج گردد

عمل خوردن بدین ترتیب انجام میابد که غذا اولاً در دهان با دندانها نرم و با آب دهان
مخلوط و بتوسط زبان جمع میشود و از راه حلق و مری معده میرود و در آنجا بواسطه
جمع شدن پی در پی معده و باشیره معدی سرشته و آنگاه وارد روده کوچک میشود
در روده کوچک باشیره های دیگر آمیخته و بماده کفیه رنگ تبدیل میشود این ماده از
دیوار روده کوچک میگذرد و داخل خون میشود و قسمت بمصرف غذا که قابل جذب

در خون نیست داخل زود و بزرگ میگرد و بیرون میرود
تا شیر هوا در زمین

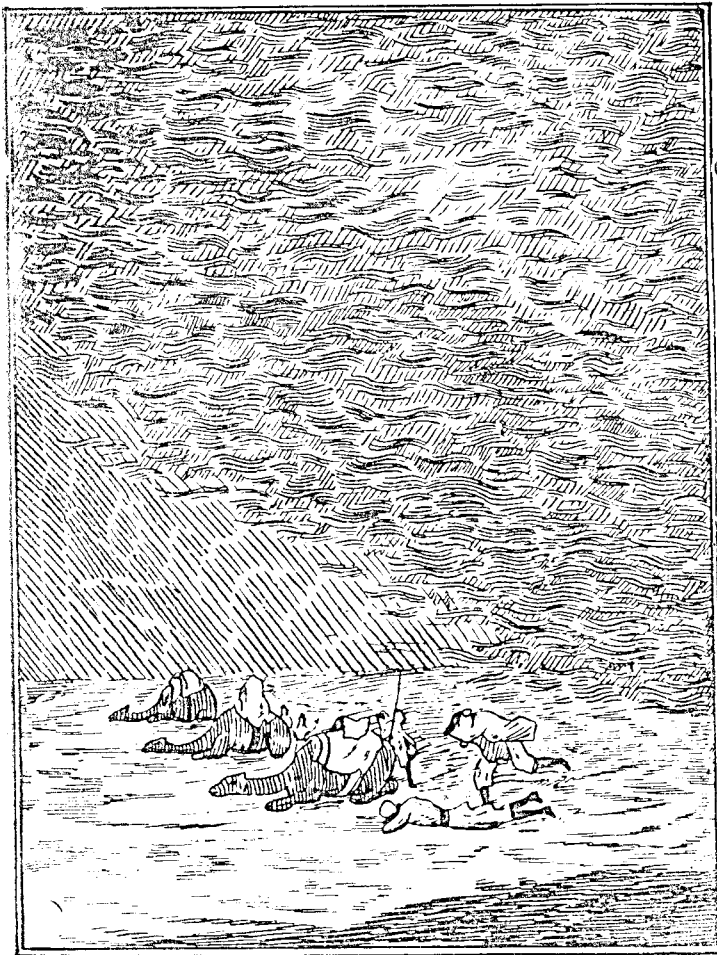
هوا که دور کرده زمین را گرفته نایه زندگانی نبات و حیوان و انسان است اگر هوا
نبود روشنی خورشید و ماه و اجسام تابنده دیگر بر زمین نیست باید و در عالم صفا
نشسته و بنشیند.

هوا یک محل قرار ندارد و دائم در حرکت است و چون حرکت آن نیست
بسیار باد ایجاد میشود.

هوا پیوسته سطح زمین را از سطحی به سطحی دیگر میگرداند
بخار آب که در هواست هنگام زمستان بصورت آب میآید و در کثافت گلهای
میشود و بوی می بندد و سنگها را میترکانند و خرد و نرم میکند

گاز کربن سنگ مرمر و دیگر مواد آتشی را از هم میپاشد
اکثرین در بیشتر مواد زمین مانند سنگ و آجر و فلز اثر میکند سطح مواد زمینی
را ترکیب با اکسیژن نرم میشود و سه و میریزد از خرد شدن و فرو ریختن مواد
زمینی خاک نرم بوجود میآید باد آنرا با طراف میبرد و در روی زمین میگذراند
مادشهای صحرا و ساحلهای دریا را ترسوخته از محلی به محلی میبرد و شکل زمین تغییر میدهد

طبقه خاک نرم که در سطح زمین دیده میشود و در آن زراعت میکنند بشایر هوا بوجو آید



راست و اگر مستی از این خاک را برداریم و بدقت تماشا کنیم می بینیم که بشیر است

رآتی است که بواسطه هوا از مواز منبسطی جدا شده و باد آنرا با طرف برده است.
 بسبب پیدایش باد اینست که نقطه ای از زمین بتأثیر خورشید گرمتر از نقطه دیگر میشود
 و هوای آن نقطه بواسطه گرمی سبک و منبسط میگردد و بالاسرود و جای آن
 در زیر خالی میماند و فوراً هوای جای دیگر بسمت آن محل خالی رانده میشود و ازین
 تغییر و تبدیل و حرکت موجباتی پیدایش میشود که آنرا باد گویند.

در کره زمین سه گونه باد داریم در ورزش است - اول دو باد منظم که یکی از منظمه
 صحر و سمت خط است و دیگری از خط استوا است و قطب جاریست.

دویم باد است که در تابستان از دریا بطرف خشکی و در زمستان از خشکی بطرف
 دریا میوزد - سوم باد های نامنظم که بسبب نامعلوم بوزش در میآید و سیر باد های
 منظم را بهم میزنند یا از میان میرود.

باد هر قدر سخت تر باشد سرعت حرکت آن بیشتر است نیم بسیار طایم در ساعت
 تقریباً یک فرسنگ طی میکند و سرعت میرتند باد تا ساعتی سی فرسنگ میرسد
 نیم طایم فقط برگ درختان را حرکت میدهد ولی تند باد در بعض اوقات درختان
 تناور را از ریشه میکند.

باد کله و هر ساعت سی فرسنگ میرود آفتی است عظیم و در هر کجا بوزد بنا های

بسیار بزرگ را میلرزانند و غارات را از پای میاندازد و کشتیها را در دریا
سرنگون و قطارهای راه آهن را از خط بسیه و ندم مردم و حیوانات
هلاک میکند .

موی در لقمه

دقی صاحب بن عباد باند میان دو کتابان خویش طعام همی خورد و موی لقمه
از کاسه برداشت موی در لقمه او بود و او آنرا نمی دید صاحب او گفت
ای فسلان موی از لقمه بردار مرد لقمه از دست فرو نهاد و برخاست و
برفت صاحب فرمود که باز آید پیش باز آوردند پسرید ای فسلان چرا
طعام نمیخورد از خوان برخاستی آن مرد گفت مان آن کس که موی اند
لقمه بسند نتوان خورد .

پرسش - چرا مرد از سرفه برخاست ؟ - علت آن چیست ؟ - آیا بخش او
بجا بود ؟ چرا ؟

تأثیر آب در سطح زمین

خورشید بر اوقیانوسها و دریاها و دریاچه ها میتابد و قسمتی از آنها را بخار میکند
بخار آب اگر هوا گرم باشد از هم باز میشود و اگر هوا سرد باشد بهم جمع میگردد

و بشکل ابر در میاید باد ابر را با طراف میبرد و ابر چون بهوای بسیار سرد برسد
بحالت اول بر میگردد و بصورت باران و برف و تگرگ بر زمین میبارد
آب اگر بهمان حال که هست فرو در میاید باران و اگر پس از جدا شدن از ابر
در راه و بسند و تگرگ و اگر همچنانکه در ابر است بسند و برف میشود
آب باران و برف و تگرگ پس از آنکه بر زمین رسید یک قسمت آن بخار میشود
و بهوای می رود و قسمتی از آن بر زمین فرو می رود و باقی مانده در زمین جاری میگردد
و بیشتر آنها آخر بدریا بر میگرددند.

چشمه و کاریر و چاه

آبی که بر زمین فرو می رود یک قسمت آن در منافذ زمین جای میگیرد و این آب را
مردم بکنن چاه و کاریر بیدون میاورند و بمصرف آشامیدن و زراعت
میرسانند.

قسمت دیگر از آن آب در جاهائی که نمیتواند بگذرد رویهم میایستد و آب
انبارهای کوچک و بزرگ در زیر زمین تشکیل میدهد این آب هرگاه بطبع زمین
پیدا کند از آن راه بحال جستن یا جوشیدن بیرون میآید و بر زمین روان
میشود اینگونه منفذ و راهها در زمینهای کوهستانی و بلند زیاد است و آنرا

چشمه میمانند بعض چشمه ها دائم و بعضی در وقت و فصل معین آب میدهند آب
 قسمتی از نمکها و مواد زمین را در خود حل میکند و بدینجهت است که آب بعض جاها
 و کاریز با تلخ و شور و سبک یا سنگین میباشد آب چشمه که نمکهای بسیار
 حل شده است آب معدنی خوانده میشود اغلب آبهای معدنی در حال
 جوشیدن از زمین گرمند و حرارت بعض آنها بحدی است که دست اینها
 پاره و از آبهای گرم یا معدنی خاصیت طبی دارند برای اینکه آب چشمه آلود
 و کثیف نشود باید از سر چشمه آبرو بسیده مجراهای سرپوشیده و بناهای کفر
 آورد و اطراف چشمه را پاک نگاه داشت و چربیهای آلوده در آن نریخت
 حاتم طائی و درویش

تخت (۱) - لطیفه (۲)

گویند روزی حاتم طائی از صحرائی میگذاشت درویشی او را دید نزد وی نشاند
 و تخت گفت دوهزار دینار بخواست حاتم گفت دوهزار دینار بسیار
 کمتر بخواه درویش گفت نه هزار و نه صد و نه دینار بخویشیدم یکدینار بد
 حاتم در عجب شد و گفت آن خواستن چه بود و این بخشیدن چیست

۱- تخت = درود ۲- لطیفه = سخن نیکو و نفیس

در ویش گشت از جوانمردان کمتر از ده هزار نباید خواست و جوانمردانرا کمتر از ده هزار نتوان بخشید حاتم را این لطیفه خوش آمد و در ویش را بهترا دینار عطا کرد.

آب آشامیدنی

بهترین آشامیدنیها برای بدن انسان آب خالص است آب برای بدن و بهداشت شخص ضروری است آب برای شست و شوی و پاکیزه

نگاه داشتن خانه و شهر هم لازمست

آب خوردنی باید دارای صفات زیر باشد:

۱- صاف و بزرنگ باشد یعنی اگر آنرا در یک تنگ بوری بریزند از پشت آن اشیا بختوبی دیده میشود

۲- بی بو باشد

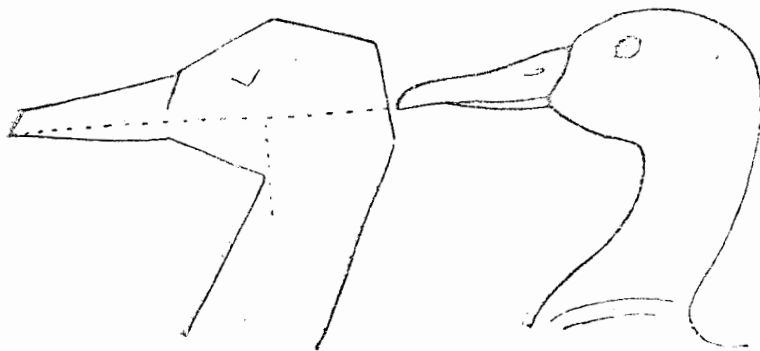
۳- خنک باشد حرارت آب نباید کمتر از ۴ و بیشتر از ۱۵ درجه باشد و به

حرارت آب اگر زیادتر از ۱۵ درجه باشد رفع تشنگی نمی کند که

کمتر از ۴ درجه باشد بهضم را آشفته می سازد آشامیدن آب بیخ

مضر است.

۴- گوارا باشد - گوارا بودن آب بواسطه وجود نمکهای معدنی و گازهای است
 که در آن حل شده است آب جوشیده چون گازند ارد^(۱) بی مزه است برای اینکه
 هوادوباره داخل آن شود باید آب جوشیده را در ظرف دهان گشادی دوراز
 گرد و خاک بگذارند و یا در ظرف پاکیزه بریزند و خوب تکان بدهند اگر نمکهای محلول
 در آب (کچ، گل سفید، نمک طعام، در آب زیاد باشد) بیش از نیم گرم در هر لیتر^(۲)
 آب بگین است و آشامیدنش خوب نیست در چنین آبی صابون خوب کف
 نمیکند و سبزی پخته نمی شود و بدین سبب برای شست و شوی و پخت
 (۱) موقی که آب بجوشد تمام هوای محلول در آن با بخار آب خارج میشود.



پزیم مناسبیت .

۵- آب آشامیدنی نباید میکرب داشته باشد و اگر به سبب بیماری های خطرناک از قبیل حصه و وبا و اسهال خونی شود هنگام انتشار این بیماری ها را باید جوشاند و آشامید زیرا بواسطه جوشاندن میکرب نابود میگردد

حصه

حصه مرضی خطرناک است که هر سال عده ای از مردم را هلاک میکند این مرض در تمام سال هست و غالباً در بهار و تابستان شدت میکند .

علامت مهم حصه تب شدید است که قطع نمیشود و اغلب دو تا سه هفته طول میکشد و در هفته دوم بیماری دانه های کوچکی که اندکی سرخ رنگ است روی سینه و شکم و پهلو ظاهر میشود

حصه از امراض ساری است و سبب بروز و سرایتش میکربی مخصوص است که اغلب با آب یا سبزی خوردنی داخل بدن میشود و در معده و روده پرورش میابد و روده را از مجروح میازد آب هنگامی میکرب حصه آلوده میشود که با یا ظرف مرخص مبتلا بحصه را در آن بشویند و سبزی خوردنی هنگامی آلوده میشود که با آب آلوده میکرب حصه آبیاری و یا با خاک ناپاک کود داده شود

عکس هم که غالباً در نقاط ناپاک و بر چیزهای پدید می‌نشینند و میکرب حصبه را از نقطه ای بنقطه دیگر میبرد و سبب انتشار مرض می‌شود.

در هنگام بروز حصبه برای ایستادن از گرفتاری مرض محفوظ بمانیم باید آب پاکیزه بیاشامیم و از خوردن سبزی عام و میوه ناشسته پرهیزیم و غذاها و مواد خوردنی

را در محلی نگاه داریم که گرس

بدان راه نباشد بهترین وسیله

محفوظ ماندن کو بیسیدن را

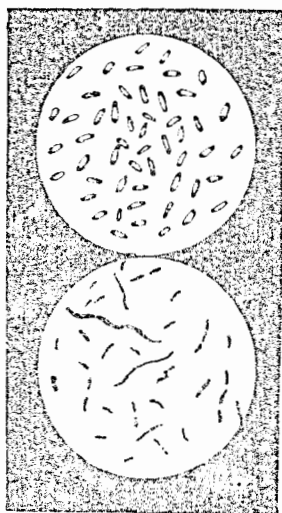
نقطه حصبه است چه بکافی

شخص را مدت دریا به سال

از ناخوشی حصبه محفوظی را

پس از آن اگر بار دیگر حصبه شود

باید باید بار دیگر حصبه کو بی کند.



پرسش - حصبه چه مرضی است؟ - علامت مرض چیست؟ - سبب و وسایل چیست؟ - آب چگونه

آلوده و میکرب حصبه می‌شود؟ - سبزی خوردنی چگونه؟ - عکس چگونه سبب انتشار حصبه می‌شود؟ - برای محفوظ ماندن

غذا به تنهایی چگونه باید کرد؟ - بهترین وسیله این امر کدام است؟

آب چاه - آب قنات

آب چاه - آبی که بر زمین منسوخ و میرود و بخارج راه ندارد و مخزنهای زیر زمینی درست میکنند و فقط بوسیله کندن چاه میتوان از آن استفاده کرد آب چاه چون از طبقات خاک گذشته و صاف و بی میکرب شده پاک و سالم است و چاه هر قدر که عمیق تر باشد آب آن پاک تر است و بی چون بحرکت است هوای محلول در آن کمتر از آبهای جاری است برای اینکه آب چاه همیشه پاک باشد و آلوده نشود باید نکات زیر را رعایت نمود :

۱- آب را با تمهید باید از چاه بیرون آورد تا چیزهای آلوده بچاه نیفتد و آب را آلوده نکند .

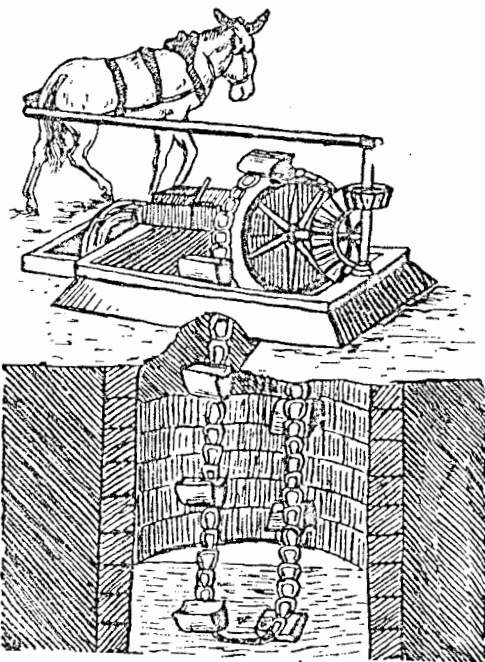
۲- بدنه چاه را باید دست کم تا عمق شش متر با سنگ و آهک و ساروج یا سیمان بپوشانند تا آبهای آلوده سطح زمین در آن نفوذ نکند و از بدنه چاه در آب داخل نگردد .

۳- چاه مستراح و چاههای کشیف دیگر نزدیک چاه آب نباشد زیرا ممکن است آبهای کشیف و میکرب در آن نفوذ کنند .

آب قنات - آب قنات مانند آب چشمه است و چون جریان دارد هوا

بیشتر در آن حل می‌شود برای استفاده از آب قنات همان دست‌رسانی که در باره آب چشمه و چاه داده شد رعایت کنند .

آب باران - آب باران خالص‌ترین آب‌های طبیعی است قطرات نخستین باران چون شامل ذرات گرد و غبار و میکروب‌های هوا است برای آشامیدن مناسب نیست اما پس از نیم ساعت که باران منظم بارید می‌توان آنرا آشامید زیرا



در این حال آب باران
آب خالص و مقدار
کافی هوا در آن حل شده
است در بعضی از نقاط
آب باران با مهارا
بوسیده مجرایهای پاک
برای آشامیدن آب

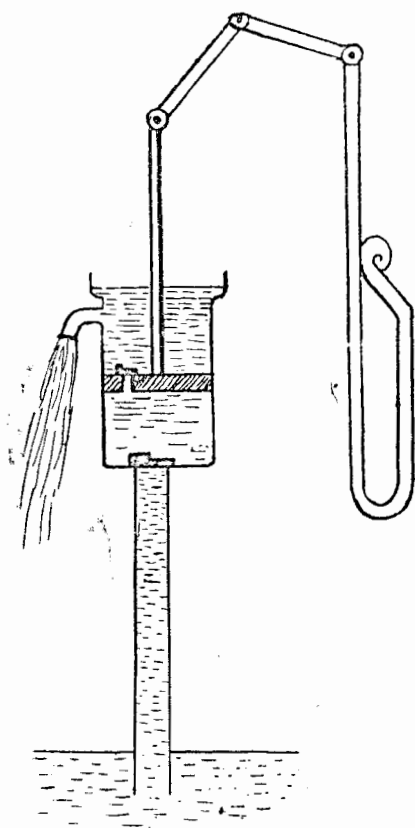
اینارهای بزرگ که دیوارهای آن غیر قابل نفوذ باشد می‌اندازند .
آب انبار - آب آب انبار برای آشامیدن ضرری ندارد بشرط اینکه آب

پاک مانند آب چشمه و قنات در آن بسیندازند و جبرائی بهم که از آن آب
میآید پاک و پاکیزه و دیواره های آن غیر قابل نفوذ میباشد تا آبهای
کثیف خارج داخل آن نکرده شود.

در نفساطی که آب قنات و چشمه در مجراهای سرباز جاری است باید مراقبت
کنند که خاک رویه و کثافات و بجن در آن نریزند و لباسها نشویند.
پنجخال و آب یخ - گاهی آبی که در پنجخال میاندازند کثیف و میکرب است
و در موقع خوردن یخ میکربها داخل بدن میشوند و شخص را بیمار میسازند یخ اگر از
آب پاک و بی میکرب تهیه شده باشد بی خطر است اما اگر چسبن باشد یخ
خوردن یخ باید طرف آب را کنار یخ بگذارند تا خشک شود و یخ را در آب
نشیندازند.

تلمبه

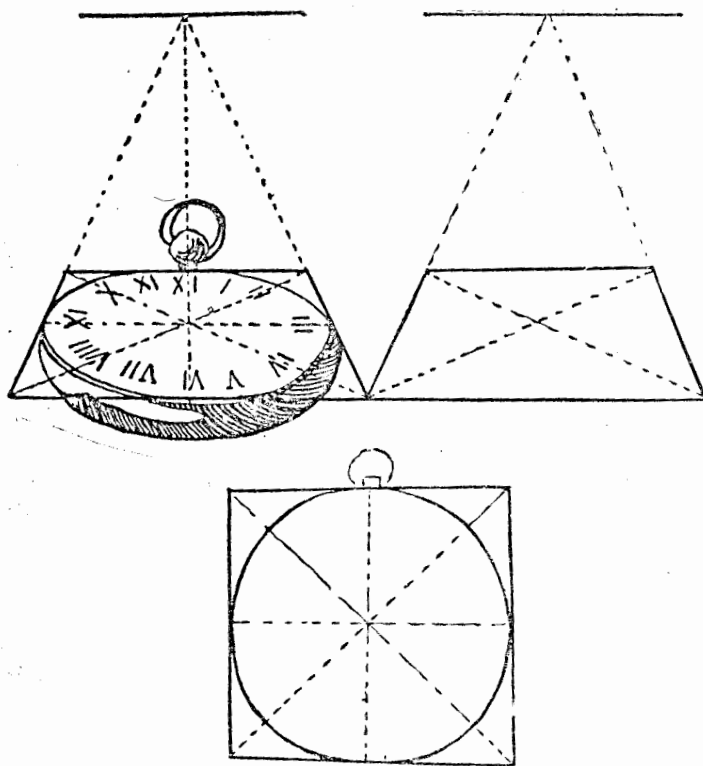
تلمبه آلتیست که برای بالا بردن آب از پستی به بلندی بکار میرود
تلمبه چندین قسم و معروفترین اقسام آن تلمبه تفکیست که در بعض خانه ها بواسطه آن
آب را از چاه یا آب انبار میکشند و بهر جا که خواسته باشند میریزند.
تلمبه تفکی از قلمبه متفاوت است :



اول تنه قلمبه که
 بشکل استوانه خسته
 شد دست در زیر
 آن لوله باریکی قرار
 دارد که بخسین
 آب رسیده است
 دوم میسن است که
 در تنه قلمبه جا دارد
 میسن متحرکست و
 آنرا بوسیله دست
 که دارد در استوانه
 بالا و پایین میگرداند
 سوم دو دریچه است

که یکی در بالا روی پیستن و دیگری در جانی که تنه قلمبه بوله باریک وصل
 است قرار دارد.

موقع کشیدن آب پیستن را چندین بار بالا و پایین میبرند تا هوا که
در تنه قلمبه است از دریچه بالا خارج شود و قشیکه تنه قلمبه از هوا خالی شد
آب مخزن بواسطه فشار هوای خارجی داخل لوله و از دریچه زیر داخل تنه
میکردد و بدریچه بالا فشار میآورد و آنرا باز میکند و از مخرجی که در
در تنه است بخارج میریزد





آبله

آبله مرضی است خطرناک و سرایتش شدید و سریع است پیش از آنکه آبله کوبی
متداول شود هر سال هزاران کس از آبله میمردند و یا کور و آبله گون میشدند
اما امروز خطر این مرض مرتفع گردیده و در نقاطی که آبله کوبی مجری است
بجز بطور ندرت دیده نمیشود.

بهترین وسیله محفوظ ماندن از آبله کوبیدن ماده ضد آبله است هر کس باید در مدت
عمر سه نوبت آبله کوبی شود (۱) یک نوبت در سال اول عمر (معمولاً از دو تا هجلی بعد)
(۱) باید آبله در آن دیبا زو بکوبند و کوبیدن آن انا از تا ده سال اگر قرن مرض مصون بیدارد.

توبت دیگر در دهم سالگی و نوبت سوم در بیست سالگی در فاصله این سه نوبت
 هم هر وقت آبله شیوع پیدا کند بهتر است که آبله کو بی کنند
 بعد از بیست سالگی کو بیدن آبله چندین لازم نیست زیرا مزاج انسان غلبات
 بیست سالگی مستعد گرفتن آبله است ولی در مواقع شیوع آبله کو بیدن آن ضرر
 ندارد بلکه مفید هم هست .

پرسش - آبله چگونه مرضی است ؟ - وسیله محفوظ ماندن آن کدام است ؟ - هر کس مدت هر چند
 دفعه بایه آبله کو بی شود ؟

چشمه و سنگ

زور آزمای - ابرام - سنگ خارا - کاهی - کاویدن - گران

- ۱- جداشدگی چشمه از کو بهار
- ۲- بزمی چنین گفت بانگ سخت
- ۳- گران سنگ تیره دل سخت سر
- ۴- بخشیدم از زیل زور آزمای
- ۵- نشد چشمه از پانچ سنگ سرد
- برگشت ناگه بنگی د چار
- کرم کرده راهی ده ای نیکبخت
- ز دوش سیلی و گفت واری سپر
- کنی تو که پیش تو جسمم بجای
- بکنند در استا و ابرام کرد
- کند بگ ...

- ۷- ز کوشش بهر چیز خواهی رسید
 بهر چیز خواهی گاهی رسید
- ۸- بر د کار گر باشی امیدوار
 که از یأس جز مرگ ناید بار
- ۹- گرت پایداری است در کارها
 شود سهل پیش تو دشوارها
- ۱- پرسشش - چنه آب در راه بچۀ خرد و چه تدبیری اندیشید ؟ - چن نتیجۀ گرفت ؟ - معنی
 بیت سوم چیست ؟ - بچۀ مناسب میگویی (زوش سی) ، ؟ - (بچۀ دن در اساد و برام کرد)
 یعنی چه ؟ - گران چند معنی دارد ؟ - و در بیت سوم بچۀ معنی آمده است ؟ - مقصود این
 حکایت چیست ؟ - برای موفق شدن بکاری چند چیز لازم است ؟ - (برای جوا
 این سؤال سه بیت آخر این قلمه را باز بخوانید) - آیا این چند چیز در بیت ششم
 جمع است ؟ -

۲- معنی لغات ذیل را بگوئید و برگردانم را در دو جمله استعمال کنید -

- ۱- کرم - کریم - اکرام
- ۲- کوشش - کوشا - کوشیدن
- ۳- کاوش - کاویدن
- ۴- پائش - پائوس
- ۵- سهل - سهولت - تسهیل

بهداشت بیماریهایی ساری (و دیگر)

در هر محل که یکی از بیماریهای ساری بروز کند همه ساکنان آن محل مخصوصاً کسانی که با اشخاص مبتلا سروکار دارند باید در حفظ خود و دیگران بکوشند و برای جلوگیری از سرایت مرض دستورهای پزشکان را بکار برند :

۱- بیمار را در صورتیکه نتوانند بر بیضخانه ببرند در اطاقی مخصوص جای دهند و نگذارند دیگران با طاق او در رفت و آمد کنند .

۲- هر وقت از اطاق بیمار بیرون میآیند دستهای خود را با صابون بشویند و پس از آن الکلی بمالند اگر با صابون سولیمه و مانند آن که کشنده میکرب است بشویند دیگر لازم نیست الکلی بمالند .

۳- لباس و دستمال و حوله و ظروف و خنجر آب ریختن مانند آنرا در صندل و در حمام صبی جای دهند که چیزهای دیگر از آنجا آلوده نشود در موقع شستن نخست محلولی کشنده میکرب از قبیل محلول اسید فنیک یا تانازین و پس از آن با آب پاکیزه بشویند و یا آنرا در آب بجوشانند .

۴- ظرف مدفوع بیمار را با ماده ای که میکرب میکشد از قبیل کروئین و کات کربن پاکیزه سازند و پس از آن بشویند .

۵- از شستن البسه و ظروف مریض در آب جاری و در استخر و حوض آب و نما
آن خودداری کنند .

۶- مردمان متفرقه اگر چه از خویشان و دوستان بیمار باشند بدون اجازه پزشک
باطاق بیمار نروند و بیش از مدتی که پزشک معین میکند نروند و امانند .

۷- از راه یافتن شش و یکت و دیگر حشرات به لباس یا رخت خواب مریض و
از راه یافتن پشه و کس باطاق وی بوسائلی که مقتضی و مفید است
جلوگیری کنند .

و اما دستوراتی که عموم باید مجری دارند بدین قرار است .

۱- هنگام بروز هر یک از امراض ساری مایه ضد آن مرض را در صورتیکه وجود
داشته باشد بخود تزریق کنند .

۲- آب آشامیدنی را اگر از پاکیزه بودنش مطمئن نباشند بجوشانند و
بیاشامند .

۳- ظروف غذا را همیشه پاک و پاکیزه نگاه دارند .

۴- غذا را و مواد خوردنی را در محلی جای دهند که کس بدان آلوده نیابد .

۵- پیش از غذا خوردن دستهارا با صابون و آب بشویند .

۶- شیری که خوب جوشانده نشده و همچنین سبزی خام و میوه ناسته و گوشتی که خوب نچته نشده است نخورند .

۷- حرارت مخصوصاً کس با طاق راه ندهند .

۸- بدن و مزاج را بوسیله ورزش و گردش در هوای آزاد نیرومند دارند .

پزشک - در محلی که بیماری عمومی بروز کند سکنه محل اطرافیان بیمار چه باید بکنند؟ چه دستوراتی

را باید پرستاران اطراف بیمار بکار برند؟ علت کارهای فیل ابیان کنید ، جای او را بکار

اطاق مخصوص - شستن دستها در وقت بیرون آمدن از پیش بیمار - در صندوق مخصوص جایی اند

بپاش و سمال و حوله مرطوب - پرهنار شستن لوازم مریض در آب جاری و در استخر و حوض و نند

آن - جلوگیری از راه یافتن شپش بیاس یا رختخواب مریض - جلوگیری از ورود کس و پشه با طاق

مریض - دستور باینکه تمام ساکنان محل باید بکار بند بیان کنند - علت کارهای فیل اب بیان کنید

جوشاندن آب آشامیدنی - پرهنار خوردن سبزی خام - جدیت در دفع گس - نیرومند داشتن

بدن بوسیله ورزش و گردش در هوای آزاد .-

تأثیر آب در سطح زمین

جوی و خسر و رود

هنگام ریزش باران و آب شدن برف آب از کوهها سر از بر میآورد و خاک نرم را میآویزد و میبرد و قله ها و دامنه های کوه را صاف میکند.

در جاهائی که سرایشی کوه زیاد نیست آب در حال جریان در رشته رود میشود و هر رشته مقداری ریگ و سنگریزه و دیگر مواد زمین را با خود میبرد و برای خود میگذارد.

رشته های مقدور آب از کوهها سر از بر میآورد و چسبند و جویبارها درست میکنند و جویبار رفته رفته بهم می پیوندند و از پیوستن آنها نهائی کوچکیست که بزرگتر بوجود میآید.

نهر از جوی پر آب تر و پر زور تر است و گذرگاهی پس تر لازم نموده تنها سنگریزه و خاک بلکه قطعات سنگ بزرگ را از جای بر میگیرد و میفرستد. ریگها و سنگبارها و های خرد و درشت که در آب نهر غلطان میسبب میشوند در راه

بیکدیگر میخورند و سائیده و صاف و کوچک میشوند و از ذراتی که از آنها جدا میشوند
 شن بوجود میآید نهر از وسط دره های پر خم و پیچ و بندی و پستی و سنگهای بزرگ
 میگذرد و چون به دره یار میسین که نبت صاف است برسد مواد یک با آن
 می باشد بنای فرو نشستن میگذارد و باین ترتیب که نخست قطعات سنگ بزرگ
 و بعد از آن سنگهای ریزه و پس از آن ریگها و سنگریزه ها و بعد از همه ذرات شن
 خاک در ته آب می نشینند و مقداری زیاد از ذرات شن و خاک در یک
 همچنان با آب نهر میرود و داخل رودخانه میشود.

از پیوستن نهر ها رود بوجود میآید رود در زمینهای پر شیب خاک و سنگ را از جای
 میکند و زمین را می شکافد و راهی عمیق و سرازیر که رودخانه موسوم می باشد میسازد
 بیشتر رود ها پس از عبور از زمینهای پست و بلند آخر بدریا میرسند و در نقطه که در مصب
 رود نامیده میشود بدریا میریزند.

آب رودخانه و نهر مقدار زیادی هوا و مواد معدنی و حیوانی و نباتی و میکروبها را در
 آب رودخانه ای که از نهر رود میگذرد و اما بی بنیادانی زباله و مدفوعات
 آن میریزند و یا لباس در آن میپوشانند خوردنی نیست مگر آنکه تصفیه یا جوشان
 شود.

مردمی بالوحه بکین

در زمان سلسله پناختی یونان بسیار معروف آتابشهرستانهای بسیار
تقسیم شده بود هر شهرستانی حکومتی جداگانه داشت و گاهی اتفاق می افتاد
که شهری با شهری بجنگ بر می خاست .

نام یکی از شهرهای یونان اسپارت بود . مردمان این شهر
ساده زندگی میکردند ، بزرگویم هیچ اعتنا نداشتند . در جنگ نیم تنه
پوشیدند ، سپر و شمشیر و نیزه داشتند و کلاه خود بر آتی بپوشیدند .
جوانان خود را چنان تربیت میکردند که تن بدون ، خوب کشتی بگیرند
مشق سپاهگیری کنند ، از گر سنگی و تنگی و خشکی زبان شکایت
نکشیند ، پای برهنه بزمینهای نامحوار راه بروند ، هرگز لباسهای
فاخر نپوشند و غم و شادی خود را ابراز ندارند ، عجب اینکه مردم این شهر
دوشیزگان را هم برای آنکه بدنشان زیبا و محکم و نجاش شود در دو و کشتی
میدادند .

وقتی شخصی کلینر نام بر آنحضرت پادشاهی میکرد . روزی خادم پادشاه
خبر آورد که غریبی بردارست و لوحه نوظهوری در دست دارد که شکل کوه

درود ما بر آن کسند شده و بار میخوابد . کلینز پس از اندک تامل فرمود تا اورا



د آو رند . مرد غریب بالوچه عجیب خود دارد شده تا آترمان کسی چنین لوحه ای

تمیده بود. کلینتر روی مبرو غریب کرد و گفت چه میخوای و این لوحه برنجین چیست؟ مرد جواب داد: ای پادشاه من مانند تو یونانی هستم و با جمعی یونانیان در آن ور دریا زندگی میکنم. دشمن ما و شما پادشاه ایران است بسیاری از بمبشیران را در شوشش پایتخت خویش بزدان افکنده است. یکی دو ماه پیش قاصدی از جانب پدر زن من که بزدان پادشاه است رسید و گفت سر مرا بر آتش و آنچه بر آن نوشته است بخوان. چه هر طریق دیگر میخوایست پیغام بیاورد گرفتار جاسوسان پادشاه میشد. چنین کردم. نوشته بود وقت است که یاران را گردآوری و بر پایتخت شاهنشاه ایران تباری. اگر موفق شدم بر ثروتی بگلشت دست خواهی یافت.

کلینتر گفت این بمن چه مربوط است؟ مرد غریب جواب داد که ای سرور محترم ما کرده یونانیان دور از وطن ضعیف هستیم و در برابر پادشاه ایران تنهایی توانیم ایستادگی کنیم اگر با یاری کنی تا بر او پیروز آئیم همه ثروت سرشارش از آن تو خواهد شد.

کلینتر پرسید این لوحه برنجین چیست؟ مرد غریب گفت اجازه بفرمایید

منجم بیایان برسد تا عرض کنم. اسلحه ایرانیان تیر و کمان است - شلوار
 میپوشند و سربندی تشکل عمامه می بندند البته آوازه چاکب سوار می نکشند
 در استگونی آنها بگوشش تو رسیده است . از هر که در دنیا تصور کنی غنی تر
 طلا و نقره فراوان - گنجهای بی پایان - لباسهای زر بفت - چهار پایان بسیار
 و غلامان بی شمار دارد . دیری نمیگذرد که تو صاحب این همه خواهی شد .
 اکنون باین لوحه برنخن نظر کن که چه آسان از اسپارت بشوش میتوان رفت
 در این هنگام مرد غریب انگشت خویش را بروی نقشه از مکانی بکمان دیگر
 بشتاب لغزانده مبادا آنگاه دوری راه و درازی مدت شاه را طول سازد
 تا بشوشش رسد . گفت این پاتخت شاهنشاه ایران است که بر تپه ای
 قرار گرفته است . تالارهای وسیع پرستون دارد و بر سر هر ستونی پیکر
 گاو میشی است . دیوارهای تالارها همه بکاشیهای خوش رنگ زینت
 هر یک صورت تیر اندازی نقش شده است . سقف تالار از زر ناب است
 و د شیر کبی برنگ زرد و دیگری کبود در دو طرف درگاه قصر جلوه گرمی میکنند
 خلاصه قصر شوش از عجایب است از طلا و نقره و جواهر پر است گرداگرد قصر
 گنجهای فراوان پنهان است . خانه های بزرگان در عایای کشور که همه

توانگرند نزدیک قصر نباشد و است .

هر چه جنگ کرده باشی هر چه غنیمت آورده باشی در برابر جنگ و مال
و دولت شاهنشاه ایران هیچ است . اگر بر او غلبه یافتی یکتا شهریار آسیا
خواهی شد .

مرد غریب همه اینها را با آب و تاب بسیار بیاد پادشاه اسپارت
آورد ، اما چنانکه گفتیم مردمان اسپارت بال چندان ولستگی نداشتند
کلمتر هم از اهل اسپارت بود و همین خوی داشت . کلمتر مرد غریب
خطاب کرد که برو سه روز دیگر باز آ تا آنچه مصلحت است بگویم .
مرد غریب لوحه را برداشت و از در خارج گشت .

کلمتر در این مدت با خود اندیشید که چه کند و یونانی را چه جواب گوید
روز سوم مرد غریب با همان لوحه برنجنی بحضور پادشاه اسپارت رسید
این بار همینه نظر کلمتر با و افتاد پرسید : لشکر کشی چند ماه طول میکشد؟
یونانی که منتظر چنین سوالی نبود و با کمال مهارت انگشت خود را بر نقشه بهرست
تمام سیر داده بود و تکانی خورد و زبانش لکنت گرفت . عاقبت بکلماتی
شکسته بسته گفت این لشکر کشی سه ماه بیشتر طول نخواهد کشید .

کلمنتر دیگر اجازہ سخن باو نداد و گفت این چه پادشاه است کہ میگوید
چگونہ ستمہ ماہ شکر می را از خشکی و دریا بگنجی برم کہ پادشاه معلوم نیست.
زود از خانہ من و شہر من دور شو و بیش از این درگاہ مکن. یونانی خواہ نا
خواہ از حضور شاہ اسپارٹ غایب شد اما بفکر حیلہ و رنگی دیگر افتاد
در آن ایام عادت مردم اسپارٹ بر این بود کہ اگر عسیری باشاخی
زیتون بخانہ یک تن اسپارٹی وارد میشد، صاحبخانہ مکلف بود او را بپذیرد
و بسنجانش گوش بدہد.

چندی گذشت یونانی مکار ملباس فقیری درآمد و باشاخی زیتون بقصر
پادشاہ آمد. این بار کلمنتر تنہا نبود. دخترکی داشت نہ سالہ باہوش،
زیبا و دلباز. یونانی مدتی صبر کرد بلکہ دخترک از خدمت پادشاہ دور شود
کلمنتر دانست کہ چرا یونانی سخن نمیگوید. گفت بگو آنچه میخواہی - دخترک
رفتی نیست. یونانی پس از آنکہ گفتہ های پیشین را یاد کرد خواست او را
بپول بفرید گفت چه لازم کہ بانتظار فتح و پیروزی بنشینی تا دولمتند شوی،
ہمیکہ قول یاری دادی و ہزار تومان نقد بتو خواہم داد.

کلمنتر قبول نکرد. یونانی بتندی برآشت کہ بیست ہزار تومان نمیدم

سی هزار تومان میدهم - چهل هزار تومان میدهم نه غلط گفتم پنجاه هزار
تومان میدهم . دخترک که تا این زمان ساکت بود مهر خاموشی از لب برداشت
و گفت پدر جان برخیز تا از این اطاق با طاقی دیگر برویم . این مرد نابکار
میخواهد ترا بتعارف بفزاید . پادشاه دست دخترک را گرفت و با طاقی
دیگر رفت .

یونانی مدتی تنها ماند عاقبت لوحه برنجین را برداشت و مایوس از دفتر
خارج گشت و زود شهر اسپارت را ترک گفت مدتی برآمد . یونانی شهری
دیگر را بنده پادشاه ایران بشورانید . در این کشمکش خود کشته شد و یونانیان
دیگر هم مغلوب شدند و از دست شاه ایران گوشمالی سخت خوردند .

پرسش - یونان را در نقشه اروپا پیدا کنید . آیا کشور یونان بزرگتر است یا ایران ؟
چند طرف یونان را آب فرا گرفته است ؟ ایران را چند طرف آب گرفته است ؟
شهر اسپارت در کدام قسمت یونان است ؟ اگر بخواهید از شهر خود بشهر اسپارت
بروید از کدام راه و با چه وسایلی میروید ؟ اسلحه ایرانیان امروز چیست ؟ سربازان
امروز ایران چگونه لباسی میپوشند ؟ اسلحه آنها در قدیم چه بوده ؟ لباس آنان چگونه
بوده است ؟ آیا هیچ عکس یا مجسمه سرباز قدیم ایران را دیده اید ؟ اگر چنین عکسی

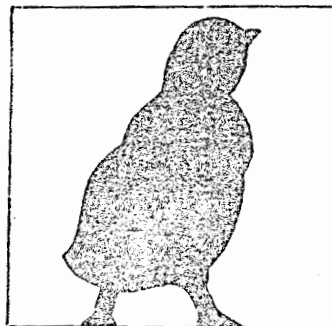
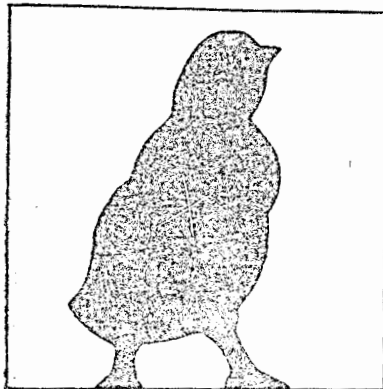
در کتاب تاریخچان است بقت لباس و اسلحه سربازان نگاه کنید . عکس یک
سرباز قدیم ایرانی را با داوروی کاغذ بکشید . مقابل آن عکس یک سرباز ایران کنونی را
هم بکشید .

حکایت بالا را در کلاس برای همشاگردان خود نقل کنید .

حکایت بالا را شخصی یونانی در کتاب خود نوشته است و ما مختصر آنرا برای شما در اینجا
به زبان فارسی در آوریم تا ببینید دیگران در باب ما چه گفته اند . آیا این نویسنده
یونانی از ایرانیان تعریف کرده است یا نه ؟ چه صفات خوبی بایرانیان قدیم
نسبت داده است ؟

کار دستی و نقاشی

از کاغذ چهار گوشه جوجه های کوچک و بزرگ درست کنید و از روی آن
نقاشی کنید و رنگ آمیزی نمایید .



تصفیه آب

چنانکه در درسمای پیش گفته شد آبهای طبیعی غالباً آلوده است و خوردنی نیست ولی میتوان آب آلوده را بوسیله تصفیه و قابل آشامیدن کرد.

برای تصفیه آب در خانه ما باید در

خمره یا تنگه صافی چوبی که سوراخهای

ریزه داشته باشد بگذارند و روی

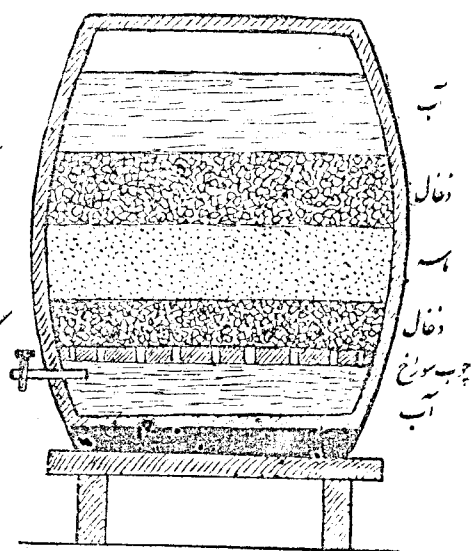
آن طبقاتی از شن و ماسه و زغال

چوب بریزند تا آب از آنها عبور

کند و در ته ظرف جمع شود و بوسیده

شیری آنرا بردارند چون ضخامت

طبقات اینگونه ظرفها خیلی کم است



منفذهای آنها گرفته میشود باخیبت باید زود بزود آنها را تحبیه کرد.

در بعضی قسمتهای ایران برای تصفیه آب ظروفی سفالین دارند موسوم بکبت

و بجای آن آب را در کبت میریزند و بجای آنکه در زیر آن متراکمیدند آب کلم

از سوراخهای بسیار ریز کبت تراوش میکنند و قطره قطره بجای آن میریزند و

و قابل آشامیدن میگردد .

تصفیه آب بوسیله چاههای نافذ - در کنار رودخانه یا چاههای
نسبت عمیقی میکنند . آب رودخانه در عبور از ضخامت طبقات بین چاه
و رودخانه تصفیه میشود و کلم داخل چاه میگردد . برای اینکه آبها
آلوده سطح زمین داخل چاهها نگردد باید مراقب بود که در اطراف چاه
شکافی نباشد . بدین چاه و راهم تا عمق شش ممت تر باید غیر قابل نفوذ کرد
تا از قسمتهای غنی چاه آب نفوذ کند و بخوبی تصفیه گردد .

تصفیه آب بوسیله پر منگنات و و پطاس - تنه گرم پر منگنات
و و پطاس برای تصفیه صد لیتر آب کافی است ولی آب قدری قرمز
میشود . برای برطرف کردن ته مزی آن باید آب را از صافی زغال عبور
دهند و یا اینکه قدری چای و چند تخته قند در آن بریزند .

تأثیر آب در سطح زمین (۳)

سیل

در دامنه های بسیار شیب هنگام بارانهای شدید آب بجای آنکه
در رشته رشته و پراکنده گردد روی بیک نقطه میگذارد و از آن نقطه بسرعت و

شدت سرازیر میشود و در چنین حال آنرا سیل گویند .

سیل هرگاه شدت بیابد قطعه های بسیار بزرگ سنگ و درختان کهن سال و تنومند را از کوه برمیکنند و بطرف دره و جلگه سرازیر میشود .

سیلاب در بعض اوقات وارد رودخانه یا شط میشود و آب رودخانه بسرعتی شگفت انگیز از مجرای طبیعی و عادی خود بالا میآید بالا آمدن آب در پارو از مواقع چنان شدت میابد که بشتر یا قصبه که در نزدیکی رود است داخل میشود و کوچه ها و خیابانها و خانه ها را فرا میگیرد و موجب خرابی عمارات و هلاک مردم و حیوانات میشود .

جلوگیری از خطر سیل کاری دشوار است ، در بعض شهرها و قصبهات معمول اینست که سد میسازند و یا در دامنه های سیلخیز کوه درختان بسیار بزرگ محکم ریشه میکارند فایده این کار آنست سیلاب که بدرختستان انبوه برسد از هم جدا و پراکنده و زور و قوتش کاسته میشود در بعض دماات ایران برای حفظ کاریز از آفت سیل سدی از خاک در جلو کاریز میسازند .

برای محفوظ ماندن از بلای سیل بهتر آنست که در جاباهای سیلگیر منزل نهند و کسانیکه میخواهند در نزدیکی رودخانه و دامنه های سیلخیز خانه بسازند شهر و آبادی

خود را در زمین بلند که سیلگیر نباشد بنا کنند و در اطراف شهر یا قصبه جویها
و خندقمای عمیق درست کنند تا سیلاب در آنها داخل شود و آب با وی صدمه
و آسیب نرساند .

اسکندر در هندوستان

در او آخر دوره سلسله پانچاشی در هندوستان پادشاهی بنام پُرس سلطنت
میکرد ، پُرس قاضی بلند و سیلگی قوی داشت . پهنای زرّه سینه او دو
برابر پهنای زرّه دیگران و سلاحش هم بسیم وزر گرفته بود هر وقت بریل نشی
بلندی و بزرگی قد و هیکل او بر بمر امان خوب نمایان میگشت بزور بازو بیک
ضربت دشمن را از پای در میآورد .

اتفاقاً در این ایام مردمان شمال هندوستان بمصیبتی گرفتار شدند و آن
اینکه اسکندر یونانی از کوهها گذشت و بر رودخانه پلما بست و کرام و سرامی
شدید تخیل کرد و خود را از یونان مکتور آهنگر رسانید تا آنرا تصرف کند پُرس
از رُود او آگاه شد . لشکری فراوان از سواره و پیاده و آتیه های
میتار و پیچهای بسیار نزدیک ساحل راست رُودخانه حاضر کرد .

هندوستان بر خلاف مملکت ما و فصل بیشتر ندارد و فصلی بارانی
 و فصلی خشک است. اسکندر در فصل باران که تابستان باشد هندوستان رسید
 رود سند از آب لبریز بود و پرس لشکریان و پیان خود را نزدیک ساحل
 چپ و اسکندر هم جنگیان را در ساحل راست رود آوردند.
 پرس پشت گرمی سپاه و رود پنهان و بی پای و پیان کوه پیکر
 از اسکندر بیم داشت، اما اسکندر یونانی بود و یونانیان هم با تدبیر
 بودند و هم دلیر.

جوان یونانی با خود اندیشید که بر پادشاه هند بجهاد دست یابد و آنست
 سنگی که در آب سند پیش رفته بود و در بجزیره ای داشت بگذرد و در لشکریان
 پرس حمله کند استی از یاران را بر سر کردگی رئیس مقله ای دور دست
 فرستاد و سفارش کرد که غوغا و هیاهو برپا کنند تا پرس گمان برد که حمله از آن
 نقطه خواهد برد، این تدبیر موثر شد، پرس شتاب لشکریان انبوه بمقابل سپاهیان
 اسکندر فرستاد. اسکندر چند دفعه این عمل را تکرار کرد و اما از حمله خبری نشد پرس طول گشت و پنداشت
 اسکندر او را باز نمی میدهد و خیال ندارد که بر او تبارزد و باین پندار خام قسیر لشکریان خود را در برابر
 مشتی یونانی معطل گذاشت، اسکندر برای آنکه پرس بگمان نشود و بپاش اتر بن جوانی باو شتاب

داشت پوشانید و سفارش کرد که نزدیک چادر او آهسته قدم زد و خود در بشیای نهم
 ساختن اسباب حمله مشغول گشت، شب در سیدی چند که مأمور فریقین پُرس بودند آتش بر
 آفر خستند و سر و صد کردند که هندیان را از نقطه حمله غافل بیازند، اسکندر دستور داد
 که ارا به های آذوقه را چند دفعه از نزدیک چادر او بگذرانند تا پادشاه هندیگان کند که اسکندر
 فصل باران دست بجای جنگ نخواهد زد و در تمام این مدت اسکندر و یارانش با سخن قایل مشغول
 بودند. عاقبت شبی قایقها را بر دو خانه انداختند و بهر یک کیه ای از هلف
 خشک بستند تا بر جای بماند در دل شب در میان باران و باد اسکندر از
 پیش و سواران و پیادگان از پرس از روی قایقها گذشتند و جزیره ای
 رسیدند از این جزیره هم گذشتند و بجای دیگر رسیدند معلوم شد که این
 جزیره ای دیگر است و هنوز مبلغی باید بروند. باران و تاریکی همراهان اسکندر
 سخت سست کرده بود، آهنگ گریز کردند. اسکندر بتسویق و تهدید آنها را
 با خود همراه کرد اما دیگر فرصت پل بستن نبود سواره همه بر آب زدند و اسبان
 تا گردن فرو رفتند مختصر پس از رنج بسیار خود را با صل با قای رسانیدند یکی
 از دیدمان هندی ثواب رفت پرس خبر داد که اسکندر آمد. پرس فرزند را
 با ارا به های جنگی بجلو آورد فرستاد. اسبان و همراهی ارا به بگل فرو رفتند

اسکندر و لشکریانش که زنده سوار و سبک اسلحه بودند بجای لکی برهندیان
 تاختند و آنها را تار و مار کردند. پُرس بهم در این بین خود را آماده جنگ کرده بود
 پیلان بفاصله های معین در وسط، پشت سر برپای دوسر باز پیاده و در دو طرف
 صف پیلان سواران صف کشیده بودند پادشاه خود نیز برپای سوار بود. اسکندر
 زودی برد که بجنگ از عهد هندیان برخیزد آمد، باز حیل ای بکار برد و بجای
 اینکه بر طرف حمله کند تمام قوه خویش را در یک جا بکار انداخت و عرصه را چنان
 بر یک صف تنگ کرد که ناچار سربازان هندی پیلان نزدیک شدند اسکندر
 فوراً بدسته ای فرمان داد تا در زنده و پادشاه هندی را که در آنسوی لشکر بود
 محاصره کردند پیلان دست و پای خود را کم کردند و بیچاره شدند زیرا اگر عقب می رفتند
 دوستان را زیر پای خود می ساختند و اگر جلو می رفتند بدیوار روئین اسکندر
 بر می خوردند عاقبت خوا و ناخواه عقب نشستند و دست و دشمن را زیر پای خود
 کردند. در تمام مدت جنگ پادشاه هندی با آنکه چند زخم برداشته بود می جنگید
 یاران را هم بجنگ کردن تشویق میکرد در این هنگام سربازان اسکندر که رفته
 بودند پرس را گول زنند بیاری آمدند و در راه پیلان فراوان اسیر کردند.
 مدتی گذشت پُرس عاجز شد خواست که پیل را برگرداند پس بجان آنکه پادشاه

میخواهد بریر آید زانوز دیلان دیگر همه بموافقت او زانوز دند و بجنگ یونانیان
افادند، پیل پادشاه بگفته یکی از نویسندگان تیرانی زخم پسر را با خرطوم
یک بیک بیرون آورد و پسر دوباره بر پیل نشست و بجنگ پرداخت کنند
و دو دفعه جمعی را مامور ساخت که پسر را اسیر کنند و دفعه اول پسر سخت
ایستادگی کرد باز دوم تشنگی بر او زور آورد و بناچار از پیل پیاده و اسیر شد
یونانیان با دشتی آب دادند پس بخدمت اسکندر آوردند، اسکندر
از او پرسید میخواهی با تو چگونه معامله کنم؟ پسر جواب داد آنچه از پادشاه
سزاوار است، اسکندر از جواب او خوشش آمد و گفت من آنچه شایسته
پادشاهی است عمل خواهم کرد اما تو از من چه توقع داری؟ پسر جواب داد
که آنچه باید بگویم گفتم و چیزی بر آن مزید نمیکنم، اسکندر با وفاداران مسربانی
کرد و کشور او را با و باز داد و با هم عهد دوستی بستند، امیدواریم که در
این بیان دوستی سهم پیل وفادار را هم فراموش نکرده باشند.



سلسله اعصاب

در بدن انسان و حیوان رشته های بزرگ و کوچک پراکنده و بیکدیگر
مربوط است و دارای مرکزهای اصلی میباشند و حرکت و ادراک بواسطه
آنها انجام مییابد .

هر یک از این رشته ها را پی و همه آنها را با هم دستگاه پی مینامند و مرکز
این سلسله مغز و مغز تیره است .

مغز در کله جای دارد و شش قسمت بر سه قسمت جداگانه و مختلف که بر روی هم
واقعند .

قسمت اول بزرگتر و در بالاست و بواسطه سنگینی که در وسط دارد در قسمت
تقسیم میشود .

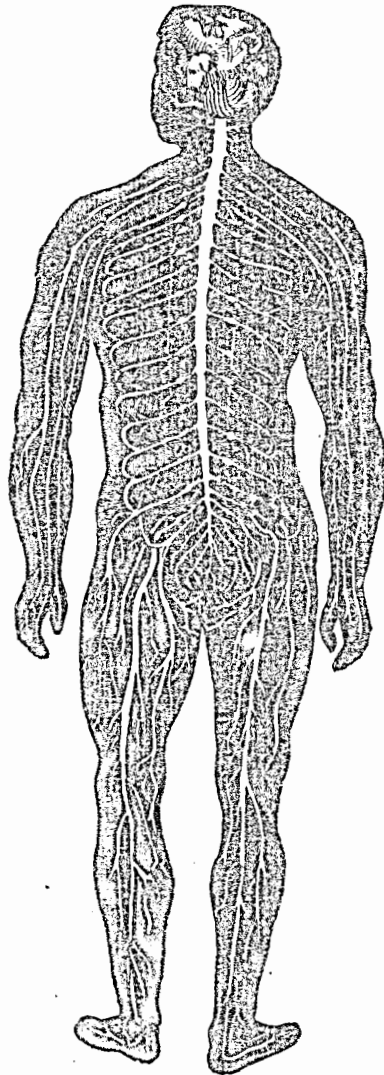
قسمت دوم کوچکتر است و در زیر قسمت اول پشت کله جا دارد .

قسمت سوم و نهاله مغز تیره است و در زیر مغز کوچک قرار دارد .

مغز تیره یا مغز حرام رشته ایست سفید و بلند که در وسط مهره های پشت است
یک سر آن در زیر مغز کوچک و سر دیگر آن پایین مهره های پشت است .

اعصاب بر حسب خاصیتی که دارند بدو دسته تقسیم میشوند اعصاب

حس و اعصاب حرکت و اعصاب مختلط .



اعصاب حس وسیله ادراک و حسند و توسط آنهاست که انسان چیزها را

می بیند و آوازها را می شنود و مزه ها و بوها را در می یابد و نرمی و درشتی و سردی و گرمی و امثال اینها را حس می کند .
اعصاب حرکت عضلات را با باراده و فرمان دماغ بحرکت می آورد و بخشش عضلات دست و پا و سایر اعضا متحرک می شوند و بمبیل دارا ده انسان کار می کنند .

عبدالغیر خلیفه و فرزندش انگشتری

کمی از بزرگان اهل متین ^۱	حکایت کند ز بن عبدالغیر ^۲
که بودش نگینی در انگشتری	فرد ما ندو در قیمتش شتری
قضا را در آمد کمی خشنال	که شد بدتر سیامی ^۳ مردم هلاک
چو در مردم آرام و قوت نید	خود آسوده بودن مروت نید
چو بیند کسی ز هر در کام خلق	کیش بگذرد آب نوشین بخلق
بفرمود بفرود خندش بسیم	نکه رحم آمدش بر فقیر و یتیم

۱- اهل معرفت - ۲- کمی از خلفای بنی امیه - ۳- ماه شب چهارده - ۴- چهره

۵- ماه نو - ماه کیشبه - ۶- گوارا .

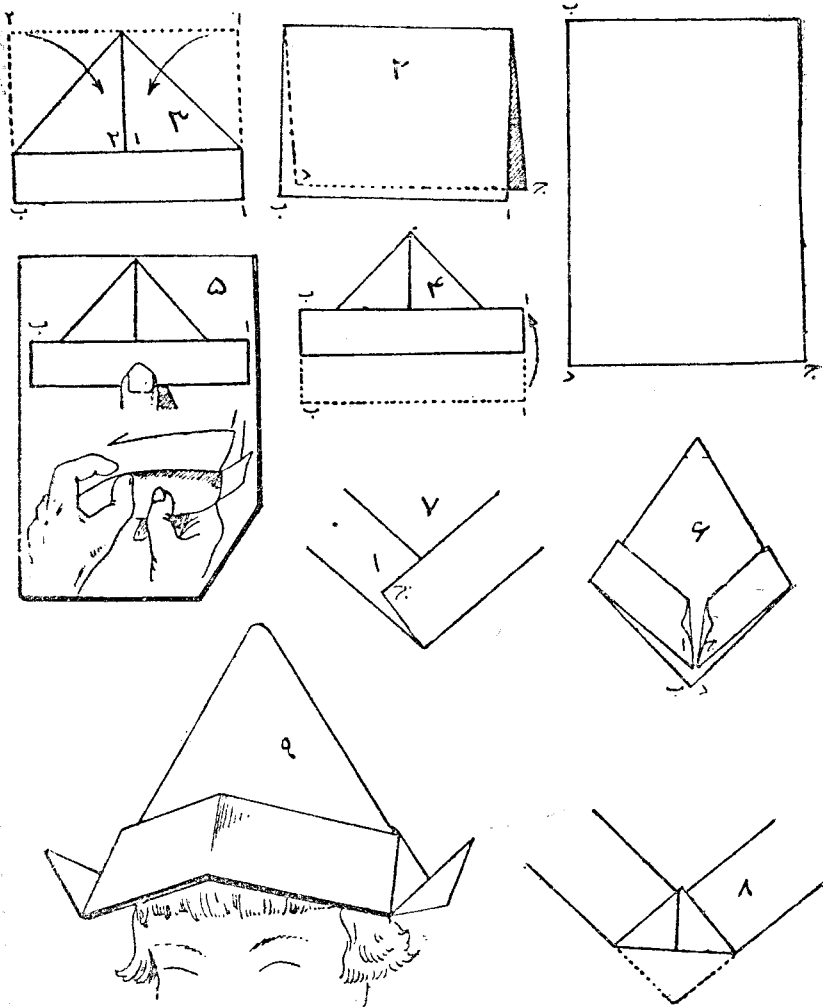
بیک هفته نقدش تباراج داد بدویش و سکین و محتاج داد
 فقا و مذدوی ملاست کمان که دیگر بدست نیاید چنان
 شنیدم که میگفت و باران دمع فردمید ویدش ببارض چو شمع
 که زشت است پیرایه برشیرا دل شیری از ناتوانی فکار
 مرا شاید انگشتری بی نگین نشاید دل حلقی اند و گمین
 «بوستان سعدی»

۱- غارت و بیفا - ۲- اشک - ۳- رخساره - ۴- خسته و ناتوان



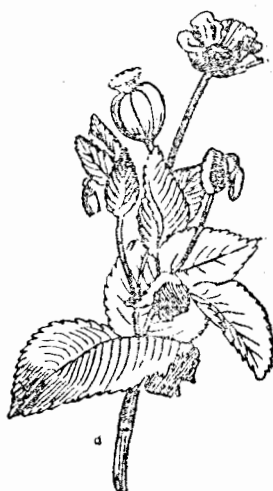
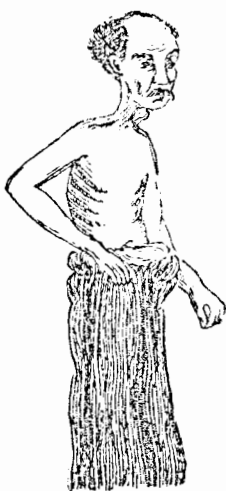
کار دستی

مطابق نقشه پایین از مره یک شروع کنید یعنی از مربع مستطیل تا
 شکل (۱) میتوان یک کلاه کاغذی درست نمود.



تریاک

بعضی از اشخاص وقتی که بدردی از قبیل درد دندان یا گوش مبتلا میشوند
برای رفع آن تریاک میکشند و نمیدانند که تریاک در دراز بر طرف نمیکند بلکه



احساس درد را بطور موقت از بین میبرد و اثر آن که بر طرف شد در دراز میگذرد
و شخص دوباره تریاک میکشد و باین طریق رفته رفته تریاک کشیدن معتاد میشود.
بعضی دیگر از روی هوس و تقلید رفقا و معاشقان تریاکی
خود را بعبادت تریاک کشیدن مبتلا میکنند.

بدترین اثر تریاک ناتوان ساختن پهیای بدن است ^(۱) پسیا که ضعیف
شد تمام اعضای بدن مخصوصاً اعضای باضمه ضعیف میشود و ضعف باضمه موجب
ضعف سایر قوای بدن میگردد .

تریاک بدن را لاغر و رنگ رویرازد و تیره میسازد و انسازا گوشه
نشین و تسبل و در زندگی سهل انگار و بی قید میکند و از انجام کارهای شخصی و خانوادگی
حتی از تنظیف بدن و جامه خود باز میدارد و چه بسیار مردمان توانگر و بخوبت
که در نتیجه اعتیاد بافیون فقیر و بدبخت و بنان روزانه محتاج شده اند .

پرسش - انسان بچ طریق تریاک میثود ؟ - تاثیر تریاک از چیست ؟ - بعضی از ضررهای
تریاک را ذکر کنید - بعضی از مادران بکودکان خود برای اینکه شب آرام بخوابند
و دوائی از ترکیبات تریاک میدهند . آیا این کار بنظر شما مفید است یا نه ؟ - چرا ؟ -
چرا باید از معاشرت با اشخاص تریاکاکی احتراز کرد ؟

(۱) این اثر بواسطه ماده ای است که مرفین نامیده میشود و مرفین اعصاب حس و حرکت را
بجس میکند و بطور موقت از کار مماندازد و بدین سبب جراحان در عملهای دردناک از آن
استفاده میکنند .

جوانی سرازرای مادر بتافت

سرتافن^(۱) - آذر^(۲) - تافن^(۳) - همد - همد^(۴) - مجال - سالار^(۵) - سر پنجه^(۶)

جوانی سرازرای مادر بتافت دل در دمندهش با ذرتافت

چو بیچاره شد پیش آذر و همد که ای ست مهر فراموش عهد

نه گریان و دمانده بودتی و عزو که شبها ز دست تو خواهم نبرد

نه در محله نیریهی حالت نبود مکن راندن از خود مجال نبود

تو آن کودک از گیس رنجی ای که امروز سالار و سر پنجه ای

۱ - پیشش - جوان نسبت با درش چگونه رفتار کرد م - مادرش چه کرد و با چه گفت

از این حکایت چه نتیجه بگیریم ؟

۲ - این حکایت را بزبان خود بگوئید .

۳ - این لغات را معنی کنید و هر کدام را در یک جمله استعمال کنید : تافن (معنی سوزاندن)

ست مهر - فراموش عهد - دمانده - رنج - سر پنجه

۷ - سرتافن = سر پی کردن - (۲) آذر = آتش - (۳) تافن = گرم کردن و معنی مصراع اول

در دمندهش با ذرتافت ، این است دل در دمنده مادر را بسوزاند - (۴) عهد = در اینجا بمعنی بیان است

(۵) سالار رئیس - (۶) سر پنجه = در اینجا بمعنی زود دمنده است

- ۴- انشاء - این حکایت را بهتر بنویسید .
 ۵- اشعار بالا را پس از یاد گرفتن لغات و معنی حفظ کنید .

جوان و مادر

بانگ - نزدی - زال^(۱) - آغوش - جفا^(۲)



روزی بغرور جوانی بانگ بر مادر زدوم ، دل آزرده بهیچ نشت نکرد
 (۱) زال - پسر زن . (۲) جفا - بدی و ستم

همی گفت مگر خردی فراموشش کردی که درشتی میکنی ؟
 چه خوش گفت زالی بفرزند خویش چو دیدش بگفت افکن و پلین
 گراز عهد خردیت یاد آمدی که بیچاره بودی در اغوش من
 نگردی در این روز بر من جفا که تو شیر مردی و من پیر زن
 « گلستان سکه »

۱- پرسش - بانگ بر مادر زوم یعنی چه ؟ - نتیجۀ بانگ زون بر مادر چه بود ؟ - مادر چگونه
 فرزند خود را متنبه کرد ؟ - آیا سزاوار است کسی مادر خود را بیازارد ؟ - چرا ؟ -
 بگفت افکن و پلین و شیر مرد را معنی کنسید ؟

حواس خمسہ

انسان مانند اغلب حیوانات دارای پنج نوع حس است که آنها را حواس
 خمسہ گویند حواس خمسہ لمس و شمع و ذوق و سمع و بصر است و آنها را
 لامسه و شامه و ذائقه و سامعه و باصه
 نیز گویند .

لامسه

لامسه سختی و درشتی و نرمی و گسختی و سبکی و سردی و گرمی و درد

وسوزش و امثال اینها را درک میکند .

وسیله لمس پوست بدن است که اعصاب لامسه در زیر آن پراکنده است
 قوه لامسه در دست و مخصوصاً سر انگشتان بیشتر از نقاط دیگر بدن میباشد
 و بدینجهت است که هر وقت بخواهند نرمی یا درشتی جسم را معلوم کنند سر انگشت را
 بدان میمالند .

در پوست بدن نقطه نیست که عصب لامسه نداشته باشد بدلیل آنکه
 بهر نقطه سوزنی فرو برند فوراً درد میآید .

شست و شوی

سطح بدن آدمی پر از منفذ های سوراخهای بسیار کوچکی است که از آن عرق
 تراوش میکند . تراوش عرق مخصوصاً در گرمای هوا و هنگام بعضی بیماریها زیاد است
 در زیر پوست بدن غده های بسیار کوچکی است که ماده چربی از آنها بیرون
 میآید و آن نیز در روی پوست میماند مقداری گردد و غبار هوا هم بر پوست بدن
 می نشیند . بنا بر این از ترکیب عرق با ذرات گرد و غبار و چربی بدن
 پرده ای که چرک می نامند در روی پوست پیدا میشود چرک سوراخهای بدن
 میگیرد و مانع بیرون آمدن عرق که ستم است میگردد زبان دیگرش اینست

میکرب بیارحیهای پوستی در آن خانه ولانه میکند و سبب بروز زجر و سودا و کچلی و مانند آن میشود .

پس باید بدن خود را دست کم هفته ای یک بار تست و شوی و بهیم چرت بر طرف گردد ، بدن را باید از سر تا پا با آب گرم و صابون بشوید کیسه کشیدن بر بدن هم سودمند است و خون را بر زیر پوست متوجه میازد و مایه فرج و نشاط میگرد .

شستن دستها - بیشتر بدن از زیر لباس پوشیده و پنهان از مجاور هوا و دیگر چیزها تا حدی مصون است و بدین سبب کافی است که هفته ای یک یا دو بار شست و شوی شود لیکن دستها همیشه مجاور هوا است و ذرات گرد و خبار بر آن می نشیند و چون وسیله کار است با سباب و اشیاء مختلف زده میشود و زود بزد آلوده و ناپاک میگردد و باید آنها را هر روز چندین مرتبه بشوئیم شستن دستها پیش از هر غذا بسیار لازم است و اگر بخیری که دارای میکرب مضر است بر خور و باید با صابونی مانند صابون سولیمیکه کشنده میکرب است شسته شود .

شستن صورت - عضو دیگری که باید روزی چند بار شسته شود صورت است

صورت را در وقت صبح که از خانه بیرون میرویم و در ظهر و شب که بجا میگیریم
باید بشوئیم.

شست و شوی در آب سرد - بعضی بدن خود را بشت و شوی با آب سرد
عادت میدهند، این کار در صورتیکه خود را پز شک نشان داده و از او اجابت
گرفته باشند بسیار مفید و مایه تندرستی و نشاط و نیرومندی است
شست و شوی با آب سرد باید بدین قرار باشد :

- ۱- اگر ممکن است هر روز انجام یابد .
 - ۲- در محلی محفوظ که جریان هوا در آنجا نباشد انجام داده شود .
 - ۳- در زمستان آب بسیار سرد نباشد .
 - ۴- مدت کوتاهی باشد و در آب سرد بسیار توقف نکنند .
 - ۵- پس از شست و شوی بی درنگ بدن را با حوله خشک کنند و با پارچه
خشکی مالش دهند و قدری حرکت کنند تا بدن گرم شود .
- اطفال را تا شش هفت سالگی با آب گرم باید شست و شوی و پس از
آن مقدار گرمی آب را بتدریج کم کرد تا رفته رفته با آب سرد عادت کنند
پزشک - منفذ های بدن چیست و چه فایده دارد ؟ - چربی پوست بدن را کیست ؟

چون بگونه پیدا می شود ؟ - بدن را چگونه و چند روز یک مرتبه باید شست ؟ - چرا این
صورت را هر روز چند بار باید شست ؟ - آیا صورت را هم هر دفعه باید با صابون شست ؟
چرا ؟ - فایده شست و شوی با آب سرد و شتر و شس چیست ؟ -

حواس خمسہ ۱

شامہ

بو بوسیلہ ہوا از دو سو راجح بینی داخل بینی میگردد ، و چون بی شامہ
میرسد پی از آن متاثر میشود و آن اثر را بمغز میرساند و مغز احساس
بوی خوش یا ناخوش میکند ، انسان بوسیلہ شامہ ہوا و غذای فاسد را
از غیر فاسد تشخیص میدہد .

و خانات و عطر و خورون غذای پرا دویہ شامہ را ضعیف میکند و کسی کہ
شامہ اش ضعیف باشد ممکن است ندانستہ غذائی فاسد بخورد یا ہوائی بد را
تمشق کند و در نتیجہ رنجور گردد بینی علاوہ بر آنکہ وسیلہ بو کردن است را
تمشق نیز می باشد و باید آن را پاکیزہ و نظیف نگاہ داشت .

ذائقہ

انسان بوسیلہ ذائقہ مزہ اشیا را میفہمد وسیلہ ذائقہ زبان است

که پیامی ذالفت در آن گسترده شده است

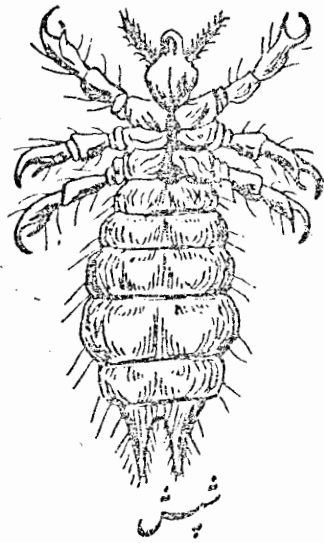
برای حفظ سلامت ذائقه باید از دود و مشروبات الکلی دار پرهیز کرد
زیرا این هر دو ذائقه را ضعیف می‌سازند ، اشخاصی که مشروبات الکلی دار
می‌خورند غالباً مبتلا بکبر فکلی زبان می‌شوند و طعم غذا را بهم خوب ادراک نمی‌کنند

پاکیزگی موی سر و بدن

موی مکنبان سر و مایه زیبائی و آراستگی است، سر را هر روز صبح با آب پاکیزه و خالص و هفتۀ ای یک یا دو بار با آب گرم و صابون بشوئید و پس از شستن خوب خشک کنید و آنگاه شانه بزنید و اگر هر روز شستن میسر نباشد شانه زدن در هر روز

ترک نکنید.

موی سر و بدن را اگر پاکیزه نداری ممکن است لانه ریشک و شپش و بروز بعضی از بیماریهای پوستی مانند کچلی بشود شپش که شته از اینکه جانوری زشت و پلید است میکوب



امراضی مانند تیفوئوس را هم از بدنی

بدن دیگر نقل می کند و موجب انتشار و شیوع آن امراض میگردد و پاکیزه داشتن و شست و شوی موی سر این تله نکته را در نظر داشته باشید.

۱- چون صابون چربی را که سبب حفظ و نمو موی است ازایل و نمو موی میکند .

- ۲- شانه‌ای که بکار می‌برید پاکیزه و بی عیب و مخصوص خودتان باشد.
- ۳- از استعمال روغن ماه و دوائی که برای برقی دادن درنگین نمودن موی بکار می‌رود خودداری کنید زیرا این دواها در رخنه‌های موی پنهان می‌رسند و مانع رشد و نمو و سبب ریزش آن می‌شود.
- پرمشش - در پاکیزه داشت موی سر چه باید کرد؟ - ناپاک داشتن موی سر بدن چرک‌ها را دارد؟ - چه نکاتی را در پاکیزه داشت موی سر باید رعایت کرد؟ - چرا شانه هر کس باید مخصوص خودش باشد؟.

تأثیر نبات و حیوان در زمین

سطح زمین تنها از آب و هوا تأثیر نمی‌شود بلکه نباتات و حیوانات نیز بر پوسته در آن اثر می‌کنند و شکل و حالت آنرا تغییر می‌دهند کمترین اثر نباتات اینست که در زمین ریشه می‌کنند و ریشه آن باطراف می‌دهد و شکافها و رخنه‌ها در زمین ایجاد می‌کند و آب و هوا از آن رخنه‌ها با درون زمین را و می‌پاشند و آثار خود را بطور می‌پاشند مهمترین اثر نباتات بوجود آوردن معادن زغال سنگست که شرح آن سابقاً شد حیوانات که در خشکی زندگی می‌کنند تأثیر مهمی در زمین ندارند و اثر کمی بر وجود

آنها مترتب می باشد اینست که تازه انداز مواد زمین تغذیه میکنند و چون
بمیرند جسد آنها می پوسد و بنه خاک می شود ولی آثار حیوانات دریائی در آب
نقاط سطح و طبقات کمره زمین موجود و معلوم است .

در دریا انواع حیوانات بزرگ و کوچک فراوان و از همه بیشتر حیوانات
کوچک صدف دار است که هزاران ملیون از آنها در آب هر دریا شناور
و دائم در کار زادن و مردن می باشند .

صدف مرده اینگونه حیوانات بنه دریا فرو میرود و طبقه لطیفه در وسط لای
لای مثل سنگ سخت می شود .

دیگر از جانوران کوچک دریائی که اثر آنها در زمین شکفت انگیز می باشد حیوانات
مرجانند مرجان جزو آبهای گرم و شور و صاف و آرام زیست نمیکند و جز در
ساحل جزایری که در منطقه گرم واقعند یافت نمی شود مرجانها در یک محل جمع میشوند
و بتدریج آنها که در زیرند می میرند و آنها که در بالا هستند زیاده میشوند . مرجانها
مرده بفشار طبقات بالا بهم فشرده و سخت می گردند و طبقه ای از سنگ است
در زمین دریا تشکیل میدهند این طبقه مرجانی پیوسته درشت تر و بلندتر میشود
تا از سطح دریا بالا می آید و مانند جزیره نمودار میگردد و بارهای دریائی را

و مرغان تخم نباتات را از خشکی و از جزائر دیگر بدان جزیره میسپرد
و میپر اکسند تخمهای بنامی برستن میگذارند و چندی نمیگذرد که سطح جزیره از انواع
سبزه و درخت پر میگردد و زمینش با صفا و خرم و حاصلخیز بوجود میآید.

قرقریه ها

اثاث - منازل - اجتماعی - قوانین و مقررات - فراخ - تنگ
قرقریه ها قبایلی چادر نشینند که در دشتهای سبز و علفزار ترکستان روس
مکان دارند.

شغل عمده آنان گله داری و تربیت حیوانات اهلی مانند گاو و گوسفند و اسب
است بهیچوقت در یکجا نمیانند و پیوسته از نقطه ای نقطه دیگر کوچ میکنند چادرهای
ایشان از چوب و شگل گنبد ساخته شده و روی آنها را اند فرار گرفته است
نمردان از مو یا پشم حیوانات خود میالند زدن و جمع کردن چادر بارانهای
قبیله است و مردها مشغول گله چرانی و مواظبت از حیوانات خویشند کف
چادرها را باقالیچه های زیبا که از پشم بافته شده است فرش میکنند. تمام اثاثه
و لوازم زندگی شان سبک است و چیزهای سنگین که حمل و نقلش دشوار باشد

ندارند ظرف و لوازم زندگیشان بنم از چوب یا پوست است هر طایفه یا



عشیره ایشان که بعلقراری تازه فروید آید نخست اسبهار آزاد میسازند و

ز شون پس از آن گاو و الاغ و بعد از همه گوسفند را با بچرین سهر
میدهند. قرقیزها اسبهای خود را بسیار دوست میدارند و از آنها
مخوب توجه میکنند و برخلاف سُرُخ پوستان هر زمینی را که برای چرانیدن
حیوانات خود مناسب دانند گله خود را بدانسو میرانند.

در تابستان که هوا گرم و علفهای بیابان خشک میشود هر خانواده باره
سحاب خود را می بندد و با حیوانات خود بآبادیهی مخصوصی آب
و علف کافی دارد میرود.

قرقیزها مردمانی بسیار مشهور و بی باکند اگر وقتی خانواده ای رمله خود را
در زمینی که خاص دیگری است بچرا و ادا دارد صاحب زمین بنازه بر میخیزد و
سرانجام جنگ سختی میان دو طرف در میگیرد و جمعی کشته میشوند.

قرقیزها بیشتر از قنات یا چشمه آب بر میدارند. در تابستان اغلب در
دامنهای کوه بسر میسوزند ولی بهنگام زمستان فراسید و هوا سرد شد
دوباره بجای خود باز میگردند. علاوه بر گله داری تجارت هم میکنند و هر سال
گوسفند و اسب و پشم و شیر و روغن بسیار بشهر نشینان میفروشند و در عوض
کنندم و پارچه و ظروف چوبی از آنها میخرند.

غذای اصلی قرقرها گوشت و ماست و شیر و پنیر است . در روزهای جشن و مهمانیهای باشکوه اسبی میکشند و گوشت از اکباب میکشند و میخورند . قرقرها مردمانی صبور و بردبارند و تا بجای تاب تشنگی و گرسنگی دارند که قشود . در روزی آب و چندین روزی غذا بسر برند . نان ندارند اما در عوض کباب نوع آتش از ارزن یا گندم میپزند که بسیار خوشمزه و لذیذ است چای و شیر بسیار میاشامند ، و از شیر کره و ماست و پنیر و روغن میازند خوراکی دیگر آنها برنج است که بتازگی میان آنها معمول شده .

یکی از ایشان اگر گاو و گوسفندش کم شود و یا بطریقی دیگر از دست برد . برای اینکه کبشی محتاج نکرد و بزراعت میرد از دو، سه چگاه قبیلی و سستی تن در نمیدهد قرقرها بی نهایت طالب آزادی و تقش هوای گشاده و پاکیزه و از خانه نشینی خوششان نمی آید و تمام سال را بجز ایام زمستان در بیرون بسر میبرند و کمال خوشبختی هر کس این است که در زیر آسمان صاف بخوابد از پرتو ماه و ستارگان برخوردار گردد .

قرقرها مردمی اجتماعی و نسبت بهم تا اندازه ای مهربان و وفادارند اگر یکی از آنها مرتکب کاری مخالف آداب و رسوم قبلیه شود بر طبق قوانین و مقررات

مخصوصی که دارند مجازاتش نمایند.

لباس قرقرها جبهه فراخ و بلندی از نمد یا خریا کتان است که آنرا خفشان
مینامند در تابستان پیراهن و شلوار که در چکمه فرو میرود میپوشند کلاهشان
پوستی و بزرگ است ثروتمندان و صاحبان کله و کوسفند جامه های مخملی زر
دوزی شده در بر میکنند و سر خود را با جواهر قیمتی زینت میدهند.
از نهاسر شانزادگان و ستالهای پنبه ای سفید می بندند و لباسشان
شبیله لباس مرد است کار زخافالی بافی و بخت و پز و تطف منزل است
و کار مرد و چوپانی و مواظبت کله بچه با اغلب برهنه میگردند و گاهی هم پیراهن
و شلوارکی تن میکنند. دخترها مانند مادرشان لباس میپوشند.

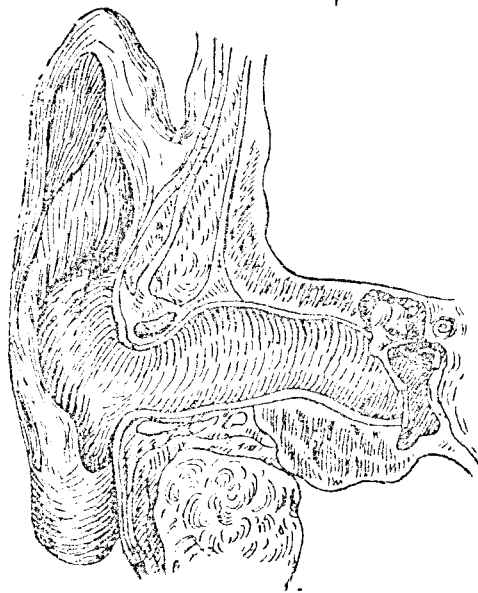
۱- پرسش - محل قرقرها را در روی نقشه نشان دهید - قرقرها چگونه زندگی میکنند؟ چه میخورند؟ چه می
پوشند؟ در چگونه خانه از زندگی میکنند؟ - چرا؟ - کب کارشان صیت؟ - چرا؟ زندگی آنها با
زندگی عربهای صحرائین شمال افریقا و سطح بوستان امریکا چه فرق دارد؟ - چرا؟ - در منزل
که ام کیت از این سرگرد و میل دارید مدتی زندگی کنید؟ - چرا؟

۲- این نقشه و جداول را منقش کنید - عشیر - قبایل - کوسفند از باجبردین سر میدهند - پرتو - از
پرتو ماه برخوردار گرد - آدم اجتماعی -

حواصن خمسہ ۲

« سامعہ »

گوش را بہ قیمت تقسیم کرده اند:



اول پره و سوراخ گوش است کہ در دو طرف سر دیده میشود انتہای این

قسمت پرده گوش است .

دوم طبلة گوش است که چهار استخوان دارد .

قسمت سوم پرده گوش است که جایگاه پی سامعه است ، درون این قسمت مایه ایست یانح که سر پی سامعه در آن شناور میشوند .

خداوند در سوراخ گوش مایعی تلخ و چرب و چسبده قرار داده است که مانع دخول غبار و ذرات هوا یا حشرات است گوش را باید مانند دیگر آلات حس پاکیزه و لطیف نگاهداشت و سوراخ آنرا از کثافت و گرد و غبار پاک کرد و احوال و مسامحه در تنظیف گوش سبب ثقل سامعه و متخیر مبرمی میشود .

شنیدن آوازهای بسیار قوی از نزدیک برای سامعه مضر است
و باید از آن پرهیز کرد .

پسرک پُرول

در شهر هارلم از شهرهای هلند پسرکی پطرس نام زندگی میکرد. خانه اش در کنار ترعه ای بود چنانکه میدانید در هلند ترعه فراوان و نقاطی که سطحش از سطح دریاست تر باشد بسیار است. شهر هارلم نزدیک بدریا است در یکی از این نواحی قرار دارد، در این شهر هم مانند بسیاری از شهرهای دیگر هلند سدهای دراز و پهن ساخته اند که آب دریا خانه ها و مزرعه ها را منهدم نکند و بر بالای دیوار بعضی از سدها خانه ها بنا کرده و درخت کشته اند.

پطرس غالباً از مادر میخواست که سرگذشت روزگارانی که دشمنان بهلند روی میآوردند و هلندیان بناچار سدها را می شکستند تا از ورود آنها جلوگیری کنند باز گوید. پطرس پیشتر حکایتی از مادر شنیده بود که وقتی باد و طوفان چنان موجهای دریا را بجان سدها انداختند که سدها تاب نیاوردند و شکست خوردند و زمینهای هلند را که از سطح دریاست است آب تسلیم کردند. آب تا بام خانه ها را فرو گرفت و چه بسیار آدم و نبات و حیوان را نابود ساخت.

پدر پطرس که یکی از نگهبانان سدهای هارلم بود هر روز مشغول نگهبانی

میوشد و کفش چوبین برپای میگرد و بنفشه سدا میرفت پطرسس کوچه



از مادر پرسید چرا پدرم هر روز باید بگنبدانی سد برود، مادر گفت اگر زود و دیره ای

آب از رخنه ای برآورد چیزی نخواهد گذشت که اندک اندک خیلی میشود و قطره
قطره سیلی میگردد و پس از آن معلوم است که بر سر من و تو و پدرت و همایگان
و اهل شهر چه خواهد آمد، پطرس پرسید اگر رخنه ای در سد پیدا شود و پدرم
نباشد چه میتواند رخنه را ببندد مادر بشوخی گفت انگشت پسرکی که چاک حال
میش از این مر از کار باز دارد و اقطاعاً مادر پطرس کار زیاد داشت گاهی کف
اطاق را با صابون شست و شوی میداد و زمانی اثاثه اطاق را گردگیری
میکرد و لباسهای چرک را می شست و اهلو میزد و همیشه این کارها تمام
میشد حنیاطی میکرد .

در زمستان سراسر ترعه نزدیک خانه پطرس یخ می بست وقتی
که پطرس میخواست بدرسه و پدرش و نبال کار و مادرش برای خرید بازار
بروند همه روی یخ سُر میخیزدند و میرفتند و از این کار لذت میبردند .
هنگام بهار بچها آب میشد و درختان بیدار میشدند برگهای پرمانند
سبز تازان خود را بیرون میریختند و مزارع دور و بر خانه پطرس همه غرق
گلهای لاله میشد . پطرس گاهی باین گلهای زیبا نظر میکرد و میگفت
خدای من کند که وقتی سدی بسکند و این عروسان چمن را غرق کند .

در یکی از روزهای نخستین بهار که یخها تازه آب شده بود و گل‌های
 لاله از زمین سر میزد و لک‌لکها هم که از سرمای زمستان نرمی‌های گرم
 جنوب به جرت کرده بودند اکنون دسته‌دسته در آسمان بلند نمودار
 می‌گشتند مادر پطرسس او را بخانه یکی از دوستان ده نزدیک بقاصه
 فرستاد . پطرسس میرفت و چرخهای آبلش کنار ترعه را می‌شمر و میدید که باد
 چگونه پره‌های آنها را بحرکت می‌آورد . گاهی هم بقایقهائی که آهسته‌آهسته
 روی ترعه‌ها شناور بودند بر میخورد و زمانی با بر بای سفیدی که در آسمان
 حرکت میکردند نظر می‌انگفتند درختان بید را هم میدید که از آمدن فصل بهار
 خبر میدادند .

آفتاب نزدیک بغروب بود که پطرسس از ده برگشت باد دیگر
 نمیوزید . پره‌های چرخها همه بحرکت بود قایقه‌ها بر روی آب دیده میشد
 هوا آن بان تاریک‌تر می‌گشت . غوگان در آب و پرنده‌گان از درخت
 بنالش در آمده بودند پطرسس مدتی جز این و صدای پای خویش چیزی دیگر
 نمی‌شنید . ناگاه صدائی چک - چک - چک بگوشش رسید زود
 بندی نزدیک شد آب قطره قطره از رخت می‌چکید . بی درنگ بیاد

گفته مادر افتاد که اندک اندک خیلی میشود و قطره قطره سیلی میگیرد و آب
همه جارا میگیرد و هر چیز را از میان میبرد انگشت کوچک پسرکی رخنه را میبندد
پطرس انگشت کوچک را جلو چشم خود نگاه داشت و نظری بداندخت.
پای از شب گذشته بود. آدمی دور و بر دیده نمیشد پسرک انگشت
خود را بر رخنه فرو برد. دیگر آب نککید اما انگشتش سرود شد با خود گفت
دیری نخواهد گذشت که روزه ای از اینجا گذر خواهد کرد و باو میگویم که پدرم
خبر دهد. مدتی گذشت. بستگی داد. مه سراسر ترعه را گرفت. غوغا
و گریه و آواز نمیدادند. پزندگان همه بخواب رفتند. هیچکس نیاید. دست
پطرس کلم کلم بجای میشد اما جرات نداشت که انگشت خود را از رخنه ببرد
آرد چه اگر چنین میکرد اندک اندک خیلی میشد و قطره قطره سیلی میکشید و آب
مزارع و خانه پطرس را فرو میگرفت و پدر و مادر و اهل شهر را غرق
میساخت. بیچاره پطرس دستش کیباره گریخت شد با خود گفت این چه مصیبت
است که نه آینده ای می بینم و نه روزه ای ناچار بفزاید آمد که پدر جان
پدر جان زود بیا. اما جز آواز ضعیفی از پرده ای بر شاخ بید مه آلود می
جوابی بگوشش نرسید عرصه بر او تنگ شد، باز با خود میگفت دست بر نمیدارم

تا جان در بدن دارم ایستادگی می کنم باز چه نیست مادر و اهل شهر نابود میشوند
 چه عیب دارد که من فدای پدر و مادر و همسریان خود گردم سرش گنج میخورد
 شب چون قیر تاریک بود . بومی نوحه میکرد . پطرس در حالیکه از ریزش
 اشک خود جلوگیری میکرد گفت ای بوم برو و بیدرم بگوی که من از رخنه
 سد دست بردار نیستم باید باغم تا بیایی یا بمیرم بوم جواب نداد .

شب رفته رفته پایان رسید روشنائی ضعیف در آسمان پدید آمد مه
 میان رفت کلم کلم آفتاب برآمد پطرس خود را کنار سد جمع کرده بود و هنوز
 انگشتش در رخنه سد بجای بود .

پدر و مادر پطرس چندان مضطرب نبودند چه گمان میکردند پسرش را
 در خانه دوست بروز آورده و صبح بر خواهد گشت . هنگام خوردن صبحانه
 پطرس نیامده مادر پریشان گشت و بشوهر گفت عجب است که پطرس نرسیده
 نیامده است . شوهر گفت مطلبی نیست . می آید . معلوم میشود که در ده صبحانه
 خورده و حرکت کرده . اکنون که من برای باز دیدن سد میروم شاید در راه
 باو برخورد کنم .

پدر پطرس از کنار ترعه ها خزان خزان میرفت و برسد ای آب قوت

نظر میکرد. هنوز چندان راهی نرفته بود که چشمش بسایهی خورد و با خود گفت این
سایهی چیست؟ نزدیک شد. طفلی را دید که تکیه بر سینه زده و خود را جمع کرده و
یک دست را بالای سر گذاشته و انگشت دست دیگر را در رخنه سینه فرو برده
است نزدیک تر آمد پطرس را در آن حال دید. عجب! پطرس اینجا
چه میکنی و این حال چیست؟ شتاب کن در سہات دیر میشود پطرس صورت
رنگ پریده خود را بلند کرد. پدر جان جلورخنه آب را گرفتم مادر مرا
گفته: اندک اندک خیلی میشود و قطره قطره سیلی میگیرد و آب همه جا را
فرو میگیرد و خانه ما و همسایان را از پای بستاند ویران میکند. این بگفت و از
خستگی چشم بر هم نهاد و طاقش برفت.

پدر زود دست خود را در کمر پسر چپید و انگشتش را از سینه بیرون آورد
در رخنه را موقت بستاند پس پسر را بردوش گرفت و بجانہ برد. مادر دست
و پای او را مالید و چیرهای گرم باو خوانید و در رختواب نرم خوابانید. پطرس
چنان بجوابی عمیق فرو رفت که گویی بیدار شدنی نبود پدر همسایگان را خبر داد
تا رخنه را با اتفاق ببندند. همسایگان که سرگزشت پطرس را شنیدند
همه با اتفاق گفتند آفرین باد بر این شیر پاک - مرجا بر این شجاعت و دیر

خوشحال پدر و مادری که چنین نسل زندگی دارند . پطرس مردی بزرگ
و خیرخواه خواهد شد . خدا او را پسر و مادرش بخشد .

حواص خمسہ ۱

باصره

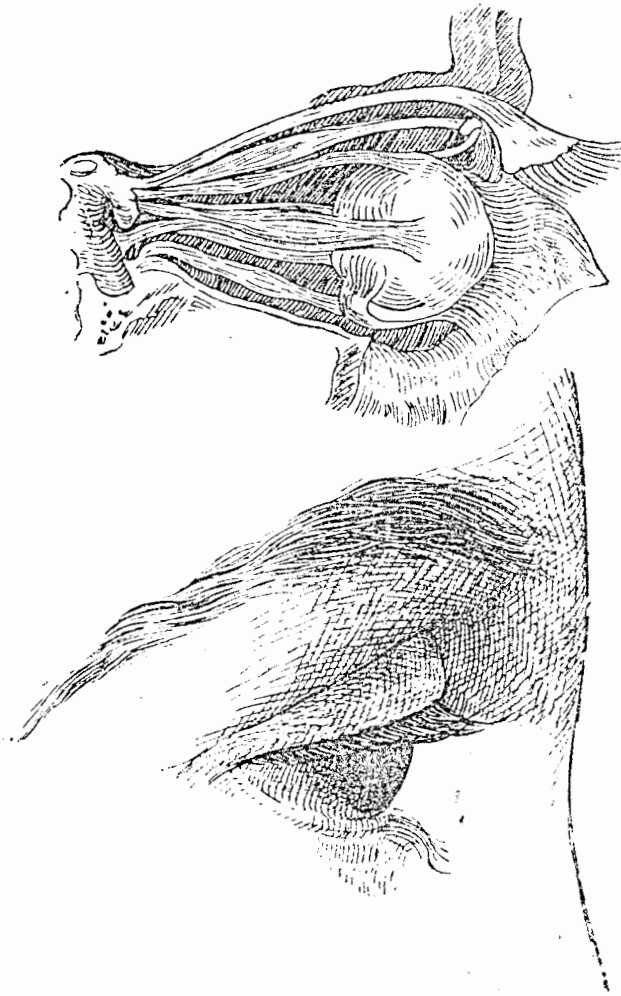
انسان با چشمان خود اجسام را می بیند شکل و رنگ و اندازه آنها را
تشخیص میدهد .

چشم در گوشت قرار دارد تا از صدمه و آسیب محفوظ بماند و در اطراف
آن پلکها و مژگانها آنرا از گرد و غبار و دود و ذرات هوا نگاه میدارند .
چشم شش عصبه دارد و بوسیله این عصلات است که در حده حرکت
و بچپ و راست و بالا و پایین حرکت میکند کره چشم که عامه آنرا تخم چشم
میکویند از چند پرده تشکیل یافته است .

یکی از پرده ها سفیدی چشم است و آن پرده ای است بسیار شفاف که تمام
سطح چشم را فرا گرفته و حافظ آنست .

پرده دیگر سیاهی چشم است که در زیر سفیدی و در وسط قرار دارد و در میان

آن سوراخی است گرد که روشنائی از آن داخل چشم میشود و آنرا مردمک

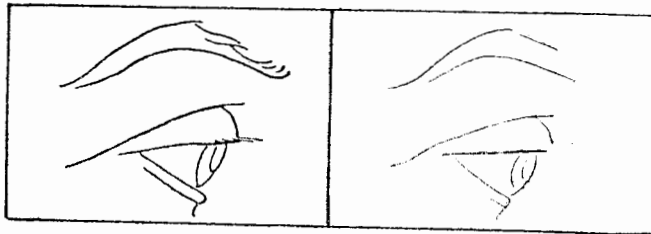


می نامند . در زیر سفیدی و سیاهی پرده دیگر است که پیمای چشم بر آن

منتشر می‌باشند، روشنائی که از مردمک داخل چشم می‌شود صورت اجسام را
بر روی این پرده منعکس می‌سازد پی صورت را بغیر منتقل می‌کند و دماغ جسم را
می‌بیند.

نقاشی

از روی شکل چشم نقاشی کنید:



اول مانند دست راست کمرنگ بکشید اگر دست بود مثل شکل دست
چپ کامل و پررنگ نمائید.

بهداشت چشم ۱

چشم عضوی بسیار لطیف است و کمتر اتفاق می افتد که کارش از جهت بی عیب و نقص باشد جز اینکه برخی از عیبهای آنرا مردم تلفت نمیشوند و در صدد علاج بر نمی آیند و از آن جمله عیبهای نزدیک بینی و دور بینی و ضعیفی است که در بسیاری از مردم دیده میشود .

چشم نزدیک بین چیزها را از نزدیک می بیند لیکن از دور تشخیص نمیدهد بر عکس چشم دور بین که از دور می بیند و از نزدیک تشخیص نمیدهد ، و چشم ضعیف از کار کردن بزودی خسته میشود .

اگر آنچه را که بر تخته سیاه مینویسند از پائین کلاس بتوانید بخوانید و در وقت نوشتن یا خواندن مجبور باشید که صفحه کاغذ یا کتاب را نزدیک چشم بیاورید ، چشمان نزدیک بین است .

و اگر چیزی را که در اطاق درس و محن مدرسه است بخوبی ببینید لیکن از خواندن و نوشتن و مانند آن در زحمت باشید چشمان دور بین است .
و اگر پس از اندکی خواندن و نوشتن یا خیاطی کردن سرمان درد بگیرد یا چشمان خسته و تار یا دردناک و یا سرخ شود چشمان کم قوت و ضعیف است .

در هر یک از این سه حالت چشم را بچشم نزدیک نشان دهید و او پس از معاینه تشخیص علت عینک مخصوص شما خواهد داد که چون بر چشم بگذارد دور نزدیک را واضح و روشن بینید و چشمان از کار کردن خسته نشود.

کندی ذهن و دیر فنی برخی از نوآموزان بسبب عینکی که چشمان است و اگر عیب چشمان رفع شود و دیر فنی و کندی ذهنشان هم رفع می شود.

پرسش - چرا کتر چینی از بر جت بی عیب و نقص است؟ - سه عیب مهم چشم که در بزرگسالان از مردم است و اغلب ملتفت نمی شوند چیست؟ - چشم نزدیک بین چگونه است؟ -

چشم دور بین چه طور؟ - چشم ضعیف چه طور؟ - از کجای فمید که چشمان نزدیک بین یا دور بین و ضعیف است؟ - در چه وقت باید بچشم نزدیک مراجعه کنید؟ - او چه چیز شما خواهد داد؟ - کندی نوآموزان همیشه بسبب ضعف قوای دماغی آنهاست یا علت دیگر هم ممکن است دانسته باشد

بهداشت چشم ۲

اگر میخواهید چشمتان همیشه سالم و دیدش خوب باشد
۱- از خواندن و نوشتن و مانند آن در محلی که روشنی بسیار تند و قوی یا بسیار
ضعیف است بپرهیزید .

۲- مدت کار کردن طوری بنشینید که روشنی از طرف چپ یا راست
سر از بالای شانه چپتان (مطابق شکل) بتابد



۳- در روشنی هنگام غروب یا طلوع آفتاب که آنچنان تیراکی و ضعیف است

از خواندن و نوشتن و دوشن و مانند آن بپرسید .
۴- بجزیری که روشنی یا برق یا رنگش زنده و خیره کننده چشم است نظر

دورید .

۵- چیزی که میخوانید یا میدورید یا بر آن می نویسید باید بیست تاسی ساقیتر
از چشمان دور باشد .

۶- در حال راه رفتن و سواری در شکه و اتوبیل اسب و استر و مانند آن چیزی
مخوانید زیر اخطا متحرک میناید و نظر کردن بدان بچشم زیان میرساند .

۷- چشم را چندین ساعت متوالی بخواندن و نوشتن و مانند آن مشغول دارید .

۸- هر وقت چشمان از کار کردن خسته شد کار را فوراً کن و بگذارید تا
چشم استراحت کند .

۹- چشمهای خود را از گرد و غبار و دود محفوظ دارید .

۱۰- گاهی چشمها را با آب چای یا آب جوشیده نیم گرم بشوید .

۱۱- در معاشرت با کسانی که چشمان مبتلا برض سیرایت کننده است
احتیاط باشید .

۱۲- اگر در کار کردن چشم خد عیب و نقصی یافتید فوراً بچشم پزشک مراجعه کنید .

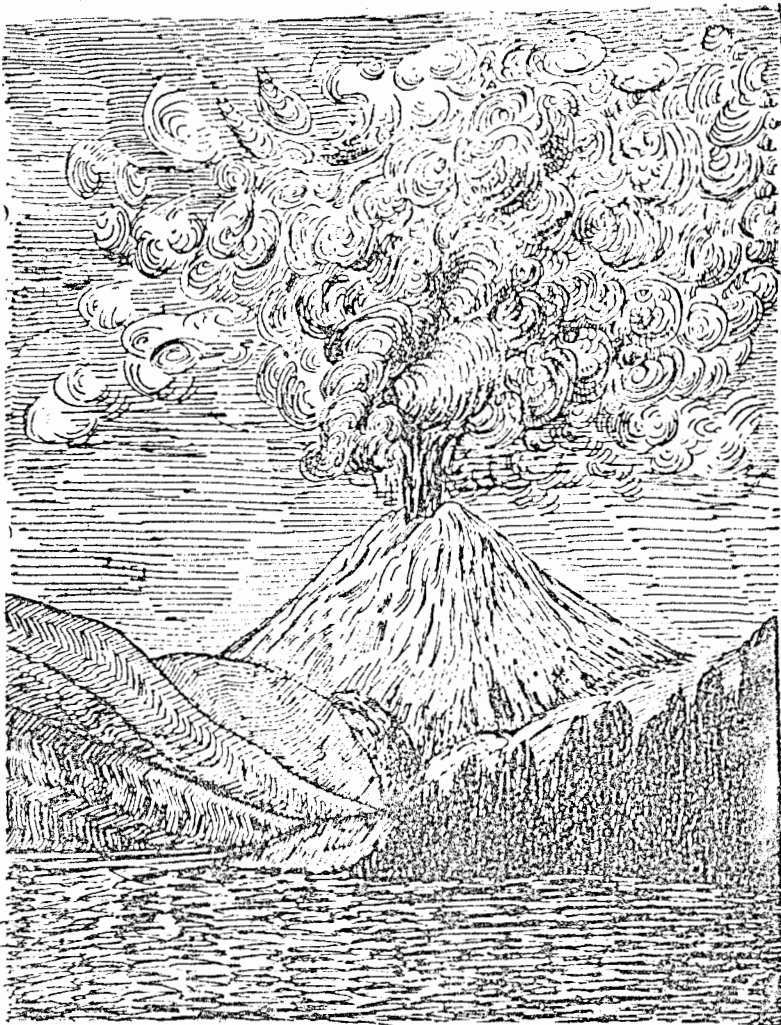
پرسش - روشنی بسیار تند و روشنی بسیار ضعیف در چشم چه اثر میکنند؟ برای سالم ماندن چشم هنگام کار کردن چگونه باید نشست؟ چرا؟ - خواندن و نوشتن در وقت غروب یا طلوع آفتاب چرا خوب نیست؟ چرا بجزئی که چشم را نیزند نباید نظر و دخت؟ - فاصله میان چشم و کاغذی که بر آن می‌نویسیم چه قدر باید باشد؟ خواندن در حال راه رفتن و سواری خوب است یا بد؟ چرا؟ بچوبت چند ساعت متوالی نباید خواند و نوشت؟ وقتی که چشم از کار کردن خسته شده چه باید کرد؟ چشم را از چه چیز باید محفوظ داشت چشم را هر صبح با چه چیز باید شست؟ برای سلامت چشم در معاشرت با چگونه اشخاص با احتیاط باید بود؟ چه وقت چشم زینکاید برنجی کرد؟

نفت محل - جای متوالی = بی در پی

کوه آتش فشان

عواملی که در تغییر سطح زمین مؤثرند بعضی در بیرون و بعضی توی زمین میباشند عوامل بیرونی آب و هوا و نبات و حیوان است که تأثیر آنها در سطح زمین گفته شد عوامل توی زمین زلزله و آتشفشانی است که اوضاع روی زمین را عوض میکند.

کوه یاتپه آتشفشان مخروطی شکل است و در قلّه آن دمانه ای قیف مانند وجود دارد



کوه آتشفشان

و از آن دمانه بخار و دود و مواد آب شده و سوزان و خاکستر و سنگ

تخارج میشود، ممبرکله دود و بخار و دیگر مواد از آن بالا میآید در وسط مخروط و
موسوم بمنوره آتش فشانست تنوره آتشفشان یک سرش مربوط بوی زمین
و سر دیگرش همان دمانه است که بر قله مخروط و گاه در پهلوی آن واقع میگردد
کوئهای آتش فشان اغلب در ساحلهای دریا و یا در جزایر واقع میباشند
و ازین روی سبب اینگونه آتش فشان را چنین فرض کرده اند که زمین در بعض
اوقات بواسطه حرارت مرکزی میگزرد و پوسته آن یک یا چند شکاف
بر میدارد آب دریا از آن شکافها توی زمین که از شدت حرارت گدخته
و برافروخته است میرود و بتأثیر حرارت بخار میشود بخار و آب بالا میآید
و بر پوسته زمین فشار میآورد پوسته زمین بفشار بخار بلند میشود و از سطح زمین
بشکل مخروطی بالا میآید قله مخروط بزور بخار باز دمانه آتش فشان ظاهر میشود
و از دمانه دود و بخار با مواد گدخته و سوزان بنای جوشیدن میکند
آتشفشانی درته دریا نیز حادث میشود و در این حالت در سطح دریا جوش و خروش
بظهور میرسد و گاه از مواد آتشفشانی جزایر تازه بوجود میآید در محلی که آتش فشان
در کار بروز و ظهور است اول زمین لرزه های پی در پی رخ میدهد و از توی زمین
آوازهای ترسناک شنیده میشود و چشمه های اطراف میفشکند و بنال این علامات

و آثار بناگاه باگنی بسیار حول انگیز بر منخیزد و این باگن شکافتن و باز شدن دمانه
آتش فشان است بلافاصله دود و بخار غلیظ از دمانه آتش فشان بیرون میآید
و مانند ستونی بزرگ در هوا زبانه میکشد و پس از آن مواد آتشفشانی شروع
بجوشیدن میکنند بمندی ستون دود و بخار در ابتدا بسیار است ولی بتدریج
کم میشود و دود و بخار بالاخره مانند خیر یا خیمه وسیع بر فراز کوه و نواحی نزدیک
آن میایستد و فضا را چون شب تیره و تاریک میکند و پیوسته شعله های زرد و سرخ
و سبز و کبود از آن نمودار میگردد .

کوه آتش فشان - ۲

موادیکه از دمانه آتش فشان خارج میشود سه قسم است :

- اول - مواد جامد از قبیل خاک و خاکستر و گل و سنگپاره های خرد و بزرگ
این مواد بهواجبتن میکنند و بر زمینهای اطراف میبارند خاکستر آتش فشان در
بعض اوقات مدتی در هوا آویخته میماند و تا مسافتی بسیار دور میرود و بالاخره بر سطح
زمین می نشینند اگر آتش فشان در ساحل دریاچه یا دریا باشد خاک و خاکستر آن
در آب میریزد و زمین بالا میآید و جزیره یا شبه جزیره تشکیل مییابد
- دوم - مواد گدازه که مانند نهری از دمانه آتشفشان میجوشد و با شعله ای

«زوان و پر قوت و آوازی هولناک و بوی ناخوش سرازیر میکرد و بهر
مزرعه و جنگل و ده و قصبه و شهر که بگذرد آنرا در هم میکنند و میسازد.
سوم - گازهای مختلف و ابرهای سوزان است که با مواد دیگر خارج و
در اطراف فضا منتشر میگردد و بجرارت و عفونتی که دارد مردم و حیوانات
خنه و پلکان میکنند

کوه آتش نشان پس از آنکه مدتی آتش فشان کرد خاموش میشود و بعضی کوهها
پس از مدتی خاموشی بار دیگر شروع با آتشاری میکنند و هر قدر زمان خاموشی
طولانی تر باشد آتشاری جدید سخت تر خواهد بود از دانه آتش فشانهای
خاموش تا مدتی گازهای مختلف خارج میشود و در اطراف آنها چشمه های آب
گرم و معنی بسیار دیده میشود.

فردریک کسیر و آسیابان

مقدمه - فردریک کسیر پادشاه پروس (آلمان) خانه ای داشت در
پستام نزدیکی برلین که نام آنرا «خانه بی غم» گذاشته بود و پس از
کارهای سخت روزانه برای استراحت و رفع خستگی باین خانه میرفت و قنداق

که در نمانشانه ذیل میخوانید در این خانه گذشته است در صبح یکی از روزهای تابستان ۱۷۶۴ میلادی است که تازه فردرک جنگ هفت ساله خود را بپایان رسانیده و در کتابخانه خود تنها نشسته است بازگيران نایش عبارتند از فردرک کیر (پادشاه) - رئیس دفتر فردرک کیر - پیشخدمت - آسیابان

پادشاه - چه قدر خوشحالم که دوباره در این تابستان باین خانه آمده ام و با سودگی میتوانم چند روزی براحت بگذرانم افسوس که در تمام مدت این جنگ خانانوز فرصت اینکه شبی را بنیال فارغ در این خانه بگذرانم نداشتم جنگ چه چیز موحش و خطرناکی است چه مصائبی برای مردم پیش میآورد چه قدر ثروت و کنت بحیث از بین میرود چه اندازه خانه و شهر میوزود و خراب میشود چه قدر زمینهای حاصلخیز لم یزرع و معطل میماند . خدا را شکر که پس از هفت سال جنگ تمام شد حالا اگر خدا بخواهد تبریم خرابیها خواهد بود پروخت و در این کار ملت و من و دشواریهای من و او ان داریم اما بخت خدا و کوشش و جد تمام این کار ما را با هم انجام خواهیم داد . تا تمام خانه های خراب تعمیر نگردد و کلیه افراد کشور صاحب خانه و آسوده نشوند رحمت

نخواهم نشست (رئیس دفتر وارد میشود) .

رئیس دفتر - اعلیحضرتا نامه مالی که باید قرائت و امضا فرمایند و همچنین نقشه های قلاع و باقی را که خواسته بودید بحضور آورده ام .

پادشاه - بسیار خوب بگذار تا ببینم کار دیگری هم داری ؟
رئیس دفتر - بلی اعلیحضرتا ملاکان و زارعان برانید بورگ اجازه میخواهند بحضور برسند .

پادشاه - زارعان و ملاکان میخواهند ما ببینند ؟ مگر نمیدانند که من روزهای چهارشنبه در قید ام در دهمده بار عام میدهم ؟ با آنها بگو با آنها بیایند و مطالب خود را در آنجا اظهار کنند .

رئیس دفتر - اطاعت میشود .

پادشاه - قبل از رفتن چرخه مارا باز کن تا قدری هوا و آفتاب وارد اطاق بشود .

(رئیس دفتر چرخه مارا باز میکند و خارج میشود) .

پادشاه - (تنها - بروزنامه ما و مراسم ما نگاه میکند) - همه گرفتاری ! همه زحمت ! آه چقدر گرفتارم ! صاحبان این نامه ما همه تقاضای کمک

میکنند ای مردم کشور من بخوبی میدانم که همه شاهد صدقه در پنج دیده اید .
ولی قدری فرصت دهید تا خانه های شمارا از نو تعمیر کنم و کلیه خرابیهای
سامانی دهم آن وقت شاهد راحت خواهید شد و من هم بسرور و شادمانی
و سرفرازی بشما و کشور بزرگ خود خواهم نگریست .

خوب ! خوبست که مشغول کار شوم (پشت میز می نشیند و بمطالعه نقشه ها
میرد از و در این اثنا از بیرون صدای آسیایی گبوشش میرسد با کمال تغییر
پشت میز بلند میشود و تپسره مارا می بندد) خدایا این دیگر چه رنج و مصیبتی
است ! روز و شب ، شب و روز متوالیاً باید صدای گوش خراش آسیا
شنوم ، من دیگر نمیتوانم اینجا کار کنم . در چنین محیط ناراحت کار کردن
ممکن است ؟ آنگاه دستور میدهم آسیا را خراب کنند (زنگ نیز میخیزد
وارد میشود)

پیشخدمت - (تعظیم میکند) - قربان چه فرمایشی است ؟
پادشاه - شخصی را عتب آسیا بان بفرست و بگو که با او کاری دارم زود بیاید
پیشخدمت - اطاعت میشود (خارج میشود پس از چند دقیقه در اطاق را
بکوبد و پس از کسب اجازه وارد میشود)

پیشخدمت - قربان آسیابان حاضر است .

پادشاه - بگو بیاید تو

آسیابان - سلامت باد اعلیحضرت - پیشخدمت اعلیحضرت پیغام داد
که برای شنیدن او امر همیونی حاضر شوم زهی شرف و افتخار جان نثار
پادشاه - آسیابان میدانی که سالهاست مادر جوار یکدیگر زندگی
میکنیم و بزرگترین آرزوی من این بوده و هست که با همسایگان خود در پست
صلح و صفای زندگی کنم ولی این بشرطی است که از همسایگان نیز آزاری بمن
نرسد اکنون چند وقت است صدای آسیای بادوی تو مرا در رحمت میدارد
و از کار مانع میشود شاید علت پیری من باشد که کمترین آواز خواهم را
پریشان میکند در هر حال فعلاً بیش از این تحمل آزار ندارم و بایستی بفکر چاره
برآئی .

آسیابان - قربان متأسفم از این که نغمه موزون آسیای من
اعت پریشانی خاطر اعلیحضرت همیونی میگردد .

پادشاه - گفتی نغمه موزون !

آسیابان - بلی قربان آواز این آسیا بگویش من چون الحان مرغان

خوشگویی است در و هم را قوت می بخشد این آواز در شیر خوارگی هنگام خواب در گواره مرالائی میگفته است با این آواز من بزرگ شده ام همین آواز ساز عروسی من بوده است زخم هنگامی که نخستین بار قدم بآسیا گذاشت این آواز با و خوش آمد گفته است هنگام تشییع جن زده او هم ساز فراق را بگوشش من رسانده است نعمه این آسیا در حقیقت شکر بی عمر من بوده است

پادشاه - اما آسیای تو حالا کهنه شده و ساز آن ناساز است ،
 بهتر است دستور دهم آنرا خراب کند و

آسیا بان - (در حال تعجب !) - ای محضرتا مقصودتان خراب کردن آسیای من است ؟

پادشاه - بلی منظورم آسیای تو است هر قیمتی که میخواهی بگو و من بلی گفتگو آنرا خواهم پرداخت .

آسیا بان - این آسیا از پدرم بمن ارث رسیده و او بمن وصیت کرده است که جز در هنگام فقر و پریشانی آنرا نفروشم این آسیا چند پشت از در مهر رسیده و این یادگار ثبات خانواده من است و پیش از

تمام ذخائر دنیا پیش من قیمت دارد .

پادشاه - اهمیت ندارد و در عوض بابولی که بتو می‌دهم میتوانی آسیای
بهر و تازه تری بسازی که از هر جهت ضرر ترا جبران کند حال گلبه به سیم چه
مبلغ میخواهی ؟

آسیابان - (با کمال تأسف) من دلبستگی کامل باین آسیا دارم و
آسیای دیگری نخواهم و بخشش اعلیحضرت همیونی را هم نمیتوانم قبول کنم .
پادشاه - خوب اگر نمیتوانی پیشنهاد مرا قبول کنی من هم نمیتوانم بحرف
تو اکتش بدهم من نظر خودم را گفتیم بعد از این هر اتفاقی بیفتد تقصیر تو است
نه من تصمیم گرفته ام آسیا را خراب کنم .

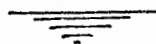
آسیابان - نمی توانم اصلاً باور کنم که اعلیحضرت همیونی چنین بی لطفی نسبت
و بغرض اینکه چنین تصمیم گرفته باشند من هم ناچار بداد سرای برلین مراجع و
تقاضای واداری خواهم کرد .

پادشاه - (پس از لحظه ای تفکر) - ای آسیابان شریف حق با تو است
من از فکر خود منصرف شدم و بقوت قلب و شجاعت تو مرجع می گویم خبری
که مادر امر دوره بشیر از همه حریفان محتاجیم وجود مردمان پر دل و ترس است

آسیای تو بجای خود خواهد ماند و کسی احق تقرض بآن نیست .
 آسیابان - تسکرات قلبیه خود را تقدیم بشکاه اعلیحضرت همیونی مینایم و خارشنا
 مطمئن میسازم تا زمانی که کشور ما پادشاهی عادل و مهربان چون اعلیحضرت دارد
 مردم کشور نیز جان نثار او خواهند بود . -

- پرسش - فردیک کیر بچه بت میخواست آسیای بادی را خراب کند ؟ - آسیابان
 از چه جهت بآن علاقه داشت و مایل نبود خراب شود ؟ - در مقابل تقسیم فردیک که آسیا
 خراب کند آسیابان چه گفت ؟ - صفت آسیابان چه بود ؟ - صفات فردیک چه ؟
 آیا کسی حق دارد بدون رضایت صاحب آن خانه ای را تصرف یا خراب کند ؟ - در
 صورتیکه کسی چنین کاری را بکند مریع دادرسی او کجا است ؟

- نمایش - اگر از این نمایشنامه خشتان آمده است آنرا در کلاس تمران کنید چهار نفر
 شاگرد یکی فردیک کیر یکی پشیدمت یکی رئیس دفتر و یکی آسیابان بشود و
 هر که ام نقشی که با وسپرده شده در حضور آموزگار و بهکلاس ادا کند . -



بلند و پستیهای روی زمین

منقرض زمین که در حال سوزندگی و گداختگی است بتدریج سرد و بهم کشیده و جمع میشود و در نتیجه پوسته زمین مانند پوست سیبی که در حال خشکیدن است چین میخورد و در سطح آن فرو رفتگی ها و برجستگیها پیدا میشود و زمینها بعضی بلندی میافتند و بعضی بلند میشوند.

این اثر از روزیکه پوسته زمین بوجود آمده است تا با امروز برقرار بوده و بعد از این نیز خواهد بود دلیل بر این مطلب آنکه معدنهای زغال سنگ که کثرت جنگلهای وسیع و بر روی زمین بوده اند امروز در زیر زمین پنهان شده اند و صدها دریاکی که در روزگار ان پیش در ته دریا سخت و سفت گردیده اند اکنون در کوه ها بلند دیده میشوند، اغلب این زمینها بواسطه حرکت های آرام که توی زمین بوجود پیوسته است اندک اندک بالا و پائین شده و در ظرف سالهای فراوان بحد کنونی رسیده اند معلوم است که بعد از این نیز اینگونه تغییرات در سطح زمین روی خواهد داد و بسیاری از دریاها خشک و بسی از خشکیها دریا خواهد شد منتها این کار طوری آهسته و کند و تدریجی است که اثر آن در یک سال و ده سال و صد سال معلوم نمیشود.

بسیاری از کوه های بلند و دریا های عمیق که در زمین می بینیم همین ترقیب
وجود آمده و همین ترقیب تغییر خواهند یافت .

و بنا بر این میتوانیم سرد شدن مغز زمین و حرکات آرام و نامحسوس را که از آن
ناشی میشود از دیگر چیزها که سطح زمین را تغییر میدهند بزرگتر و اثر آنرا قهقمر و شدیدتر بدانیم

زافزارهای قدیم ایران
کیکاوس

خودکام^(۱) - استوار - مگوئسار - که - مه - نفرز - زی - نگوئش
پرخاشجوی - یارسان - شارسان - فثور - تشویر

کیکاوس از پادشاهان داستانی ایرانست .

این پادشاه بسیار تندخو و خودکام بود و رفتاری داشت که ایرانیان

نمی پسندیدند .

از کارهای شگفت انگیز او یکی اینست که وقتی خواست با همان رود و خورشید
و ماه و ستارگان را از نزدیک بنگرد و برآز سپهر آگاهی یابد ، دستور

۱- خودکام ، خودکامه : مستبد و خودرایی ، آنکه در کارهای میل و رای خود را بجا

سند و سخن دیگران گوشه بندد .

داد چند بچه عتاب از آشیانه ربودند و آنها را بجای مرغ و بزه پرورش



یکادس

دادند تا بزرگ شدند و نیروی تمام گرفتند. آنگاه فرمان داد تا تختی استوار

ساختند و از چهار سوی تخت نیزه ها بر آوردند و بر سر هر نیزه بزه ای
بریان در آویختند، سپس عقابها را تخت بست و خود بر آن نشست
مرغان برای ربودن و خوردن بزه های بریان که بالای سر آنها
بر نیزه بود بال کشودند و پیرداز آمدند و کاوس را با تخت رو بآسمان بردند
سرانجام عقابها از پریدن بسته آمدند و از هوا گوناگون گشتند،
کیکاوس تندرت بر مینی دور دست (زمین بابل) فرو افتاد. رستم
و گوردوز و دیگر پهلوانان ایران چون این خبر یافتند سخت متغیر
شدند :

برستم چنین گفتم گوردوز پیر	که تا کرد مادر مرا سیر شیر
چو کاوس خود کامه اندر جهان	ندیدم کسی از کهان و دیان
چو دیوانگانست بی هوش و ری	بهر باد کاید بحسبند ز جای
خرد نیست او را نه دین و نه ری	نه هوش بجایست نه دل بجای
یک اندیشه او همی تفر نیست	تو گوئی بسرش اندرون تفر نیست

۱- کینه : کویک ، کمان یعنی زیر دست . ۲- مینه : بزرگ ؛ همان یعنی بزرگان .

۳- یعنی سبک مغز و بی اندیشه است . ۴- تفر : خوب و پسندیده .

کس از نادران پیشین زمان نکرده آهنگ زنی آسمان
خلاصه ستم و دیگر پهلوانان بسر زمین بابل رفتند تا اورا بتجنگگاه
باز گردانند .

رسیدند پس پهلوانان بدوی نگویش کن و تیز و پر خاشجوی
بدو گفت گوردز بیمارسان ترا جای زیبا تر از شارسان
بگیتی جز از پاک یزدان نماند که منشور تیغ ترا بر نخواند
بجنگ زمین سرسبز تا ختی کنون با آسمان نیز پرداختی
پس از تو بدین داستانها زنند که شاهی برآمد بچرخ بلند
که تا ماه و خورشید را بگرد ستاره همی یک یک بشمرد
چنان کن که بیدارشان کنند ستاینده و نیکخوانان کنند
فروماند کاوس و تشویر خورد از آن نادران و مردان مرد

"شاهنامه فردوسی"

۱- زنی: سوسی، طرف . ۲- تجنگگاه: پای تخت . ۳- نگویش: سرزنش و دعات .

۴- پر خاشجوی: جنگجو و ستیزه . ۵- بیمارسان: بیمارستان .

۶- شارسان: شمر، شهرستان . ۷- منشور: فرمان .

۸- تشویر: شرم و خجالت ، و تشویر خوردن یعنی شرمساری بردن .

۱- پرسش - یکاوس چگونه پادشاهی بود ؟ - از کارهای شگفت انگیز او چه بود ؟ -
 چراستم و گودرز و دیگر پهلوانان از کار او سخت متغیر شدند ؟ - سنی که گودرز
 یکاوس گفت بزبان خود تکرار کنسید .

زمین لرزه

جنبش و لرزش ناگهانی را که در قطعه زمین روی میدهد زلزله یا زمین لرزه
 می گویند .

زلزله در بعض جاها و پاره ای از اوقات بواسطه فشار آتشفشانی واقع میشود
 و گاه بواسطه فرو ریختن قسمتی از اندرون زمین است که از سرد شدن مغز زمین
 یا هسته مرکزی ناشی میگردد زلزله در بعض اوقات بقدری سبک است
 که جز با آلات و اسباب بسیار دقیق احساس نمیشود و گاه باندازه ای سخت است
 که در چند ثانیه شهر را زیر و رو میکند .

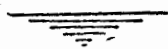
نقطه ریزش مواد داخلی که لرزش پوسته زمین از آنجا شروع میشود مرکز
 زلزله است ، زلزله در این نقطه سخت تر و از سایر نقاط خطرناک تر است .
 زمین لرزه غالباً بیش از چند ثانیه طول نمیکشد و باندازه قوت و فشاری که

دارد مسافتی از زمین سرازیر میگیرد .

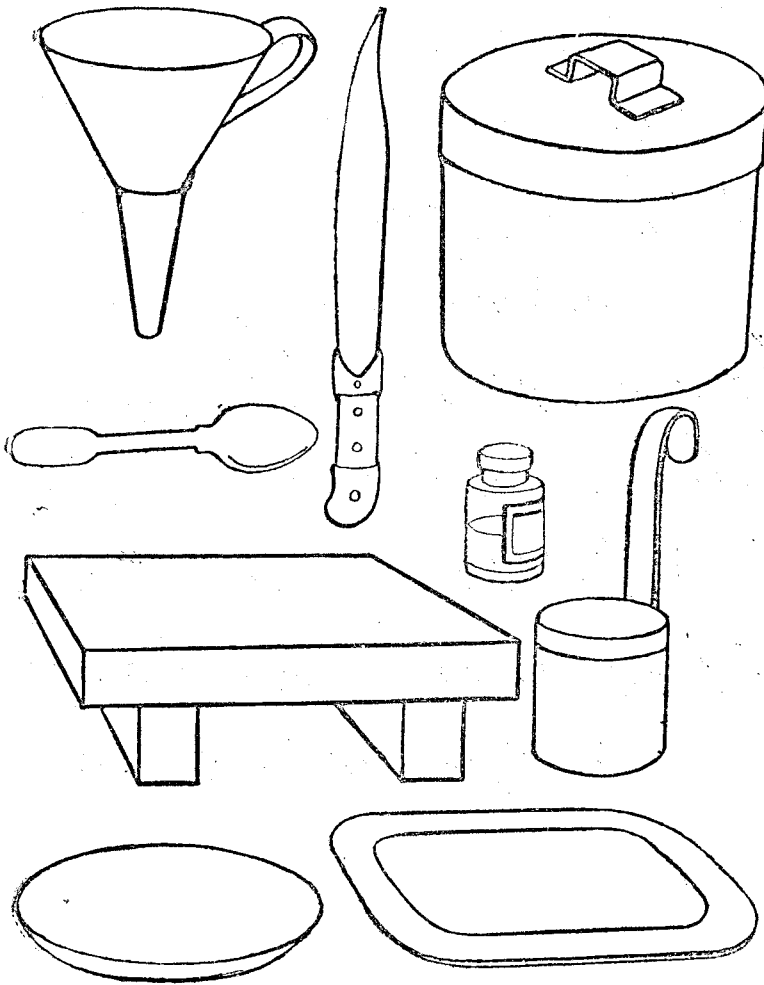
پیش از وقوع زلزله جنبش های پی در پی و سبک در زمین روی میدهد و آوازه های مهیب از زمین شنیده میشود مردم بواسطه اشتغال با امور زندگی اینگونه جنبشها را احساس نمیکند ولی حیوانات از اجزای در میابند .

بارها دیده شده است که حیوانات چندین ساعت قبل از زلزله و تواتر حادثه را احساس کرده و مضطرب و بیمناک شده اند .

اضطراب و بی حالی که در گونه مواقع از جانوران دیده میشود حیرت انگیز است مرغها یکبار از خوانندگی و آواز میافتند گلهای و گربه ها یکباره صدادار می آیند ، اسبها سُم بزین میگویند و شیشه میکشند گاوها و گوسفند بند پا را پاره کرده و فرار میکنند و غالباً در همین حال بلا در میسرند و مردم از زن و مرد و بچه و بزرگ از خانه ها بیرون میسرند .



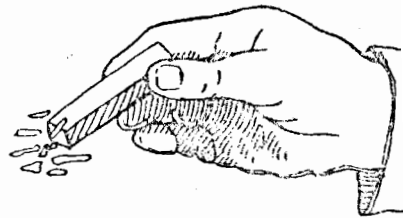
نقاشی
از روی شکل های ماندر نقاشی کنید



الکتریسیته

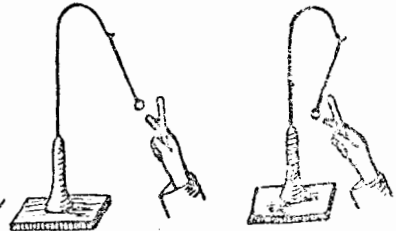
هرگاه قطعه از بلور را با پارچه پشمی سخت بمالند و آنگاه آنرا بجسم سبکی مانند پرو خورده کاغذ و امثال آن نزدیک کنند همانطوریکه کبریا کاغذ را

میر باید آن قطعه بلور نیز آن جسم سبک را بجذب میکند.



قوة را که سبب پیدایش این جاذبه است الکتریسیته مینامند.

تمام اجسام در اثر مالش یافتن خاصیت کهربائی پیدا میکنند.



لکن پاره اجسام از قبیل بلور و

و لوگرد و لاک و ابریشم الکتریسیته را

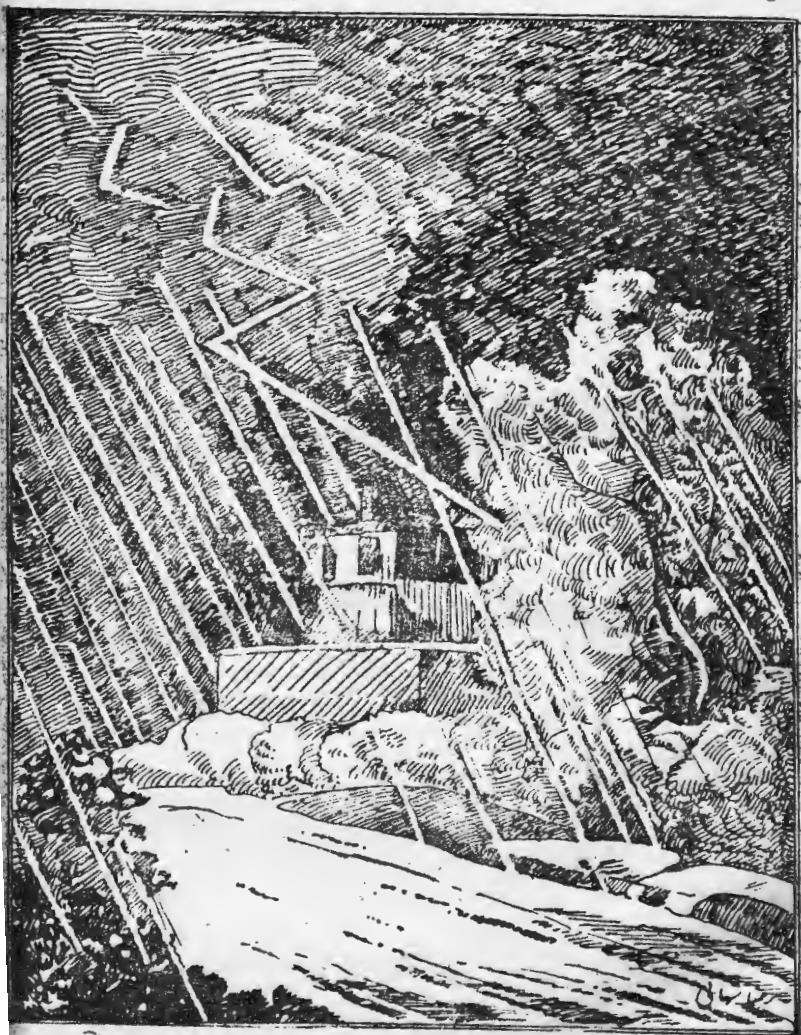
در نقطه که مالش یافته است نگاه میدارند و با اجسام دیگر مستقل نمیانند و

پاره ای مانند چوب و آب و فلزات و بدن انسان و غیره الکتریسیته را در

تمام سطح خود منتشر و بعضی اجسام دیگر نقل میکنند قیم اول را اجسام نمیدارند

الکتریسیته و قیم دوم را اجسام برنده الکتریسیته نامیده اند.

الکتریسیته بر دو قسم است: یکی منفی و دیگری مثبت اگر الکتریسیته



دو جسم موافق باشد یعنی هر دو مثبت یا هر دو منفی باشند از هم دور میشوند و

اگر الکتریسیتی و جسم مخالف یعنی یکی مثبت و دیگری منفی باشد یکدیگر نزدیک
میگردانند .

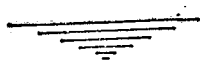
اگر دو جسم را که یکی الکتریسیتی مثبت و دیگری الکتریسیتی منفی دارد و دور از هم
نهادیم هوای خشکی که بین آنها وجود دارد و نمکدارنده الکتریسیتی است
بغ خواهد بود که آن دو الکتریسیتی یکدیگر را جذب کنند ولی اگر آن دو جسم
هم نزدیک کنیم مقاومت هوا کم میشود و دو الکتریسیتی یکدیگر را جذب میکنند و
از میان آنها جرقه ای میجهد که باغنی میکند و این جرقه را جرقه الکتریک میگویند
معلوم است که اجسام هر چه بزرگتر و الکتریسیتی آنها بیشتر باشد شراره بزرگتر و باغنی
آن قوی تر میشود و از اینجا سبب پیدایش صاعقه و برق در عهد بخوبی روشن
میکرد .

اگر دارای الکتریسیتی مثبت و زمین دارای الکتریسیتی منفیت بهنگام طوفان
گاه قطعه ابری بر زمین نزدیک میشود و الکتریسیتی مثبت خود را بر زمین میدهد و زمین
الکتریسیتی منفی میگیرد و این قطعه ابر اگر با قطعه ثانی که بالاتر از آن واقع شده اند
و الکتریسیتی مثبت دارند بهم برخوردند الکتریسیتی آنها دو که با هم مخالف میباشند
یکدیگر را جذب میکنند و از این برخورد و جذب جرقه بزرگی میجهد و باغنی بلند

میخیزد آن جرّقه را صاعقه و روشنی آنرا برق و بانگ آنرا رعد مینامند.
صاعقه طبعا بر جاهای بلند فرو میآید از اینجست هنگام طوفان نباید زیر درخت
بلند یا میله یا دستو نهایی فلزی پناه بُر و زیر امکن است صاعقه بر آن فرو
آید و پناه برنده را هلاک کند .

حرارت و فشار صاعقه با اندازه ایست که دخترا را از ریشه میکند و خانه ها
نخراب و توده های آهن را آب میکند .

احتمال است اثر صاعقه در اشخاص بسی شگفت آور است گاه شخص را میکشد بدین
اینکه اثر زخم یا خراشی در بدن او بجای گذارد و گاه در بدن صاعقه زدگان
جراحات بسیار دیده میشود از همه عجیب تر آنکه گاهی جامه های انسان را معدوم
میکند و بدن او هیچگونه آسیبی وارد نمیاورد .



نامه منوچهر به پرویز پرویز غریزم^(۱)

ما فردا بعد از ظهر چون مدرسه تعطیل بود جمعی از همکلاسان بمنزل من
آمدند خیلی خوش گذشت جای شما خالی بود قرار گذاردیم فردا که روز جمعه
است دگنی بگردش برویم . موقع حرکت ساعت هفت صبح است بگنی بیا
مهر ساعت نزدیک عمارت شهرداری جمع شویم تا دسته جمعی باتوبوش بنشینیم
و تشریش برویم و در آنجا تقسیم بگیریم که کدام باغ باید رفت . ان شاء الله
اگر شما هم قبلاً وعده ای نداده اید و می توانید اجازه از پدرتان بگیرید
تشریف خواهید آورد . اطمینان دارم که همه دوستان مانند من از
حضور شما سرور میشوند .

ما را هم با کثرت آرا و منجمله خواهد بود بگو و نان که بهتر است بمنزل تنه کنسید
و همراه بیاورید . البته میوه در تشریش فراوان است مغزینش آسان . لزومی
ندارد که در تهران بخریم و بار خود را سنگین کنیم

اگر تقسیم گرفتید که تشریف بیاورید و یا لون خود را هم به همراه
خواهید آورد و از نفقات دلکش آن دوستان را مانند سابق

(۱) این قسمت را در ادامه نامند .

مخلوط خواهد فرمود .

دوست با وفا و صمیم شما (۱)

منوچهر فرزاو (امضا)

نشانی منزل : خیابان دانشگاه - خانه شماره ۴۵

پرسش - تاریخ نامه کجا نوشته شده است ؟ - عبارت در آمد نامه چیست ؟ عبارت
پایان نامه چیست ؟ - اسم و امضاء نویسنده نامه کجا نوشته شده است ؟ -
چرا نویسنده هم اسم خود را ننویسد و هم امضا میکند ؟ - در این نامه چند مطلب
اصلی ذکر شده است ؟ - هر یک در چه باب است ؟ چرا فاصله سطر اول و نسیم و
دوازدهم بلبه کاغذ نسبت به سایر سطرها زیادتر است ؟ فاصله سایر سطرها به لبه کاغذ
چقدر است ؟ این چند سطر را که از کلمه " امروز " شروع میشود و بکلمه " میشوند " تمام
میکرد بند اول بنامیم - بند دوم از کلمه " نامار " شروع و بکلمه " کنیم " تمام
میشود و بند سوم از کلمه " اگر " آغاز و بکلمه " فرمود " ختم میگردد . روی سطر هفتم این نامه
چند بند دارد ؟ چرا ؟ چگونه نویسنده در نامه بالا بندها را از یکدیگر متمایز ساخته
است ؟ نشانی منزل در نامه کجا واقع شده است ؟ با وجود آنکه در پشت پاکت هم

(۱) این قسمت را عبارت ختامیه یا پایان نامه خوانند .

چنانکه در نمونه زیر ملاحظه میکنید نشانی فرستنده ذکر شده چرا در اصل نامه هم باز نشانی را نوشته است؟ (شاهم باید بین احتیاط را بکنید و نشانی را هم در نامه و هم روی پاکت بنویسید، طرز نوشتن روی پاکت:

شهری است خیابان شاهرضا خانه شماره ۳۷ دوست عزیزم آقای سرپرست کارخانه	محل مهر
---	--

طرز نوشتن پشت پاکت:

فرستنده: منوچهر فرزاد

خیابان دانشگاه خانه شماره ۳

روی پاکت - اگر نباشد نامه را با پشت شهری بفرستید مگر چند دیناری باید روی پاکت بچسبانید؟

مطابق نمونه بالا تبر را کجا باید چسباند؟ کلمه شری و نشانی گیرنده نامه کجا نوشته شده است؟
 چرا باید نشانی گیرنده را واضح و کامل نوشت؟
 پشت پاکت - چند نکته در پشت پاکت قید شده است؟ - بنظر شما نوشتن این دو نکته چه
 فزونی دارد؟ -

غرض کنید پدر شما بهمان رفته است و میخواهید نامه با او بنویسید:

- ۱- تاریخ را در کجای نامه خواهید نوشت؟
- ۲- عبارت در آمد را کجا خواهید نوشت؟ در آمد را بچه عبارت می نویسید؟ (۱)
- ۳- اگر مثلاً پنج مطلب اساسی دارید که بنویسید نامه شما چند بند خواهد داشت؟
- ۴- مطالب اساسی را در نامه چگونه از یکدیگر متمایز می سازید؟
- ۵- فاصله کلمه اول بند با لبه کاغذ چقدر خواهد بود؟ فاصله سایر سطر ها چقدر؟
- ۶- عبارت پایان نامه را کجا می نویسید؟
- ۷- نام خود را کجا می نویسید؟
- ۸- نشانی منزل خود را در خود نامه کجا می نویسید؟
- ۹- روی پاکت چه مطالبی خواهید نوشت و در کدام قسمت؟ (نمونه و نحوه قبل را جوی کنید)

(۱) "پدر بزرگوارم"، "پدر مهربانم".....

- ۱۰- قبر را کجا می‌جسبانید (بنویز صفحه قبل مراجعه کنید) قبر چند دیناری باید باشد؟
 ۱۱- در پشت پاکت چه نکاتی قید خواهید کرد؟ (بنویز صفحه قبل مراجعه کنید)

x * x

تکلیف - برای جلسه آینده بپذیر خود که بعد از آن مسافرت کرده است بدستوری که داده شده نامه ای بنویسید و توی پاکت بگذارید و بکلاس بیاورید . روی پاکت فقط
 تبر بطله بچسباند (قبر چند دیناری باید بچسبانید؟)

شاهزاده بانوی استاورن از افسانه های ملیند

آورده اند که در روزگار پیشین در مملکت ملیند شهری در کنار دریا قرار داشت بسیار زیبا موسوم به استاورن گروه بسیاری از مردمان این شهر ثروت هنگفت اندوخته و بان بسی مغرور بودند قصرهای عالی نظرفهای سیمین و وزیرین و کوهرهای گوناگون داشتند صندوقهای آنها از سکه و نفوذ مملو بود . کشتیایشان بریار دور دست سفر میکرد و متاع نفیس میآورد هر قدر بر مال و منال آنان افزون میشد غرور آنها نیز افزونی میآورد

خلاصه جز برای مال دنیا هیچ فکری نمیکردند و بجال میکان ترحم نمیآوردند
از جمله ثروتمندان این شهر که شاهزاده بانویی بود صاحب جمال دارای
کاخهای متعدد و کشتیهای فراوان و ثروت بی پایان در شهر استا و برن هیچ
قصری بپایه قصر او هیچ کوهی بمشابه کوههای او و هیچ لباسی نظیر لباسها
او یافته نمیشد هر وقت کالسکه زرش از میان مردم میگذاشت بر قش چشم آنها را
خیره میآخت هر قدر دو لقمه تر میشد کبر او زیاد تر و حس او فراوانتر میشد
همیشه بخود میگفت چه کنم و نگاهم عریضتر گردد و اعلایم وسیعتر.

روزی ناخدا ی کشتی را پیش خواند و گفت برای مسافرت تازه آماده
باش ناخدا جواب داد بچشم اطاعت میکنم اما شاهزاده بفرمایید بکدام
مقصد و بچه مقصود بروم شاهزاده گفت بکدام مقصد نمیدانم اما میخواهم بروی
و هنگام بازگشت گرانباترین متاعی که در عالم یافته میشود برای من بیاوری
ناخدا گفت فرمان شاهزاده را اطاعت میکنم خواهشمندم بفرمایید در نظر
مبارک چه چیز گرانبها میآید تا در تحصیل آن بگوئیم شاهزاده جواب داد
در دنیا یک چیز از هر چیز دیگر گرانبها تر است من آنرا میجویم اما نام آنرا
نمیدانم آرزوی خویش را نمودم و بر آن چسبیدی فرید نمیکند ناخدا ای بیچاره

مصلحت ندید که بیش از این در کشف مقصود شاهزاده بانو احصاء درز
 چه اگر شاهزاده بخشم میآید جان و مال او بخطر میافتد ناخدا از قصه
 شاهزاده بیرون آمد و غمناک در راه با خود میاندیشید که منظور نظر پسر چه
 باید باشد گاهی میگفت فلان متاع و زمانی میگفت فلان کالا عاقبت بمنزله
 رسید و همقطاران را از امر شاهزاده آگاه گردانید هر یک حدسی زد یکی
 گفت منظور او باید سیم باشد و دیگری گفت زر سومی گفت سگهای پر بها
 ناخدا مرد بود و میرسید که انتخاب او مقبول نظر شاهزاده نیفتد
 در این میان یکی از ملاحان اجازه خواست و گفت گمان من این است
 که گرانها ترین متاع گندم باشد چه اگر گندم نباشد نان نخواهد بود
 و اگر نان نباشد زندگی مشکل است حاضران بگفته او خندیدند اما ناخدا
 بر رای او آفرین خواند و گفت منم از گندم چیزی مانع تر و پر قیمت تر
 نمیآسم.

کشتی براه افتاد از دریای بالستیک گذشت و بشروانزیک رسید
 ناخدا مقداری زیاد گندم خرید و بکشتی گذارد و در اندک مدت بساتون
 برگشت ، شاهزاده بانو از مراجعت سیرین کشتی متحیر شد و از ناخدا

پرسید مگر پرواز کردی که باین زودی برگشتی ناخدا جواب داد که آنچه منظور
 بود زود بدست آمد گفت بگو چه آوردی جواب داد گندم شاهزاده از شد
 غیظ از جای برخاست دستار ابرهم زد و نداخت را بهم فشرد و زبان
 بلامت گشود که رفتی و متاعی ناچیز آوردی ناخدا باخونسردی گفت ای
 بانوی محترم گندم متاعی ناچیز نیست بلکه از ضروریات زندگی است اگر گندم
 نباشد نان نیست و اگر نان نباشد زندگی مشکل خواهد بود شاهزاده را
 سخنان او موافق طبع نیامد فرمود که بارهای کشتی را زود بدریا بریزند،
 ناخدا جواب داد که فرمان شاهزاده بانو از سرشتم و غضب است اگر
 آهستگی فرمایند نفع گندم را معلوم خواهیم کرد باین همه اگر این متاع نفیس بدریا
 نیفتد اجازه دهید بین بچارگان و کرسنگان که در شهر فزاونند
 تقسیم کرد و شاهزاده ناخدا را از قصر خویش براند و فرمود که گندمها را
 بدریا بریزند .

ناخدا اندوهناک از کوچهای میگذاشت و با خود فکر میکرد چگونه ممکن است
 چنین بانویی صاحب جمال این اندازه سنگدل باشد عاقبت تصمیم کرد که
 فرمان او را اجراء نکند در راه هر کجا میوایا را میدید بر میانگذاشت که بیاید

بروند و هنگام ورود شاهزاده تما کنند گند مهار را بایشان عطا کنند اندکی گذشت شاهزاده در کالسه زرانند و ببند آمد ناخدا کشتبان و گروهی محتاج جمع آمده بودند ناخدا را پیش خواند و پرسید فرمان را اجرا کردی؟ گندما بدیاریختی؟ ناخدا جواب داد هنوز نه ای بانوی محترم شاهزاده امر داد که بی معطلی در جلو چشم او کند مهارا بدیاریزند ناخدا سر را تکان داد و بادست بجانب فقرا و بیچارگان اشاره کرد و گفت نظری بچشمای فرودفته این اطفال زنان و مردان بکنید و برگرسنگی ایشان رحمت آرید و اجازه فرمایید کند مابین آنها تقسیم گردد .

شاهزاده بانو جواب داد هرگز چنین اجازه ای نمیدهم شما باید آنرا بدیاریزند در این هنگام ناخدا بچوشتش آمد و فریاد برآورد که من چنین کاری نمیکنم و چنین فرمانرا اجرا نمیدارم شاهزاده کشتبانان دیگر را که جرأت سرپیچی نداشتند خواست تا امر او را کار بندند هر قدر بیچارگان تضرع و زاری کردند و درخواستند که بحال ایشان رحمت آرد و گندم را بآنان عطا کند مؤثر نیفتاد آنقدر ایستاد تا در حضور او بار بار بدیاریختند و هر بار که بدیاریختند و تقسیم بر لب او نقش میبست همیشه کار بپایان رسید حاضران را

نزدیک طلبید و پرسید بچشم خویش دیدید که بارها بریا افتاد بجه گفتند
 آری در این میان ناخدا آواز برآورد که آری دیدم اما هنگامی فرا خواهد رسید
 که از کرده خویش سخت پشیمان شوی و بجز گرسنگی برودن چاره نداشته باشی
 شاهزاده بقتعه آمد که من و گرسنگی ایندیان میگوئی محال است کسی بدو تنه می
 من گرسنگی برد و سختی کشد سپس انگشتری عقیق از انگشت بیرون کرد و بتاشایان
 بنمود و بریا افکند و گفت هر وقت آن انگشتر من باز گشت گرسنگی من
 روی خواهد آورد . یعنی چنانکه آن ناممکن است این نیز محال است این گفت
 و در کالکه زرین از میان خلق ناراضی بقصر خویش روان شد روز دیگر باد
 یکی از کنیزکان سراسیمه بجزیره بانو خبر آورد که در شکم ماهی که برای خوراک حاضر
 میکردم انگشتری پیدا شد و هماندم انگشتر را در برابر چشم او نگاهداشتم همیشه
 چشم بانو با انگشتر افتاد سخن ناخدا را بیاورد آورد آشفته گشت که مبادا پیشگوی ناخدا
 حقیقت یابد چندی بر این برآمد شاهزاده آگاهی یافت که کشتیمای او بقبر
 دریا فرو رفته و خانه و املاکش از دست او بدرآمده و خزانه نایش غارت شده
 است خلاصه شاهزاده با آن جاه جلال و دستگاه پر طول و تفصیل بنان
 شب محتاج گشت و کارش بکمالی کشید و کسی بر او شفقت ننمود و چه اصرار

ادبناهی ساختن بارهای گندم از نظر مردم هنوز مخوف شده و ظلم و بی رحمی
فراموش نشده بود و سرانجام بیچاره از گرسنگی مرد.
تو انگران دیگر شش از حال غم انگیز شایزاده عبرت نگرفتند و از برای
دوست نشیند روزها در آزارهای زرین می نشستند و در خیالهای شسته
تفریح می گرفتند لباسهای فاخر می پوشیدند و سر و بر خویش را بجاها و آوان
میاراستند کشتیها را بمالک دور دست میفرستادند مجالس مهمانی برپا
میکردند میخواندند و میرقصیدند و چنان بال و منال مینازیدند و بجای
مقام خویش مینامیدند و داشتند که گمان نمیدادند کسی را با آنان یارای مبارزه
باشد و از شور بختی پند نیکوایان هم در آنها تاثیر نمیکرد.

چندی بعد در همان نقطه که بارهای گندم را باب داده بودند سدهائی از
شن و ماسه درست شد آمد و رفت کشتی مثل گشت کارگران و باربران بیکار
شدند و از حیث معیشت بختی افتادند ناچار از تو انگران شهریار می جستند اما
جز درشتی جواب نشنیدند چه خود روزگار خوش میکند داشتند و پیریشانی میوایان
افتادند داشتند.

شبهای از شبها که دولتمدان شهر در مجلس مهمانی بسیار باشکوه فراهم آمده بودند

بودند مردی خبر آورد که سدهای دزدان رزی شکسته است یاری کنید
 سیل را پیش بزدی کنیم ورنه خانه های فقر اطعمه آب خواهد شد .
 یکی از میهمانان با بنگی آمرانه گفت صغفار خود باید در رفع بلا بکوشند ما را
 با آنها چه کار .

خلاصه همه روی از او بر تافتند و باز بعیش و نوش پرداختند چون
 ساعتی چند گذشت آب سراسر خانه بیچارگان را فرو گرفت پس بقصر اخیا
 روی نهاد و آنها را نیز مانند کلبه ستمندان ویران ساخت .

همه دریا در این نقطه هنوز بگوش میرسد ملاحان میگویند هر وقت هوا خوش
 است و آب آرام و صاف گنبد ما و ستونها و مناره های در قعر دریا دیده
 میشود حتی گاهی آواز های شعبیه با هنگهای موسیقی بگوش میرسد .

همه اینها یاد میآورد که چگونه بی اعتنائی جمعی خود خواه بندری چنین
 زیبا را طعمه آب دریا ساخت .

۱- پرسش - افسانه بالا از افسانه ای کدام کشور است ؟ بلند در کدام قسمت اروپا
 است ؟ - چه بندر های مهمی دارد ؟ بنظر شما بلند ییسا با چه دشمنی همیشه در زد و خورد هستند ؟
 حکایت بالا چه درسی شما میدهد ؟ اشتغالات مردم بلند چه باید باشد ؟ چرا ؟

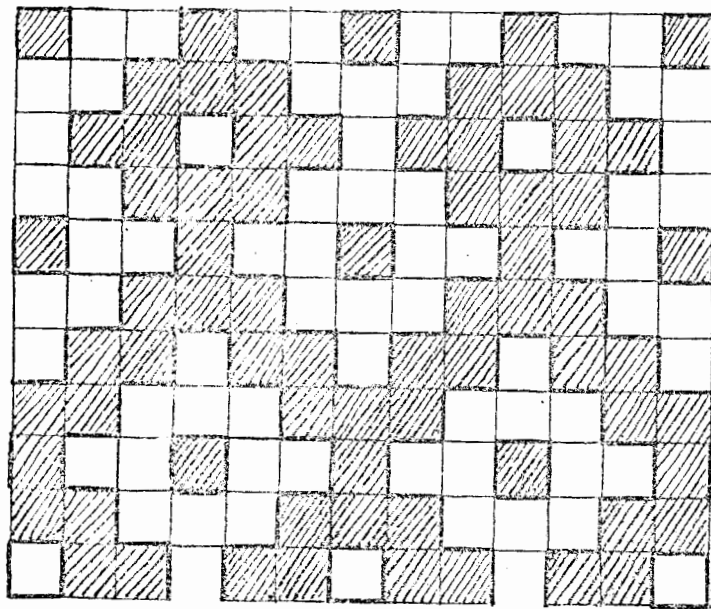
۲- این حکایت را بچند قسمت می‌توانید تقسیم کنید؟ خلاصه مطلب هر قسمت چیست؟

۳- حکایت را بر حسب تقیاس یکد کرده اید در کلاس برای هم‌شاگردان خود آهسته

و شمرده بگوئید .

۴- این حکایت را طبق تقیاس یکد کرده اید بنویسید و در کلاس بنوبت بخوانید .

رسم
مطابق شکل پایین روی کاغذ شطرنجی بکشید و رنگ آمیزی کنید .



کوتاه قدان افریقا

در نزدیکی رود کنگوی افریقا جنگلهای انبوهی است که وحشانی کوتاه قد در آنجا زندگی میکنند. از درختان این جنگلها الوار کاوچو و چسبنا می دیگر بدست میآید ولی بدست آوردن آن خیلی مشکل است چه راهها بقدری باریک و شاخه درختان و ساقه بوته با بختی سرده هم است که عبور از آنها دشوار است. این جاده ها از اثر پای حیوانات وحشی درست شده.

کوتاه قدان برای تهیه منزل ابتدا درختان نقطه ای را آتش میزنند پس از شاخه و برگ آنها کلبه درست میکنند. در هر کلبه ده نفر زندگی میکنند یکی از آنها رئیس کلبه است و دیگران باید از وی اطاعت کنند.

ظروف آنها گلی است و گاهی هم که دمای تو خالی را بجای ظرف آب بکار میبرند. زراعت ندارند، غذای خود را بوسیله شکار و ماهیگیری بدست میآورند بدین جهت معمولاً مقرری ندارند و همیشه باید از جایی بجایی بدنبال صید کوچ کنند، با تیر و کمان شکار میکنند، و در تیر اندازی با دانه های مهارت دارند که تیرشان کمتر بخلاف می رود در هر کمان چهار تیر میگذارند و بقدری با سرعت تیر را پرتاب میکنند که هنوز تیر اولی به هدف نغزده است که تیر

آخری از کان بیرون میرود اتفاقاً اگر تیرشان درست نشانه نخورد از شدت غضب تیر و کان خود را می شکندند . فیل را هم برای گوشت و دندانهایش شکار می کنند . اقل چشم اورا با تیر کور سپس با نیزه و دیش می کنند و آنقدر نیزه بردنش فرو می برند تا میرود . قلاب ماهیگیری ندارند ماهی را با یک تکه گوشت و پاره ای نخ می گیرند ، گاهی برای صید حیوانات گودالی می کنند و روی آنرا با علف و شاخه درخت می پرشان و حیوانات را بدام می اندازند و میکشند .

این طوایف جز شکار و ماهیگیری و ساختن تیر و دام و بافتن تور کاری دیگر ندارند ، تجارت و داد و ستد هم میکنند علاج و پر و پوست حیوانات چیزهای دیگری که از حیوانات جنگلی بدست آورده اند با قوام دیگر می فروشند و در مقابل چاقو ، اسلحه ، تنباکو و میوه و چیزهای دیگر که احتیاج دارند می گیرند .

وحشیها موز را خیلی دوست دارند چنانچه شصت موز را پشت سر هم می خورند و برای بدست آوردن آن نقاط نزدیکی که درخت موز به بل می آید می روند . مدت ها می مانند تا میوه برسد و ببرند بعضی اوقات بعنوان تصاحب میوه درخت

نه ای گوشت بد رخت موزمی چسبانند ، در این صورت بچکس جز کسی که
کند گوشت را بآن درخت گذارده حق دست درازی بآن درخت را ندارد .
در این جنگلها هشت ماه پشت سر هم باران میآید و در این صورت
زمین همه با تلاق میشود و سیاهان با شکل غذا مییابند و گاهی پیدا
کردن غذا برای آنها مشکل میشود و مجبور میشوند هر حیوانی از قیل موش صحرائی
و قورباغه و غیره بدستشان بقیقه بخورند .

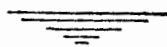
هوای این سرزمین بقدری گرم است که وحشها احتیاج لباس
ندارند ، لباس مرد با منحصربکیت که پارچه است که بدور کمر خود میچسبند
و زننها با برگ درختان خود را می پوشانند ، و اگر کلاه کنند یا کراوات
مندرس و پاره ای از سفید پستان بدست آنها بقیقه خود را بدان میگیرند
و بر خود میبالند و تصور میکنند که خیلی زیبا شده اند .

با وجودیکه قدشان کوتاه است زورمند و شجاعند حرکت و رفت و آمد
درختی را بیشتر دوست دارند و از شش و شست و شوی در آب گریزانند
غذا بچتن را نمیدانند و در سه و کتاب هم ندارند ، رقص را خیلی دوست دارند
و ایره وار میایستند و خراشان خراشان در حالیکه وحشیان دیگر ضرب

میگیرند میرقصند .

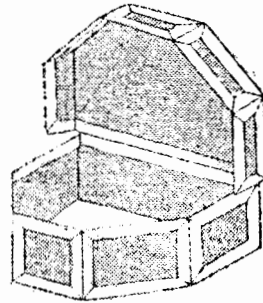
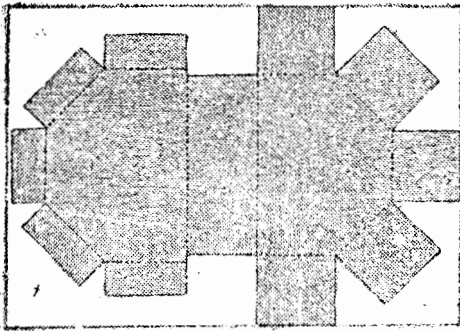
این قبایل وحشی پدر و مادر وزن و بچه خود را دوست ندارند دین هم ندارند و از گزشتگان خود بکلی بخیزند .

این وحشها خیلی تیز بین و تیز گوشند ، راههای وسط جنگل را خوب میدانند و میتوانند دیگران را راهنمایی کنند . کم رو و مجنونند اگر بیکانه ای آیمید از فرط کم روی و خجالت فرار می کنند و اگر کسی نخواهد مانع فرار آنها شود ، خشکترین و متغیر می شوند بر حیوانات هیچ رحم نمی کنند و حتی دشمنان خود را هم می آزارند . اگر غریبی وارد جنگل بشود زود او را با تیر میزنند بعضی اوقات سر طنابی را بپای خود و سر دیگر آنرا بدرختی می بندند و همینکه بیکانه ای را دیدند پای خود را بعقب می کشند تا شاخه های درخت تکان بخورد و بیکانه از ترس می ایستد تا با طراف خود بشکند و صفت حرکت شاخه ها را بفهمد در اینجا لاورا با تیر میزنند .



کاروستی

- ۱- نقشه پائین را روی یک کاغذ مربع تطیل کنید
- ۲- اطراف آنرا ببرید
- ۳- مطابق خطوط نقطه چین تا کنید
- ۴- بُدۀ را را بهم بچسبانید



داستان رستم و اسفندیار

اسفندیار پسر گشاسب بفرمان پدر بزرگستان لشکر کشید که دست
رستم را بزند ، چون بزابل رسید پسر خود بهمن را نزد رستم فرستاد و باو
پیام داد که تسلیم شود و خود بند بر پای نهد - رستم نیز در جواب پیام
فرستاد :

پیام رستم با اسفندیار

- ۱- چو بشنید رستم ز بهمن سخن پرا ندیشه شد مغرور و کهن^۱
- ۲- چنین گفت آری شنیدم پیام دلم شد بیدار تو شاد کام
- ۳- ز من پاسخ این بر با اسفندیار که ای شیر دل متر نامدار
- ۴- هر آن کس که دارد روانش خرد نهرمای^۲ کار ما بنگرد
- ۵- چو مردی دپیروزی و خواسته^۳ در ا باشد و گنج اراسته
- ۶- بزرگی و گردی و نام بلند بنزد گرانمایگان ارجمند

۱- کهن : سالخورده . ۲- نهرمایه : همان سرایه است که اصل دهسته باشد و نه
میت این که خردمند در هر کار باصل و ریشه آن توجیهی کند . ۳- خواسته : مال
۴- گردی : دلیری و پهلوانی . ۵- گرانمایه : ارجمند و اصل - بزرگ

- ۷- گیتی برین سان که اکنون تویی نباید که دارد سر بدخونی
- ۸- بباشیم برداد ویزدان پست کنیم دست بدی را بدست
- ۹- سخن هر چه برگفتش روی نیست درختی بودکش بر بونیست
- ۱۰- اگر جان تو بسپرد راه آرزو شود کاری سود بر تو دراز
- ۱۱- چو مهر سزاید سخن، سخته به ز گفتار بد کام پر دخته به
- ۱۲- سخن های ناخوش من در دأ بید ما دل دیو رنجور دار
- ۱۳- ندیده است کس بند بر پای من نه گرفت شیر زیان جایی من
- ۱۴- بر روی زول دور کن خشم و کین جهان را بچشم جوانی بسین
- ۱۵- گرامی کن این خانه ما بسور مباش از پرستنده خویش دور
- ۱۶- چو آئی بنزد یک من با سپاه هم آید^۹ باشی بشادی دو ماه
- ۱۷- بیا ساید از رنج مرد و ستور دل دشمنان گردد از رشک کور

۱- یعنی بکشد گردی روانداریم . ۲- سپردن : طی کردن ، و بچیدن . ۳- آرز : حرص و طمع

۴- سخته : سنجیده . ۵- پر دخته : (مخفف پرواخته) در اینجا یعنی خالی . ۶- یعنی دیورا

و شیطان ، بیازار و بران . ۷- سور : میمانی و بزم . ۸- پرستنده : بنده و غلام

۹- آید : در اینجا یعنی « اینجا » است . ۱۰- سور : اسب . (چاربا)

- ۱- چو هنگام رفق فراز آیدت بدیدار خسرو نیاز آیدت
 ۱۹- عنان از عنایت پیچم براه خرامان بیایم نزد یک شاه
 ۲۰- بپوشش کنم نیت خشم و را بوسم سرو پا و چشم و را
 ۲۱- پرسم ز بیداد شاه بلند که پایم چرا کرد باید ببندد
 ۲۲- همه هر چه گفتم ترا یاد دار بگو پیش پرمایه اسفندیار
- ۱- پرش - بهن کیت ؟ - ز ابستان نام کدام قسمت ایران بوده است ؟ رستم در جواب
 بهن اسفندیار چه پیام داد ؟ - آیا از شخصی بزرگ سخن گفتن سپیده سزاوار است ؟ چرا ؟
 اسفندیار از رستم چه خواست ؟ رستم بوی چه پشیمان کرد ؟ - آیا رستم حاضر شد که بخت
 گشتاب برود ؟ - آیا این دلیل بر مردانی او بود یا دلیل بر ترس او ؟
 بنا و جدهای ذیل را معنی کنید : پراندیشه شد مغرور دکن - گرانایه - ارجمند -
 نار ۷ و ۸ - کش (در درختی بود کش برود بوی نیست) - برود بوی - بسپرد (چندین
 دارد ؟) - شعر ۱۱ - سخن ناخوش - شعر ۱۷ - فراز آیدت - پوشش - پرمایه را کرد .
- متر یعنی چه ؟ کلمه ضد آن چیست ؟

۱- فراز : در این باب نیز نزدیک . ۲- عنان : دهنه اسب . ۳- ز راه با تو هم عنان
 خرامان راند . ۴- بپوشش و خشم و خرابی خشم گشتاب را فرو می نشانم . ۵- بیداد : ستم



خرد یعنی چه؟ کلمه ضد آن چیست؟

یزدان یعنی چه؟ کلمه ضد آن چیست؟

آز یعنی چه؟ کلمه ضد آن چیست؟

زبان یعنی چه؟ کلمه یمنه آن چیست؟

کین یعنی چه؟ کلمه ضد آن چیست؟

ستایش کردن اسفیدر را و پهلوانی خود پرستش

پیار (۱) - بنای دست (۲) - شست (۳) - کام - ملایح

- | | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| ۱- زرستم چو بشنید اسفیدار | نخندید شادان چو خرم نجار |
| ۲- ز گفتار رستم دلش برید | چو ز آنگونه گفتار رستم شنید |
| ۳- بدو گفت کز رنج و پیکار تو | شنیدم همه در دوتیمار تو |
| ۴- جان تا بگویم همه هر چه هست | کلی گرد و روغ است بنای دست |
| ۵- نژاد من از پشت کتاسپ است | که کتاسپ از پشت لهراسپ است |

۱- پیار = غمخواری. (۲) دست نمودن = اشاره کردن - نشان دادن. ۳- شست:

دام ماهگیری، انگشت ابهام.

- ۶- همان مادر من دختر قیصر است که او بر سر در میان افسر است
 ۷- شوکار مانی که من کرده ام ز گردنشان سر بر آورده ام
 ۸- نختین مگر بستم از بسترین تخی کردم از بت پرستان زمین
 ۹- بر آن کس که برگشت از راهین بکشتم بمیدان توران و چین
 ۱۰- بتوران زمین آنچه من کرده ام همان ریخ و سختی که من برده ام
 ۱۱- همانا ندیده است گور از پناک نه از شست ملاح کام ننگ
 ۱۲- تو فردا ببینی ز مردان هنر چون تاخن را ببندم مگر
 ۱۳- هنر بیش بینی ز گفتار من مجوی اندرین کار تیار من
 ۱۴- پرسش - گفتار رستم در اسفند یار چه تأثیری کرد؟ - اسفند یار چگونه از اسل و سب
 خود یاد کرد؟ - از بچه لوانی خود چگونه ستایش کرد؟
 ۲- معنی این لغت و جملات چیست؟ = دلش بر او مید - افسر - گردنکشان - مکر بختن -
 چون تاخن را ببندم مگر

اشعار ۳ و ۴ و ۱۱ و ۱۳ را معنی کنید .

۳- اشعار - این اشعار را مثنوی بنویسید

جواب رستم با ستم یار و ستایش گردن پهلوانی و نژاد خود را
 وستان^(۱) - مهراب^(۲) - یل^(۳) - کوپال^(۴) - یار و^(۵) - سنان^(۶) - تکت^(۷) -
 آورده که (غ) - نیالگان^(۸)

چنین گفت رستم با ستم یار	که کردار ماند ز مایه دگار
تو آن گوی کز پادشاهان سزا است	نگوید سخن شاد جز خوب و راست
جهاندار داند که وستان نام	بزرگست و بادانش و نیک نام
همان مادر دم دخت مهراب بود	کز او کشور سنده شاداب بود
نژادی از این نامور تر گراست	خردمند گردن پیچید ز راست
همزنگه اندر جهان هر بر	یلان راز من جست باید هر بر
زمین راهمه سر بر گشته ام	بسی شاد بیدار گشته ام
اگر من ز رستم باز ندانم	بگردن بر آورده گرز گران

(۱) - وستان : همان زال است که پدر رستم باشد. (۲) - مهراب : نام پادشاه کابل. (۳) - کوپال :

(۴) - یار و = طوق طلا مخصوص پادشاهان قدیم (۵) - تکت = دو. (۶) - سنان = میدان جنگ.

(۷) - نیالگان (یا گاف) = اجداد پدری و مادری. (۸) - یعنی شخص عاقل سخن راست را می گوید.

(۹) - یعنی همزانیست که دیران گیتی از من همزانی میزند (۱۰) - یعنی در حالی که گرز را بشاند و نهد شمشیر.

که کند ی دل و مغز دیو سپید؟	که را بد بیازوی خویش ایند؟
که کاوس کی را کشودی ز بند؟	که آوردی اورا تخت بلند؟
زمن بشنوا می کرد اسفندیار	مباش ایمن از گردش روزگار
تو کتیه چنین بر جوانی کن	ز پیر جهان دیده بشنو سخن
کن آنچه گشتاسب گوید همی	که اوراد دانش نوید همی
بخواهد بدل مرگ اسفندیار	که فرمود بارستمش کارزار
بجای پدر مرا زال بس	ز رستم همان کز د کوپال بس
بایران و توران ترا شه کنم	ز تو دست بدخواه کوه کنم
چه نازی بدین تاج گشتاپی	بدین یار و تخت لهراسی؟
نیالگانت را پادشاهی زاست	و گرنه کسی نام ایشان نخواست
که گفت برو دست رستم ببند	ببند و مراد دست چرخ ببند
من از کودکی تا شدستم کهن	بدینگونه از کس نبردم سخن
مرا خواری از پورش و خواہست	وزین نرم گفتن مرا کاهشست
ببینی تو فردا سنان مرا	همان کرد کرد و عنان مرا

تنت برکت رخس همان کنم / بگرز و بکوپال در مان کنم
کز آن پس تو با ناداران مرد / بخونی باورد که در سبک د

۱- پرسش - رسم چه هنرانی برای خود شماره کردم - چگونه اسفندیار را پند داد؟ - چرا

رسم گشتاب را دشمن اسفندیار معرفی کرد؟ - توان کجا بود اکنون نام آن چیست؟ -

نقشه نشان دهید . کشورنده کجا است ؟

این لغات را معنی کنید : جهاندار - نامبردار - پور - شاداب - نامور - یل -

ایمن - چرخ گردنده - اختر - گشادگان .

این اشعار و یا مصرع‌ها را معنی کنید : مصرع دوم از شعر ششم - شعر ۱۴ - شعر ۱۸ - شعر ۱۹

شعر ۲۱ - شعر ۲۵

۲- انشاء - در این اشعار رسم ما ابتدا اهل و نسب خود را برای اسفندیار بر شمرده .

پس هنرهای خویش را گفت و او را نصیحت کرد که با او جنگ نکند و در پایان اسفندیار

تهدید کرد .

آیات مربوط به رتبت را معین و جدا کنید پس آنها را بترتیب نقل کنید .

(۱) معنی بیت اینست که : رخس را برتبت میراثم و با گرز میگویم .

گشته شدن اسفند رستم

میان - سیلج - جوشن - یال^(۱) - گزیده - کین - جادوان - نابکار^(۲) - آب زر^(۳) -
 عقی^(۴) - فربهی^(۵) - چاچ^(۶) - بش^(۷)

- ۱- پییده همانکه ز کوه بردمید
 - ۲- پوشید رستم سیلج نبرد
 - ۳- چو آمد بر لشکر مادر
 - ۴- پوشید جوشن یل اسفندیار
 - ۵- فروشید چون روی رستم بدید
 - ۶- بگویمت از آنگونه امروز یال
 - ۷- چو رستم مرا و را بد آنگونه دید
 - ۸- بگفت ای گزیده یل اسفندیار
 - ۹- من امروز نی نهر جنگ آمدم
 - ۱۰- تو با من بدی را چه کوشی ای می؟
- میان شب تیره اندر حمید
 بسی از جهان آفرین یاد کرد
 که کین جوید در زم اسفندیار
 بچنگ اندرون آلت کارزار
 که نام تو باد از جهان ناپدید
 کزین پس نبیند ترا زنده زل
 یکی باد سرد از جگر بر کشید
 آیا سیر ناکشته از کارزار
 پی پوشش و نام و ننگ آمدم
 دو چشم خرد را بپوشی حمی؟

۱- یال - گردن و بازو، موی گردن سب - (۲) نابکار - بی ربط و پیوده - (۳) آب زر - آب نقره، ظاهر آینه
 در شرابی پرورده آنکه راست کرد و قوت گیرد شاید یعنی زیر پا شد - (۴) عقی - قوی و بزرگی و شکوه
 (۵) چاچ - هم شری است و ترش است و در خاکان خوب می آید - (۶) بش - کامل و موی گردن - (۷) یعنی که پشت و پشت

- ۱۱- مکن نام من زشت جان تو خوا
 ۱۲- ز دل دور کن شهریار تو کین
 ۱۳- جز از بند دیگر ترا دست
 ۱۴- که از بند تو جاودان نام بد
 ۱۵- برستم چنین گفت اسفندیا
 ۱۶- جز از رزم یا بند خیزی مجوی
 ۱۷- چو دانست رستم که لایه بکار
 ۱۸- گمان را بره کرد و آن تیرگز
 ۱۹- بزور است بر چشم اسفندیا
 ۲۰- خم آورد بالای سرو سی
 ۲۱- نگون شد سر شاه یزدان پرست
 ۲۲- گرفته بش و یال اسب سیا
 که جسز بد نیاید از این کار زار
 مده دیو را در تن خود گمین^(۱)
 بن بر، که شباهی یزدان پرست^(۲)
 بماند مرا و ز تو بد کی سنو
 که تا چند گونی سخن نابکار^(۳)
 چنین گفتنیا بخیره گوی
 نیاید همی پیش اسفندیار
 که پیکانش را داد و بوب^(۴) رز
 سیه شد جهان پیش آن نامدا
 از او دور شد دانش و فرتی
 بیفتد و چاچی کانش ز دست
 ز خون لعل شد خاک آورد گل

(۱) یعنی شیطان ادر دل خود جای مده

(۲) یعنی غیر از بند، هر چه گجونی فرمان نپریم و هر چه بر من کینی دست ناری

(۳) تیرگز یعنی تیری که از چوب گز ساخته شده بود.

۲۳- برو ز جوانی هلاک آمدش سرتاجور سوی خاک آمدش

۱- پرسش - در میدان جنگ هفتاد بار رستم چه بگوید؟ - رستم چه جواب میدهد؟
آیا هفتاد بار درخواست رستم را می پذیرد؟ - فتوح جنگ چیست؟

۲- این لغات و جمله را معنی کنید = بچکان اذرون - کی با دسر و از بکر بر کشید - پوش
(فرمانی آن با خارجیت؟) - شعر ۱۴ - بخیره - پکان

۳- انشاء - مانند درس قبل قسمتهای مختلف این قطعه را پیدا کنید

نروژ

سرزمین نروژ کوهستانی است . و از این حیث بویس شباهت دارد .
در دامنه های کوههای آن علفزارهای است که گاو و گوسفند به کام تابستان
در آنجا می چرند . پامین تر از این علفزارها جنگلهای بزرگی دیده میشود که دارای
درختان کهن و انبوه میباشد . اقیانوس نروژ بر سویس در این است که
کنار دریا واقع است . در زمینهای ساحلی آن جویبارهای زیادی جاری است
و دریا جزایر بسیاری است که با ساحل چندان فاصله دارند .

بعضی از مردم نروژ کله چراند . گاو و گوسفند تربیت میکنند . و تابستان
که هوا خوش و زمینها سبز است علف زمستان حیوانات خود را ذخیره میکنند

نخست آنها را می‌چسبند و دسته‌دسته می‌نمایند پس از آن روی سنگ می‌کوبند



یا بگری می‌آویزند تا خشک شود.

از جنگلهای استفاده فراوان میکنند. سابق بر این درختارایه و میوه میبردند ولی امروزه توجه مخصوصی بآننها میشود. در آموزشگاهها دروسی راجع بحکایا و کاشتن درخت جزو برنامه دانش آموزان میباشد. و هر ساله اطفال با معلمان خود برای تمرینات علمی باین جنگلهای میروند از چوب درختان کهن قایق، کشتی، بشکه و چوب کبریت میسازند.

چون زمستان زوژ سرد و طولانی است و زمینهای حاصلخیز آن هم کم است غلات باندازه کافی عمل نمیشود. روستائیان در کلبه های چوبی زندگی میکنند. این کلبه ها فقط یک اتاق بزرگ دارد که در آن زارغان و گله چرانان با زن و بچه خود بسر میبرند، پهلوی این کلبه ها آغل های کعبه شکل است که در زمستان گاو و گوسفند را در آنها نگاه میدارند. سقف این آغلها سنگ فرش است.

علاوه بر کشاورزی و گله داری زوژیهامای گیری هم میکنند در بعضی کاه خود مانند اسکیوها هستند. بیشتر اوقات مزرعه های خود را بدست نهانشان میپارند و خود در قایق نشسته در دریا بصید ماهی میپردازند. و از این آهک قسمت از غذای خود را بدست میآورند.

در قدیم جمعیت نروژ بسیار کم بود ولی بر و رایام زیاد شد . مردم کمبش در
 و ما هیگیری پرداختند . گروهی هم برای کسب وزی بجزایر نزدیک
 مسافرت کردند . چون مردمی با شکر و کنجکا بودند باین جزیره ها اکتفا
 ننمودند و از آنجا با امید یافتن زمینهای جدیدی بطرف دریا ماروان شدند
 حتی پیش از کریستف کلمب بعضی از نواحی امریکا هم رسیدند . بنابراین پونا
 نروژیها را ملتی دریا نورد و کشف بشمار آورد .

هرگاه دریا نوردان نروژی وسط راه بیک کشتی تجارتی بیگانه ای برخورد
 آن را غارت میکردند . چنانکه اسب نروژ قرقرها و شتر نروژ اعراب و
 عزیز است کشتی و قایق بهم در نظر نروژیها عزت دارد زیرا اساس تمام
 زندگی آنها بر آن استوار است .

تنها چیزی که نروژیها دارند ماهی و بال است که روغن آنرا بمالک خارج
 میفروشند و هر ساله مبلغی گزاف از این راه بدست میآورند .

خط حسین میرزا و جواد شیرینی

فهرست مندرجات

۴۳	کنج دهقان	۲	بنام خداوند جان آفرین
۴۴	چنگیز	۳	مناجات
۵۱	توی زمین	۳	فایده همکاری
۵۲	مردانکی جلال الدین خوارزمشاه		چگونه دیگران را یار و همکار خویش
۵۵	آلب ارسلان و قیصر روم	۱۲	می توان کرد
۵۹	سنگها (احجار)	۱۳	بدن انسان
۶۰	حکایت	۱۵	دش و کوه و تپه
۶۱	سر خجه - مملک		مسافت و حمل بست در قدیم
۶۳	سنگهای آتشفشانی	۱۸	و امروز
۶۵	نقاشی	۲۱	سف
۶۶	یرزن و سلطان سنجر	۲۳	سطح زمین
۶۹	تنفس	۲۴	پایر و قوه بخار
۷۱	تن	۲۷	بخود ناتوانی بیازوی خویش
۷۶	عزالت امیر اسمعیل	۲۹	نقاش
۷۸	هوای پاک - تنفس عذیق	۳۰	و ماشین بخار
۸۱	رسم	۳۲	عمل و عمل
۸۲	قاضی دغل	۳۴	استادان بندی
۸۵	خفگی	۳۷	سبب مرض
۸۹	حضرت محمد (ص)	۳۸	پاستور

۱۳۳	سنگهای رستی	۹۲	حضرت محمد (ص)
۱۳۵	اصفهان	۹۴	سنگهای ته نشستی
۱۳۸	پیشه‌ور اصفهان	۹۵	بخانیات
۱۳۹	حرکت ایل	۹۷	اندوه فقیر
۱۴۱	سنگهای نمک	۹۸	سل
۱۴۷	سنگهای سوختنی	۱۰۱	سنگهای شنی
۱۴۸	نفت و قیر	۱۰۳	شن
۱۵۰	الماس	۱۰۴	خناق
۱۵۱	طیب و وظیفه شناس	۱۰۵	علی بن ابیطالب
۱۵۴	غذا	۱۰۷	سنگ آتش زنه
۱۵۶	خرس و شناگر	۱۰۸	سنگ آسیا
۱۵۸	اقسام خوردنی	۱۰۹	عبادت و خدمت
۱۶۱	اسکیه‌وها	۱۱۰	سنگهای آهکی
۱۶۸	دستگاه گوارش	۱۱۱	دبا
۱۷۱	تأثیر هوا در زمین	۱۱۴	شیراز
۱۷۴	موی در لقمه	۱۱۵	سعدی
۱۷۴	تأثیر آب در سطح زمین	۱۱۹	فحط سال در دمشق
۱۷۵	چشمه و کاربزوچاه	۱۲۲	گردش خون
۱۷۶	حائم طائی و درویش	۱۲۴	چگونه میتوان نیرومند شد
۱۷۷	آب آشامیدنی	۱۲۷	حافظ

۲۱۸	جوان و مادر	۱۷۹	حصبه
۲۱۹	خواس خمه ۱۴	۱۸۱	آب چاه و قنات
۲۲۰	شست و شوی	۱۸۳	تلمبه
۲۲۳	خواس خمه ۲	۱۸۶	آبله
۲۲۵	یا کیزگی موی سر و بدن	۱۸۷	چشمه و سنک
۲۲۶	تأثیر نبات و حیوان و زمین	۱۸۹	بهداشت در بیماریهای ساری
۲۲۸	قرقیزها	۱۹۲	تأثیر آب در سطح زمین
۲۳۳	خواس خمه ۳	۱۹۴	مردی با لوحه برنجین
۲۲۵	پسرك بردل	۲۰۱	کار دستی و نقاشی
۲۴۲	خواس خمه ۴	۲۰۲	صفیه آب
۲۴۵	نقاشی	۲۰۳	سیل
۲۵۰	بهداشت چشم ۱	۲۰۵	اسکندر و هندوستان
۲۴۷	بهداشت چشم ۲	۲۱۰	سلسله اعصاب
۲۴۹	کوه آتش فشان ۱		عبدالعزیز خلیفه و فروختن
۲۵۲	کوه آتش فشان ۲	۲۱۲	انگشتی
۲۵۳	فردريك کبير و آسیابان	۲۱۴	کار دستی
۲۶۱	بلندی و پستیهای وی زمین	۲۱۵	ترياك
۲۶۱	کیکوس	۲۱۷	جوانی سرازرای مادر بتافت

۲۹۱	داستان رستم و اسفندیار	۲۶۲	زمین لرزه
۲۹۱	پیام رستم با اسفندیار	۲۶۶	نقاشی
	ستایش کردن اسفندیار نژاد	۲۶۸	الکتر رستیه
۲۹۴	خود را	۲۷۳	نامه منوچهر به پرویز
۲۹۶	جواب رستم با اسفندیار	۲۷۷	شاهزاده بانوی استاورن
	کشته شدن اسفندیار بدست	۲۸۵	رسم
۲۹۹	رستم	۲۸۵	کوتاه قدان افریقا
۳۰۱	نروزیها	۲۹۰	کار دستی



